۳۱
۶-۱۳۸۸/۳۱
اسکن شد

۱۸۶

مکاتبات در اسلام و بیان عقیده

منشی و نویسنده عبدالحسین بردسیری معروف به
میرزا آقاخان کرمانی فرزند عبدالرحیم

۱۸۴۱۲
۲۰۹۵۷۷

شرح مبسوط این نسخه که در سال ۱۳۲۲ هجری قمری نگارش یافته
در فهرست درج گردیده
خوانده است

۳۱
۶-۱۳۸۸/۳۱
اسکن شد

کتابخانه خصوصی
حورا ـ نصیری امینی

۳۱
۶-۱۱۱/۳
اسکن شد

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
خطی
۱۸۴۱۲

فهرست کتاب [illegible] از السماع الطبیعی [illegible]
بعد از مطالعه [illegible] طبیعی الشفاء [illegible]
[illegible] نمره ۵
[illegible]

[illegible]

ذیقعده ۱۳۲۲

[illegible]

فهرست رساله نظم السلطنه و دولت ... الکمال

بعد از مطالعه ... بنده

... شود که ...

[illegible]

[illegible]

۱۳۲۲

ذیقعده

[illegible]

[illegible]

۲۲ ذیقعده ۱۳۲۲

[illegible]

[illegible]

هو الله تعالی

زاهد از کوچهٔ رندان بسلامت بگذر تا خرابت نکند صحبت بدنامی چند

صورت مکتوبی [طغرا] است که شاهزادهٔ کمال الدولهٔ هندوستانی در جواب جلال الدولهٔ ایران مرقوم داشته.

هنگام نگارش این مکاتیب از اصل نسخه پاره‌ای از الفاظ زبان فرانسه در آنها دیده شد که ترجمه‌اش بزبان فارسی بسیار دشوار مینمود از این جهة راقم صورت همان الفاظ را عیناً با حروف اسلامیه نقل کرد از این رو لازم بود که لغت شرح آن الفاظ داده شود تا مستبصر خوانند[ه] از موضوع آنها مطلع گردد.

لغت لفظ دسپوت. عبارت از آن پادشاهی است که در اعمال خود بهیچ قانون و قاعده متمسک نبوده و بجان و بمال مردم بلاحد و انحصار تسلط داشته باشد هر اراده و مشتهیهٔ آرای و هوای نفس خویش را بکار کند و مردم در تحت اقتدار او مالک هیچ چیز حتی جانهای خودشان نباشند و مانند بندهٔ ذلیل حقیر و زرخرید اسیر

از حقوق تربیت و حظوظ آدمیت محروم و ممنوع باشند.

۲ سیویلیزاسیون. عبارت از تربیت یافتن خلق است از قبیل رسوم و عادات و هیئت گرده [?] و هیئت ایشان است از ابتدای هر ملتی از بربری تا دانائی و تحصیل کردن آنان معرفت تامهٔ لازمهٔ تمدن و زندگی و تکمیل علوم و صنایع و ترقی امور معیشت و تهذیب اخلاق و عادات آدمیت و رواج آداب انسانیت در یک قوم یا یک ملت است.

۳ لیتراتور. عبارت از هر نوع تصنیف و تألیف است خواه نظم باشد و خواه نثر.

۴ فاناتیک. عبارت از کسی است که در دین متعصب بوده و قیودات دینیه و تعصبات مذهبیهٔ او بدرجه‌ای رسیده باشد که نسبت به مخالفین مذهب و دین و مغایرین ملت و آئین خود از هر قسم تعدی و درازدستی در مال و جان و ناموس و عرض ایشان مضایقه ننماید و ابداً باک نداشته باشد بلکه این معنی را ثواب داند و اجر شمارد و هر طرز ظلمی که از دست ستمش برآید دربارهٔ مخالفان مذهبش روا دارد.

۵ فیلوزوف. مقصود کسی است که علوم عقلیه را کاملاً دارا و سبب حکمت اشیاء را بروفق طبیعت داند و در عمق طبیعت هر چیز [illegible] و بنا بر این معجزات و خارق عادات و وحی و کرامات و رمل و جفر و جن و ملک و دیو و پری و شیطان و جنت و نار و پل صراط

و تکبیر و مکر و حس و شرب با طبل و نقاره شدن و بمعراج را و شق شده و باور ننماید و جزء موهومات و جعلیات و خرافات شمارد و هر کس را که باین اعتقادات معتقد است او را جاهل انگارد و سفیه و احمق خواند و از دایرهٔ آدمیت بیرون شمارد بلکه از حیوانات هم پست تر و بدجنس تر گوید باصطلاح اهل فرنگستان از فیلسوف وجودی کامل تر و آدمی عاقل تر نیست .

۵ رِوُلُوسیُون . عبارت از آن است که مردم از فشار در فشار بار و رنج استبداد قانون و بیوت ستوه آمده و از ظلم و اذیت بتنگ آمده و بالاتفاق شورش نموده بنای دولت را قطع نموده و دفع کنند (بجان)
و بجهة آسایش خویش و سعادت خود قانون و قاعدهٔ اتحاد مردم در مملکت او را وضع فرمایند . یا اینکه بردن اغلب عقاید مذهبیه را همهٔ به عقل معرفت حقیقی را دریافته و سرانه قبول اطاعت و متابعت علما و پاپها جاهل برآمده بارهای گران متعصب مذهبی را انداخته بر حسب دستور اهل فیلسوف دانا موافق طبیعت ملت الهی آئین و قانون جدید تأسیس کنند .

۷ پروگره . مقصود غیرت و کوشش مردم است در ترقی علوم و تکمیل صنایع و تأسیس تمدن و قطع ریشهٔ ظلم و ترقیات بیرونها نیروی ترقی یک ملت است .

۸ پوئزی . انشائیست که شامل باشد بر بیان احوال و اخلاق یک شخص یا یک طایفه یا یک ملت که موعظه یا بشرح یک مطلب یا در وصف

اوضاع عالم طبیعت نظام و کمال موجودات را تشریح کرده باشد چنین نظمی را پوئزی گویند .

۹ پاتریوت . عبارت از شخصی است که برای ترقی ملت و تمدن مملکت خود از فرط حب وطن پرستی از بذل جان و مال و هستی مضایقه ننماید این شرف مخصوص مردمان غیرتمند و اشخاص بزرگ وارجمند عالم است که محب ملت و هادی جماعتی شده اند و سیادت و آقائی ابدی بر روان و جان آن ملت بالاستحقاق روا داشته اند از آنجمله پیغمبر عرب بود که برای سعادت ملت عرب و عشیرهٔ قریش آنقدر شان و شرافت اندوخت .

۱۰ فنومن . عبارت از یک حادثهٔ بزرگ یا واقعهٔ عظیمی است که در عالم بروز کند مثل قصهٔ طوفان نوح و یا در بنی آدم پیدا شود مانند زوال سلطنت رومیان و آشوب و فتنهٔ چنگیز یا امثال این گونه وقایع مهمهٔ غریبه .

۱۱ پولتیک . مقصود از مقاصد و مطالبی که در صرفه و صلاح دولت و مملکت بکار برده شود با امور سیاسی راجع گردد .

۱۲ پروتستانتیزم . همان مذهبی است که حقوق و تکالیف طاعات و عبادات که حق الله باشد در آن مذهب معاف و معفو است و رعایت حقوق مردم واجب و تمام تکالیف افراد است و بعد ظهور این مذهب میان طایفهٔ مسلمانان شده و از بعد ذکره والتزام اسمعیلیه ناشی گشت خاصه در این بیت اشاره شده —

برداشتن قید شرع تا بقیه ایرادی از گردن انام علی ذکره السلام
در این اواخر از فرنگستان این مذهب بروز نموده و شیوع تمام و ترقی
حاصل کرد و مذهب پروتستانی معروف است و پیروان گفته فتح
این مذهب و مروج آن در اروپا خدمت تامه به ملت نموده اما
و از حق عظیمی بر آزادی ما دین دارد .

۱۳ لیبر . آدمی است که در افکار و خیالات خود بکلی آزاد
باشد و از وعد و وعید دنیوی و تهدید دینی و مذهبی مثل دوزخ و
بهشت و امید و بیم و ترس و طمع نداشته باشد و اموریکه از قانون
و روش طبیعت خارج و خلاف حکمت است اگرچه مسلم است جمع
علیه جماعتی و ضبط در تاریخ و ثبت در کتابی هم بوده باشد آن گونه
امور را خلاف واقع دانسته و دروغ انگارد و گفته‌ها و روایت‌های
خالف عقل را تمکین نکند و تصدیق ننماید اگرچه از بعضی هم بروز
بوده باشد و کمال دقت را در تربیت دوستی یا تشکیل منطقی یا تأسیس
تمدن و ترقی بجا نماید . و صاحب افکار فیلسوفانه و خیالات حکیمانه
بوده باشد و در کردارش تواضع و سستی و در رفتارش و قول و نادرستی
دیده نشود .

۱۴ الکتریک . قوه ایست برقیه و کهربائیه که با تمام اجسام
موجود است و در کمون هر چیز مستور و ... از استعمال
این قوه در فرنگستان کارهای بسیار و اشغالات بسیار برده و میبرند .

۱۵ پنسور . مقصود است فیلسوف و دانا که بدون

بواسطه تفتیش ناقص و نابرده و آشکار و مخفیانه در اصلاح ملت و
اصلاح مملکت و از نقطه طریق و هدایت ملت خود تقصیری و کوتاهی در
مضایقه خود روا نکند و منیر و مشیر مملکت را تا آنجا که ممکن است
دفاتر و اوراق صحایف نگارد و در انشای خیالات حکیمانه و افکار
دانشمندانه خویش بدون ترس از کسی و بدون واهمه از سطوت
و اذیت و نفی و زندان مردانه و دلیرانه بگوید و بنویسد این
قبیل مردم را در فرنگستان تو نیر نامند و تعظیم بسیار میکنند و
خلع بزرگ میشمارند و احترام و اکرام مینمایند . قوله تعالی یجاهدون
فی سبیل الله باموالهم و انفسهم و لا یخافون لومة لائم ذلک فضل
الله یؤتیه من یشاء .

۱۶ شارلاتان . شخص گندم نما و جو فروش خودپسند بیکار
بحقیقت مردم فریب در و مغرور لاف زن که ادعا کند آنچه را ندانسته
و نماید آنچه را که ندارد و نکته نتواند .

۱۷ پارلمانت . اگرچه من از تقریر این مجلس بزرگ عاجز
و قاصرم و کوتاه از برای تحریر و بیان کیفیت این انجمن کاغذ نیست
اما بقدر فهم بیان خواهم نمود چاره از گفتن نیست .
پارلمانت عبارت از دو مجمع است که در یکی وکلای منتخبه رعیت
که سرآمد اهالی و خواص مردم آن مملکت اند و در دیگری وجوه
و اعیان و امرای دولت جمع میکنند و این مجلس از این دو طایفه تشکیل
می‌یابد . در مجلس اول به مشورت و صلاح دید وکلای ملت از برای

نظم و آسایش رعیت با ترقی و پیشرفت مملکت و انتظام و شرف ملت قانون
طرح و وضع اگر بشود بعد از ترتیب و انتخاب آن قانون که آن هم
شرایط بسیار دارد آن صورت قانون نسخه برگزیده را به مجلس
مرکب از وجوه و اکابر دولت است میبرند در صورت امضای
آن قانون از نظر پادشاه میگذرانند و حکم باجرای آن میدهند .
پادشاه شخصا حق اجرای قانون دارد و بس دیگر ابدا مداخله بلکه
قدرت بر خلاف قانون را ندارد ، خود را نوکر بزرگ دولت و پدر
مهربان رعیت میدانند و مواجبی در خور لازم خود از خزینه دولت
میگیرد و یک دینار اضافه از حق خویش یا یک ذره اغماض از تکلیف
خود نمی تواند .
گمان ندارم که مردم مشرق زمین که پادشاه را واجب الاطاعه ظل
الله و پدر آسمان میدانند هرگز اینطور سلطان و پادشاه و حکمفرما که قید
بردهٔ اجرای هوسات خود در حق رعیت بتواند شد تصور کنند
و بفهمند .

۱۸ بطارق و وگتر : هر دو از فیلسوفان مشهور فرنگستان
بوده اند خیلی آثار بزرگ از ایشان باقی مانده ، مخصوصا وگتر در کتاب
[illegible] بابها را صاحب [illegible] حکیمانه نوشته است .

۱۹ سیمی : که همان کیمی باشد عبارت است از فهمیدن خواص
و طبایع اشیاء و فلزات و تجزیه مرکبات است که اساس بزرگ
زندگی اهالی عالم روی همین علم است و حمد خدای را که این علم

بدرجه‌ای در ایران مجهول و غیر معروف و معمول است که ما ابدا از
شنیدن لفظ سیمی که در زمان مأمون خلیفه عباسی از یونانی بعربی ترجمه
شده و بدست ایرانیان نادان افتاده سهو بزرگ نموده و غلطی کرده
اند ، چنین گمان کرده اند که مقصود از کیمیا ساختن طلا و نقره را ترجم
از مس و سرب و زیبق است . چقدر مال ها را آتش زده و طلا و
نقره را بدل به مس و سرب نموده‌اند و اوقات عزیز را صرف کرده
و دود هفت رنگ بآسمان بلند ساختند و باخر هیچ کس از این
دگرگون دستی خالی از طلا و نقره و دودی بر حسرت از تحصیل ثروت
بهره نبردند . تمام اینها ناشی از جهل و بی علمی و بلاهت و نادانی و
اقتضای خرافات عربها است ، والا اگر یک کتاب سیمی مردمان
دانای فرنگستان و یونان را دیده و از این سوداها آسوده میشدند که
تبدیل فلزی به فلز دیگر غیر ممکن و محال است ، و کلی امروزه تمام
فلزات را از آتش مرکب در بعد [illegible] این زمین تحقیق نموده اند
از اینرو تغییر پذیر و تبدیل بردار نبوده و نخواهد بود .

مکتوب اول کمال الدوله در ماه رمضان ۱۲۸۰ هجری از تبریز نوشته است.

دوست عزیز من. مدتیست صحبت ترا نشنیده و بعد از سفر انگلستان و فرانسه و امریکا که باصطلاح ینگی دنیا میگویند بخاک ایران آمدم اما بسیار پشیمان شدم ای کاش نیامده بودم و کاش اهل این مملکت را که با من هم مذهبند ندیده بودم و از احوال و اخلاق و عادات ایشان مطلع نگردیده بودم. دلم خون و جگرم آب و کباب شد.

ای ایران کو آن سعادت و شوکت تو که در عهد کیومرث و جمشید و گشتاسب و انوشیروان و خسرو پرویز داشتی. اگرچه آن شوکت و سعادت در جنب شوکت و سعادت حالیهٔ ملل فرنگستان و ینگی دنیا بمثابهٔ شمعی است در برابر آفتاب، لیکن نسبت بحالت حالیهٔ ایران مانند نور است در مقابل ظلمت شب. ای ایران زمانیکه پادشاهان تو به بیان فرهنگ عمل میکردند چند هزار سال در فردوس ارم بعظمت و شوکت و در پرتو سلطنت ایشان از نعمات الهی و فیوضات نامتناهی بهره یاب شده در عزت و آسایش پرورش یافته زندگانی میکردند بچیزی محتاج نشدند و گدائی و پریشانی نمیدانستند در داخل مملکت آباد و دلشاد و در خارج آن محترم و مکرم میزیستند. شهرت عظمت پادشاهان ایران تا قاف تا قاف اطراف آفاق را اکناف را فرا گرفته بود چنانچه در این خصوص میتوان تواریخ یونان را با خبار تخت ایران شهادت میدهد و گواه می‌آورد زیرا که تاریخ سلاطین و کتب و قوانین ایران

باستان نه تنها از میان رفته بلکه نابود و معدوم شده.

در عهد سلاطین و پادشاهان فرس از قرار قوانین و احکام بیان فرهنگ در هر شهری لشکر ها سپاهیان توانا، مستوفیان دانا بوده‌اند، به مالیات از رعایا بخزینهٔ دولت واصل و عاید میشد واقف و بینا بودند و دینار و مثقال را بانتظام ثبت دفاتر میداشتند. و دیده بانان و پاسبانان در هر شهر و قصبه و دهی گماشته بودند که یک دینار اگر از قلم می‌افتاد در دفترهای متعدده می‌یافتند. از جانب پادشاه در جمیع شهرها وقایع نگاران درست و راست و کارگذاران امین و کارآگاهان دادور و نگاهبان منصوب و مشغول بودند، هر یک را شغل معلوم و کاری معین بود که در کارهای یکدیگر مداخله نمیکردند، و هر روزه از احوال رعیت و حال مملکت مستحضر شده حقایق واقعات را بعرض پادشاه میرسانیدند. پادشاه را اقتدار زیاد بود اما از احکام فرهنگ بقدرت انحراف نمی‌نمود و همواره دربارهٔ رعایا علی السویه باحکام مزبور رفتار مینمود. کسی از اهالی مملکت را در حق زیردستان توانائی تعدی و جور و ستم ابدا نبود. برای انتظامات لشکری قوانین مقرره و قواعد معینه داشتند چنانچه اگر روسای لشکر در حال مرسوم لشکری کوتاهی میکردند به مواخذات سخت گرفتار و بعقوبات بزرگ دچار میشدند.

رعیت بموجب قانون فرهنگ از محصولات ارضیهٔ خود بخزانه فقط خمس عشری زیاده نمیدادند اما در عهد دولت ساسانیان تخت بخاک خاطر دادن بکمتر تمام را بعض پادشاه دو مثقال قبول کرده و دادند.

در هر ولایت مالیات را به مقامهای مخصوص باسم خزینه میپرداختند
و مصارف و خارج سلطنت را از همان مقام ها تعیین میکردند و دیگر به
هیچ عنوان از دولت و دیوان برعایا و تبعهٔ ایران حواله و برات و
تحمیل صادر نمیگردید. کشتن آدم نه تنها از قدرت حاکم بیرون بود بلکه
پادشاه را نیز بعد از تحقیق های عمیق در حق واجب القتل صادر میگشت [?]
بود و اسباب بینوائی و جیوی [?] و قطع اعضاء و مُثله که اصلاً روا و جایز
نبود و کسی هم متصدی نمیشد. احکام پادشاهی در صورت مطابقت و
موافقت با قوانین مذهب و فرهنگ به موقع اجرا گذارده میشد و
الا در سنبلهٔ [?] اجمال را اهمال میماند و اجرا نمیگردید.

مُثله: گوش و بینی بریدن

در باب اخباری که براسطهٔ جاسوسان بدربار میرسید تحقیق و
تفتیش فراوان بعمل میآمد تا تهمت نباشد.

لشکریان خان سختی کشیده و رنج دیده و کار آزموده بودند که ناز و
نعمت را هیچ نمیداشتند [?] همواره در هواهای سرد و گرم بی پروا و بیجا با [?]
بدون خیمه و چادر حرکت میکردند و نسبت بتمام طبقات مردم محترم و
معزز میزیستند.

کسی را بدون ثبوت جرم و خیانتی از شغل و منصب خلع و عزل نمیکردند.
کسانیکه در خدمات دولت جوانی را به پیری رسانیده و قوت را به
ضعف و ناتوانی خود شان در حیات و عیالشان در ممات ایشان به
پاس ادای خدمتگذاری روزی مقرر داشتند.

بیمارستان های دولتی در هر شهر و مملکت برای بیماران و بدکان [?]

ساخته و پرداخته بود. زنان را در بیمارستانهای مخصوص که خدمه
اش زنان بودند میبردند و مردان را علیحده و بیمارستانی بود.
کوران و شلون و عاجزان و از کار افتادگان را در دار العجزه و تکیه
های دولتی در تکایا و خانه‌های مخصوص جای داده بودند و پرستاری و
پرورش میکردند.

گدا و فقیر در کوچه و بازار یافت نمیشد عادات دنائت و شناعت
را میکردند و از صفت گرفتن [?] عار و ننگ داشتند.

در حضرت پادشاه همیشه خردمندان و دانشمندان و حکیمان و
دلیران به ملازمت و مصاحبت سرافراز بودند و همواره در خیر
خواهی رعیت و ترقی و شوکت سلطنت سخن میراندند. دستهٔ دیگر
تاریخ شناسان و سیاحان عالم به ملازمت پادشاه مقرر بود که هنگام
شب زینت و زیب مجلس بودند. موبد موبدان را هم ملازمت شاه و
وظیفهٔ دائمی بود تا احکام و قوانین فرهنگ را یاد آوری نماید و
پادشاه را از اسراف و دادگستری و عدل پروری باز ماند [?].

پادشاه هر روزه همگان را بار میداد و مانند مهربان پدر و مادر
با ایشان رفتار میکرد و بنای گفتار مینهاد. لیکن هفته یک روز بار
عام بود که هر ادنی رعیت را امکان داشت درد خویش را بپادشاه
رو برو بگوید و راز خود را مو بمو بگشاید. پادشاه برعیت کثیر شفقت داشت [?]
و بر یک خوان با ایشان طعام میخورد و آنها بذات محترمش میل داشتند.
از برای اطلاعات از ولایات در یام خانه ها اسبان بود و

یام خانه: بزبان مغول چاپارخانه است و یام اسب چاپاری [?] و چاپار در فرهنگ قاضی [?]

گمارده بودند که وقایع هر ولایت را بعرض پادشاه میرسانیدند
و دستورالعمل میخواستند. و خود دولت را دو قسم قاصد (نامه بر) بود
قسمی قاصد معمول که در هر هفته از شهری بشهری میرفت. قسم دیگر
قاصد بود که فوق العاده تند میرفت و اخبار فوری را میبرد
و هرکس میخواست بار و کاغذ میفرستاد از این جهة روی کاغذها را بند
میبستند علامت آن بود که قاصد حامل این کاغذ بوده است (مثل
کاغذهائیکه این اوقات در فرنگستان سفارشی میفرستند) بعد از
استیلای عرب بر ایران همه را معرب کرده برید گفتند که
تاکنون مرسوم است. و هرگاه پست ایران شنیده دلتان میکنند تا
جائی است. از همین روی این اسم را مقدس میشمارند. و قسم دوم را عرب
غریب نقل مینمایند ما قصه را باید و سفارت را ما به بینیم.

خلاصه در درجهٔ ترقی حال بابل و عشرت بار در ایران بانجا رسید که کبوتران
نامه بر را تربیت داده بودند و بشهرهای دور میفرستادند.
از بیابان هند سرای کوران بود و جزای رفتار نیک و نوشته مضبوط
بود برای هر عملی جزائی مقرر. بند بند و دسته دسته نگاشته شد
. گاه بار کسی شفاعت میکرد برای که از شفاعت تکذیب خواسته بود
تا گره هیچ فرصت افتد و حقوق ملت برباد رود.

اگر کسی با حقی بیجا حقی از دست برآمده بود اداء باو داده اعتراضی
کرده داد شنیدن میدادند و انعام فراوان میدادند.

اگر در جنگ بر دشمن غلبه میبردند با فتح ظفر، مشقی میکردند حالا اگر

و شکوه آن بلاد در امان بودند و جان و مال ایشان محفوظ از تطاول و جاول
لشکریان بود و امرای دربنگی گرفته را بسیار سربازی میکردند خاصه
اگر از بزرگان و شاهزادگان بودند بسیار احترام میداشتند و همان
طوری که با پادشاه و شاهزادگان خویش رفتار میکردند با ایشان معامله
میکردند.

نیزه قادت

در عمارات و تالار تاج گزاری میداشتند و دست هیچ حقی و بیان هرگز
بروی ایشان دراز نمیکردند نه مانند سربازی دولت پادشاه و پاسخ
و کسی را در کوچه و بازار سرقت نمود و به مسجد اندر و هراس
کرده و در معرض خرید و فروش داشتند اگر که از غیرت و رحمه
در ایران باقی مانده باشد خود را از این ننگ نامه میکه عرب کرده و ...
حیا در دل با چشم آن قبیله را در بدرمی قوم وحشی که بزرگان
و خلیفگان را مثل این ایشان با وجود بزرگان پادشاه و اطفال ساده
کرده بخوابیدن داشتند.

ای ایران کو آن پادشاهانی که ترا بزیور عدل و داد و دهش زینت
و آرایش کرده و ترتیب شکوه و عظمه و عظمت ترا بیرا اینجا داده
سرانه ده بر آمده و ملاحظه فرمانید که از آن تاریخ که دختر پادشاه
ترا وحشی گرد از عرب و ایرانی و بد و به نادانی در کوچه و بازار
گوسفندوار حراج کرده دیگر تو روی نیکی بخود ندیده و بروز بتر آبیک
خویشی.

بار دیگر در عهد آن پادشاهانی نام دار سا ساسانیان بود و ایران به

به آسودگی ، ایالت شهرها آنقدر وسعت میکردند و باحترام با غیر یا ایشان
نمودند . احکام نیز هنگام [illegible] اکثر در حضور پادشاه نزد او میخواندند
و با ترتیب کار موافق روزنامه تطبیق میدادند . تشکیلات دربار . که حرم
خانهٔ پادشاهی بود قواعد مخصوص و ترتیبات خاصی داشت . [illegible]
که حرم بزرگ شاه بود در سلطنت بزرگی و شأن و شرف پادشاه و شوهر
خویش برابر بود . همه را داشت ، و در هر جنبش شریک بود [illegible]
حکومت و شاهی که حق نداشت . زنان اتفاق [illegible] و [illegible]
میزیستند و با مردان برابر و همه را داشتند که در گشت و شکار
ها ، سفر ، جنگ ها و صید و شکارها با هم سوار میشدند و در هر کار مدد
یار و یاور بودند .

اعلان اقتدار . قواعد و قوانین و دین و آئین پادشاهی که
بسیار بود و قرارهای قرین آسمان بنیان برای هر کار معین داشتند
و با اینکه در همه ایشان با اقتدار ، فرزندان طفل هم جدید و این [illegible]
و بر تر تا [illegible] که اول داشتی میخواندند و در این اعصار [illegible]
اند و حقوق [illegible] بود ، تا با این شأن قرار [illegible] و آفرین بود
و نظم پادشاهی را استراحت نمودند و عمر میراندند . علاوه اگر
مجلس پارلمانت نداشتند هم ایشان اینکه در امور بزرگ دولتی مثل
جنگ و صلح و قرارداد در مملکت سه مجلس تشکیل مینمودند .
در مجلس اول تمام بزرگان دولت در مسائل [illegible] مشاوره میکردند
در مجلس دوم در [illegible] هر [illegible] کار را [illegible] مینمودند .

در مجلس سیم صورت این دو مجلس را نوشته با یکدیگر تطبیق میکردند
و اصلح و احسن و اوسط را میزان کار خویش قرار میدادند .
بارے ذکر تمام آئین پادشاهی و مملکت داری قدیم ایران باعث تطویل
است ، مقصود اینکه از نتایج نظم و [illegible] پادشاهی مملکت ایران
مشهور عالم ، و [illegible] اقوام بی اقتدار بود .
وسعت مملکت بدرجهٔ بود که از کران تا کران آن را آفتاب درنگ
روشن می نمود . اینک قصه‌ای از جغرافیای قدیم ایران را برای بصیرت
شریکان می‌نویسیم .

ایران از طرف شمال رود جیحون و دریاچه ارال و [illegible]
در میان و از طرف جنوب خلیج فارس و عمان [illegible] . از سمت شرق
رود [illegible] که [illegible] سند و [illegible] است [illegible] . از طرف
مغرب تا [illegible] که [illegible] است و [illegible] دریای سفید .
با جمله ولایات [illegible] و افغانستان و بلوچستان و [illegible] و سیستان و [illegible]
و [illegible] و [illegible] و دشت [illegible]
و [illegible] است و [illegible] و [illegible] و [illegible]
و [illegible] و غیره و غیره ، تمام این ممالک در زیر اقتدار سلاطین ایران
بوده ، جائیکه در قصر [illegible] اقبال در [illegible] بیستون [illegible]
است گواهی [illegible] که تا [illegible] هشت پادشاه [illegible]
[illegible] در زیر اطاعت خود کشیده و [illegible] را [illegible]
از [illegible] و این [illegible] در بیستون [illegible] است ، نقش [illegible]

[illegible] موجود است که [illegible]

[illegible] انداخته‌اند.

در آن عصر [illegible] استراحت

میزیستند. حیف از تو و افسوس بر تو ای ایران کو آن دولت عظیم کو

آن شوکت جمشیدی کو آن [illegible] کو آن سلطنت خدا[illegible]

کجاست آن شرف و [illegible] کجاست آن سعادت [illegible]

[illegible] حال است که

ترا [illegible]

در این [illegible] خراب شهرهای آباد تو [illegible] مردم [illegible]

[illegible] مردم و [illegible]

[illegible] پادشاه تو

[illegible] علمای تو [illegible] و متعصب [illegible]

[illegible] که [illegible] گفت این همه خرابیهای تو [illegible] تو اند.

ای ایران که جوهر استعداد طبیعی ترا [illegible]

[illegible] از کثرت خرافات

و [illegible] باطل کرده اند [illegible] ذهن و ذکاوت

و [illegible] و شجاعت و [illegible] مردم ترا به [illegible]

[illegible]

[illegible] داده اند.

این پادشاهان تو اند که شأن و شرف و [illegible] و عظمت و شوکت [illegible]

و [illegible] ترا برباد [illegible] شهرهای آباد

ترا خراب [illegible] خود ساخته اند.

این [illegible] تو اند که [illegible] گدای [illegible]

[illegible] در شهرهای [illegible]

[illegible]

[illegible].

این [illegible] تو اند که [illegible]

[illegible].

این [illegible] دولت [illegible] تو اند که [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اند.

این [illegible] و صنعت [illegible]

[illegible] بلکه [illegible]

[illegible] اند.

این [illegible] تو اند [illegible] برباد [illegible]

[illegible]

[illegible]

این [illegible] تو اند [illegible] که [illegible]

[illegible] عزیز [illegible]

برند و میوه‌های شیرین پرگوارا بردارند تا آنها بطالت و کثافت
متکی‌اند.

ای ایران کو آن حسن شیرین و حال خرمی که است آن جهان
تان. قدهای چون سرو روان و قرا ستای زیبای نسوان تو اینک
ستی جوش بخت سرقفای با جسم بربخت با دو دست برقفا چادر نام
و با قبر که بدان دام باز و بند که مانند تو بره و لگام بسته‌اند. فرو
نقه که این آیین دین و قاعده و دین مردم است. نسوان ایران
نه تنها در نظرها ضعیف و بیذوق و خفیف یا ذلیل و ضعیف هستند ایشان
بلکه از دو انس محبوب و از هر بینش دور و از همه چیزها بی خبر ماندند
تمام هنرهای بنی آدم بی بهره و بی خبر مانده‌اند و حال آنکه ۱۲
است که در جهان هستی نه ذات معاشرت دور و دور از او به تمامهای
خراب عقوبت را از خیال زنانه خویش میرسند و برونق طبیعت خود
می‌مانند. همه شب در فکر اینکه چه حیله از دست آن شوهر
نامرد خود که داماد شده آید در فکر گریبان خود را خلاص کنند و در همه روز
در خیال آنکه چه ترتیب از برای اجرای تقاضات طبیعی و هوسات نفسانیه
خویش بکار آورند تا هوای طبیعی که در آن اسیر و ذلت و حقیر و
ضعف و مسکنت ۱۲۸۰ ترتیب شده است چگونه بار آورند
و چه قسم میوه ناگوار بار دهد نه تنها این اسارت و ذلت که اساس
و سببه و حیله است خود زنان ایران را خراب دارد بلکه مرض
است با اولاد و اعقاب که از ایشان متولد شوند صاحب همان اخلاق

وخوشبختی را که هم ما در کتب طبیعی چنین است که از اخلاق و عادات
مادر فرزند طفل‌ها می‌آموزند. حکمای فرنگ در این کتب طبیعی تحقیقات
بدرجه رسانیده‌اند که فرزندان خیالاتیکه مادران در وقت فرزندان — دیده و فهمیده‌اند
مدفنیت تا به میدانند را از صورت خود به شمار رفته.
خوبه که از هاقی در معیشت و تربیت زنان ایران نه همان است
خرابه طبایع و اخلاق بازماندگان ایشان است. از این جهت مراقبت
در تربیت و رعایت حقوق و حرمت زندگان انسان به درجه ایست
که مایه حیرت ملت‌های دیگر و حسرت پادشاهان شده. چه خوب است
که ما ایرانیان اینقدر منصف باشیم که مدنیت‌های بزرگ
در طبیعت است که دائم دنبال آن بجز آدم انسان می‌خواهیم
والا از عزت می‌مردیم.

ای ایران خدا و بعضی زمین را آسمان در کوه و بیابان نباتات
معادن و حیوان ترتیب جمیع و جوی تو گواهی میدهند همین نبی
که خدا و بعضی و پیغمبر را بر تو فرستاده و دست نیم داده‌اند و شمع
که تو را از نعمت سعادت و نیکبختی و شرکت و شرافت خود آب داده
با کذ نعمت و فقر و مسکنت بدترین حال انداخته آنچه
مدتی تا مدد ضعف عرب با این و عدو دلی و بیان اساطه را
کردند نعمت پادشاهی و آزادی با شکوه از نعمت طرق و ممالک و تربیت
و تربیت و علو همت و غیرت و فضایل حسنه و فضایل طبیعی مانند
وضع اقتصادی و آزادی و حریت و شجاعت و عزت و سماحت و کرامت

طبیعت ترا برباد فنا دادند [illegible] سیاه نشاندند . جوانان
ترا اسیر نادان ترا دستگیر پادشاهان ترا حقیر . [illegible]
گرفتند . پیران و [illegible] ترا مانند گوسفند سر
بریدند و بخون و خاک کشیدند [illegible] آغشته و [illegible]
شهرهای ترا خراب و آبادیهای ترا بیابان سراب [illegible]
کردند [illegible] سیاه که [illegible] نشاندند و
بدین درجه [illegible] کردند که شاید اگر [illegible] بنی آدم در هزار
سال دامن همت [illegible]
[illegible] است که [illegible]
[illegible] طبیعت [illegible]
[illegible] بزرگ [illegible] شوند .
[illegible] تربیت [illegible]
[illegible]
[illegible] ایران [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ای ایران [illegible]
[illegible]

[illegible] شهرهای [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] .
پادشاه [illegible]
[illegible]
است که [illegible]
[illegible] است . [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] .
ای [illegible] اسم پادشاهان [illegible]
[illegible] ایران [illegible]
[illegible] ایرانیان [illegible]
[illegible]
[illegible] دولت ایران [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

[illegible] ـ سعد ابی وقاص [illegible] ایران را برباد داد [illegible]

[illegible]

[illegible] ایران را برباد داد [illegible] سعد وقاص [illegible] دولت ایران را برباد داد [illegible] است ـ

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | ز فردوسی [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

همانا کج را بر جهان گسترانند | همه [illegible]
شیخ کاهش [illegible] شود | [illegible]
بکارند که پاداش آید | [illegible]
تن خود کرده و جان [illegible] | [illegible] ایران [illegible]
دو چشم تو [illegible] | [illegible] گشته [illegible]
بس ایمن شده ستی [illegible] | [illegible]
[illegible] دست آید برد | [illegible] چه دانند
[illegible] به بیشی [illegible] | [illegible] دوزخ [illegible]
[illegible] است اگر [illegible] | [illegible]
[illegible] [illegible] | [illegible] که [illegible]

بلکه سعد بن ابی وقاص دین اسلام را که فی برای عرب آورد بعد قبول کردیم نظر به [illegible] او را بیش در هر دو [illegible] بوده باشیم [illegible] آخرت که [illegible] است که سعد [illegible] یک جمع نسناس [illegible] گفته [illegible] دنیا [illegible] بخصوص از استیلای عرب و قبول کردن اسلام الی یومنا هذا چه مصیبت و چه بلاها بر سر ما ایرانیان وارد شده و فرود آمده و این قسم بلا و محنت و رنج و مشقت [illegible] بر جمیع طبقهٔ بنی آدم [illegible] مصیبت نازل شد و گویا در مقام طبیعت [illegible] از ایرانیان [illegible] که گرفتار این همه عقوبت [illegible] شدند .

[illegible] که بعد از [illegible] در این ۱۲۸۰ سال بر ایران وارد شده [illegible] نمی‌توانند یک صفحه [illegible] شود —

[illegible] که [illegible] عرب [illegible] بود که [illegible] احوال [illegible] کشته [illegible] امرای ایران از بغداد [illegible] است [illegible] که از هر طرف [illegible] و چه [illegible] اسیر گرفتند و چه [illegible] بردند که [illegible] داد و [illegible] . [illegible] ایران [illegible] از غیرت [illegible] آن واقعه را که از هر مصیبت [illegible] واقعه [illegible] و عوض آن [illegible] که [illegible] بی‌شرافتی [illegible] برای [illegible] و برادرهای کشته [illegible] احوال غارت کرده [illegible] عرب [illegible] بنا [illegible] کردند که [illegible] در این [illegible] بر آن واقعه [illegible] که [illegible] با آن [illegible] [illegible] کشتند خراب کردند [illegible] سزاوار است که [illegible] مصیبت [illegible] [illegible] ایرانیان در این [illegible] [illegible] که عربهای [illegible] [illegible] مصیبت [illegible] ایران [illegible]

و آنچه با ایشان [illegible] در قصهٔ کربلا بوقوع نه پیوست. ابتدای ظلم
و ستم که از عرب بر عجم رسید هرگز از سلطان [illegible] وحشی بوده
و [illegible] زمین را [illegible] مشهور به توحش و ظلم شده‌اند این نوع
را نیز ظلم ظاهر نشده. دختر پادشاه عجم را [illegible] بلکه
مثل حیوان [illegible] در مسجد بی سقف و بی دیوار هراج کرده
و [illegible] فروختند. ایرانیان برای دختر پادشاه خودشان گریه نمیکنند و
قصهٔ دروغ زینب و کلثوم را در مجلس [illegible] بر منبرها میخوانند
و هیچ [illegible] که [illegible] عرب‌ها ایرانیان زیاده از خود
آنان را [illegible] کرده است والا ازین غیرت می‌بایست که [illegible]
هلاک ساخته. مخصوصه بعد از آن ملوک بنی امیه مثل هشام بن عبد الملک
است که فرستادهٔ آن [illegible] یزید بن المهلب [illegible] در فتح مازندران
قسم خورده بود که [illegible] آسیا [illegible] از خون ایرانیان [illegible] و گندم آرد خود [illegible]
[illegible] چونکه مازندران را فتح کرد فرمان داد که [illegible] که آسیاب
[illegible] زیاده از [illegible] ایرانی [illegible] سر بریده [illegible]
کرده [illegible] و آسیا [illegible] عوض آب [illegible] که
خون سرد شود از جریان [illegible] ممکن نیست که از خون آسیا بگردد
[illegible] جواب داد [illegible] قسم [illegible] شرع است [illegible]
[illegible] کرده [illegible] خون [illegible] با آب گرم [illegible] مخلوط کرده و آسیا را
با خون [illegible]
[illegible] باشد. [illegible] چنین ظلم و ستمی [illegible] هیچ طایفه از عجم

[illegible]

به عرب [illegible] رسید [illegible] چنگیز [illegible] که اول [illegible]
چنین [illegible] یزید بن المهلب [illegible] خلیفه [illegible]
[illegible] شرع مصطفی [illegible] امیر گرفته
که به هشام بن عبد الملک در شام نوشت که یک اسیر نزد تو در شام [illegible]
دیگری نزد من است. [illegible] عمر بن عبد العزیز رسید که فتح
کرمان [illegible] کرمان را [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] از مسجد جامع بغداد بیرون
[illegible] ایران که [illegible] خلیفه و امیر
[illegible] کرده بودند [illegible] احترام [illegible]
[illegible] مظلوم قدیم ایران [illegible]
[illegible] حرکت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شرع مصطفی [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین کرده [illegible] جواب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

که بعد ها قابل مسند خلافت نیست والا عثمان بر ما فرض [illegible]
زنان حرم او [illegible] تا زنان ایشان خود را مستحق [illegible]
خویش بیش گیرند این ضرر که به بعضی رسیده در صدد دفاعت برآمد
از اولاد [illegible] گرفت و از آن تیغ خواهان [illegible] ایرانیه [illegible]
بیرون رفت [illegible] تا کشته شد ختم الخلافه [illegible]

ای جلال الدوله . در وجه عادت و طبیعت عرب را از همین قصه
میتوان استنباط کرد که تیغ خواهان رعیت را که بدین درجه در مقام اطاعت
و تمکین و فرمان بردار [illegible] و قطعا اعتنا باجرای پادشاه خویش
نمی نمودند و آن احمق که [illegible] از اینکه باس این خدمت را عزت
ردا [illegible] فرمان زنان [illegible] کشتن ایشان را دهد
[illegible] ایرانیان [illegible]
که گرفتار [illegible]
آن فضل [illegible]
این عربیه [illegible] این فضل نیست [illegible]
رفت [illegible] از آن پادشاهان کیان
[illegible] از آن [illegible] باقی نیست [illegible]

ای جلال الدوله . عجب ندارید که من [illegible] این بدبختی
رفته [illegible] ایرانیان [illegible]
دلیل [illegible] واقع دارم [illegible]
[illegible] که [illegible] بابا [illegible]

[illegible] سرمایه [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
که [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
خود را از [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
این [illegible]
[illegible]
که [illegible]
[illegible]
[illegible]

افزون است که بزرگان و عقلای ایران این دو صفت را مانع شده ،
هر قدر ممکن است زنان را [illegible] و ادب و با تربیت و ترقی و [illegible]
درستی و صحت و راستی و ظرافت طبع زنان میکنند و معاشرت با چنین
زنان مستلزم عزت و جاه [illegible] و سماحت و قوت و سخاوت و ترک [illegible]
[illegible] حال دیگران [illegible] شدن افزون
به [illegible] و حسن معاشرت است [illegible] زنان [illegible]
[illegible] ظرافت و حسن خلق و معاشرت و طیب کلام و کسب کمالات
به واسطه [illegible] و حفظ شرف خویش از عفت و عصمت [illegible]
[illegible] از [illegible] و [illegible] و غیره از
معاشرت [illegible] مردان تحصیل خواهند کرد [illegible]
تمام این صفات [illegible] سهل است [illegible]
[illegible] و [illegible] و بغض [illegible] در مردان و
اسباب قطع نسل [illegible] زنان [illegible]
[illegible] و عدم معاشرت ،
[illegible] زنان [illegible] است .

[illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	همان میوهٔ تلخ بار آورد

[illegible] که [illegible] افزون [illegible]
[illegible] آنان [illegible] است که [illegible]
[illegible] است [illegible] خواهد [illegible]
[illegible] ایران که [illegible] افزون [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حقیقت [illegible]
[illegible] عالم [illegible]
عالم [illegible] آدم [illegible] خدا [illegible] مصطفی
[illegible] طبقات [illegible]
ایران که ذکر [illegible] خواهد [illegible] هستند .
[illegible] طبقات بنی آدم [illegible] افزون [illegible]
[illegible]
[illegible] که [illegible] بیان [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] ایران [illegible]
[illegible] ایران است [illegible]
مقصود از [illegible] این [illegible] کلام [illegible] این مقام [illegible] که هر [illegible]
که [illegible] است [illegible]

لا به اخلاق و عیوب ناسزا آن ملت را نظر دقت در می آورد
با آن طبیب دانا هر مرض را علاجی بود اما بعضی ها این علاجنامه نوشته
شد بعضی برای تعلیم و طهارت عرب قرآن داده بود که هر وقت در
مسجد برگرد اوامر بیرون آن روحانی ناشسته دان پاهای خود
و سرهای پر چرک و خاک خود را بشویند و شاید فرموده باشد که
آن شترچرانان و ساربانان که امروز آستین برافشان عراب به
زده به جمله شتر و بگل گوسفندان آلوده است امروز وضو
خود را بشوید و در هر جمعه که از برای شنیدن موعظه و قرآن گرد
می آیند عرق بدن و گرد و چرک اندام خود را غسل نمایند مبتلا
نشوند .

اجلال الدوله . این قرارها بسیار است برای شخص بادیه
نشین و تعلیم طهارت بیشتر شترچرانان است و البته اول
نقطهٔ ترقی و تربیت و لازم شخص را آداب اداره هر قومی است .
این قرارها کار دخل بدین دارد و اجازت سید المرسلین است که
امروز تمام علمای ایران عمر خود را در کیفیت وضو و غسل و تخلیه و سواک
و مطهرات و اجازات و معاملات تلف کرده اند . ما این حرف
و شبیه تکبیر و قال است گفتگو در وضو است که آیا از مرفق باید شست
یا از مرفق تا انگشت بسته باید یا بسته باید دست باید و همه جور
که تا حال روی همین در مسئله رفته شده و هیچوقت تا کی نظر بصیرت
و حکمت ناظر شود در همه حال مسئله ناپاک ایران را در دست [illegible]

مثل اینکه مریض را طبیب تجویز خوردن نمک فرنگی نماید بر ساربانان ؟
و ظرف آن نمک که آیا بایست بلور آبی رنگ یا سفید رنگ یا رنگ دیگر ؟
اختلاف جنگ و غوغا کنند که بار عیر و صد هزاران نفر آدم کشته شود .
مقصود دوا خوردن خواه در ظرف بلور آبی یا سفید یا با لوهی ؟
و غرض خوردن دوا و صحت معالجه است خواه نمک فرنگی باشد یا دوای دیگر
خواه به تجویز طبیب اینجا که ناصح و دکتر [illegible] یا [illegible]
اینده ست عزیز من بقول عوام بوشدن چه اتفاق آدم شدن چه
مشکل . میان بزرگ اسم [illegible] خورد که از صد سال تا حال که
۱۲۸۰ گذشته از طبقات مسلمانان دو هزار مقصود بود [illegible]
نقصیه والله و الا [illegible] [illegible] [illegible] که در [illegible]
واقع شده و دلیل بزرگ این است که مقصود بعضی را خوب تفصیل داده
[illegible] بدین اسلام میکرد مقصود چیزی را که شرف اسلام
و ترقی مسلمانان بود چیزی میدانستند زیرا که از [illegible] [illegible] است
که در حقیقت [illegible] است [illegible] [illegible] از علمای ما [illegible] بدو [illegible]
اند و [illegible] عیب [illegible] این هم و [illegible] ایرانیان را [illegible] سکنی .
اول اینکه [illegible] ده داده زنان در ایران [illegible] ایشان را از معاشرت
و اداره و معامله [illegible] [illegible] گردید از خرید و فروش
و تفکر و معاشرت و تجارت و صنایع و حرف [illegible] و کسب اخلاق و
عادات [illegible] [illegible] و [illegible] آداب [illegible] و دیدن زندگی و
حیات آدمیت [illegible] رسوم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

در معیشت و تنظیم گرفتن علم و آداب و کمال و فنون و طرز و طور و وضع زندگی
اداره حقیقیه زنان و کفالت اولاد و شوهر خویش از این همه فوائد
بیچاره زنان ما محروم و مانند عضو شکسته و دست بسته و حیران بیرون
مادام [illegible] ذکور و قطع در زندان بسته کرده اند .

دوم جهتی که بر این بدبختی و عادت نشستن زنان ایران مترتب است
اشکال مسئله ازدواج است زیرا که شوهر و زن بایست تمام عمر
خود را با هم بسر برده و زندگی کنند البته باید خود و روحیه یکدیگر را
خوب بدانند و اخلاق و عادات و حال و کمال همدیگر را به سنجند و الا
چگونه برضامندی و خوشوقتی و توافق طبیعت و صفا و خوی و فطرت
یکدیگر توانند با هم معیشت و معاشرت نمایند یکدیگر که مثل [illegible]
که حال هم [illegible] است از این جهت است که مردان ایران زنان
ندیده و نخریده و نشناخته به نکاح خود در آورده [illegible] شوهری در
ایران است که از هم راضی باشند بلکه با هم خصومت و عناد باطنی
داشته باشند و متصل [illegible] الی [illegible] ناخوش و گفتگوی
یکدیگر و سرزنشهای بد و عیب جوییهای حق یکدیگر بر پا نمایند و
در عوض آواز ساز و چنگ صدای ناله و گریه و جنگ از خانه
بلند است و جای معاشرت و معاشقت در زندگی و معیشت ایشان
خویش را در مباحثه و مجادله و لجاجت و خصومت بسر میبرند و
آخر الامر با مصداق شعر سعدی — [illegible] که و زنانه جنگ .
به معاشرت [illegible] را به [illegible] که طلاق یا فرار [illegible]

تن به بخیرت و بیکاری و [illegible] دادن دیگر [illegible]
مقصود نمی‌فهمم میدانم که [illegible] امت و ملت اسلام اینجا [illegible]
که [illegible] شوند نه بجان همه قسم که هر گوشه
شود که مسلمانان به این درجه ذلیل و فقیر و خوار و اسیر دست اجانب
[illegible] دیوانه [illegible] احمق [illegible] پادشاهان
ما بر آسیا باشند از هر گونه ترقی و تمدن و آسایش و [illegible] و سیادت
و سعادت محروم باشند . کجاست غیرتی که [illegible]
و علما و حکما و فقها و پادشاهان ملت و امت خود را مخاطب و معاتب
ساخته [illegible] این کلمات فرمایند —
[illegible]
[illegible] اسلام [illegible] امت
مسلمان [illegible] ظالم و ستمکار و جابر و خونخوار و جاهل و خود کامه [illegible]
که [illegible]
مسلمانان [illegible]
اخلاقی و [illegible] .

ای غافلان [illegible] اتفاق و عداوت و نفاق و شناعت و [illegible]
میان امت [illegible] اتحاد و اتفاق مسلمانان را به [illegible] و اختلاف
مقال ساختند [illegible] آیه و برهان [illegible] و طوایف [illegible]
چه [illegible] ناحق [illegible]
سال [illegible] که [illegible] هزار سال

ای عقلای عالم از حکمت خرافات یونانیان را شنیده بودید بعقل
منطقیه که خود مبنی بود موضوع آن علامات و الفاظ را ندانسته
آیا با که با یکان بنده اشتباه نموده بر تفسیر تأویل و سخن عرفان از آیات
صاف و ساده قرآن را بهم چسبانیده بود و هزار سخن مختلف و قول فلان
عقل و دین گفتید تا برزخ البرازخ و هیولای اولی و صورت جسمیه
و عالم هورقلیا و عقول عشره و غیره و غیره بهم بافتید و از ترکیبهای
عربیه با کلمات یونانیه غیر از علامات علمیه بی معنی نیاموختید که نه قوت
دولت اسلام را از آن عقلا ترقی و نه بهای مسلمانان را از آن خرافات
سعادتی حاصل شد. آیا برای عموم مسلمانان دانستن اصطلاحات لا دال
یا زبان [illegible] چه فایده داشت که اینقدر عمر صرف کردید و حکمت
نیاموختید. اکنون ما نه یک طبقه فرنگیان از حکمت طبیعی استخراج
ساختن یخ مصنوعی کرده بودید که در هوای گرم تابستان ذوب [illegible]
میدهد. من که عجمم چرا [illegible] مساعدت میدهم که شما چرا
در این خدمت ملت اسلام نکردید بلکه موهومات و ترهات و شبهات
و خرافات بسیار داخل شریعت ساده اسلام کردید که ابداً از دماغ
عوام مسلمانان بیرون نخواهد رفت.

ای عرفای صوفیه تا ۱۲۸۰ عرفان بافتید و مراتب و طبقات
مسلمانان بیرون نمودید لاهوت و جبروت و ملکوت و ناسوت و
ناسوت چه چیز است که من از آنها خبر ندارم عالم هویت و مقام
قرب قدس صمدانیت و معراج [illegible] احدیت کدام است که من ازاو

لوت خفا تفصیل کرده بودید سر مغشی چه آشنائی است ظلم که در عالم او [illegible]
[illegible] برای من و دین من چرا سکات خرافات [illegible] شد
[illegible] . جنگ [illegible] و [illegible] را فایده و نتیجه چه بود که دو سال
طول کشید و اسباب شکست اسلام و هیئت در مسلمانان شد این
مسلمانان را برای چه کشتند و خون آغشته خون ایشان چه بود
و فایده که بردند کدام است . قرآن کتاب قانون بود که من از
آسمان آوردم احکام و تفصیل کل شیئ را در او قرار دادم و دین را هم
خود تکمیل کردم اليوم اكملت لكم دينكم حکم قطعیه و ذمت مسلمانان
حفظ قرآن و احکام آن بود دیگر جنگ حسین بن علی و یزید بن معاویه
برای چه و چه نتیجه نمود .

ای علمای شیعه علی چرا اینقدر یاوه سرائی و بیهوده گوئی در
دین من داخل اسلام چرا کدام علم حقوق را نوشتید و کدام قانون مطابق
با عدالت تحقیق کردید کدام علم با فایده را تأسیس نمودید کشف
کدام عمل را سبب شدید منفعت و فایده شما برای اسلام و مسلمانان
چه بود غیر از اینکه در مسائل فرعیه اینقدر سخن گفتید و خرافات بهم بافتید
و اختراعات نمودید که اصل و فرع هردو از میان رفت و حتی فصل
به اصل و اصول شد مقصود ما اختراع نمودید که رفع نفاق از میان مسلمانان
نمائید بلکه روز بروز بر اختلاف کلمه و تفرقه ملت اسلام کوشیدید
تا کار را بحد فرقه زیاده کشانیدید از وقت این عادت عجیب را
محض معتادت عمل کردید ستفترق امتي ثلث وسبعين فرقه

نشوایم . مثلاً در قصهٔ ابراهیم یک لفظ حکومت فهمیده و مقصود حق حکمت
و حکمت بوده دیگر فرصت و غیرت چه چیز است که شما از خود
ساخته اید . عجب روایات و خبط و ساذج کلام است که اینقدر
گوئید یک لفظ که در قرآن مذکور است را تمام معلوم دیگر این
عجب روایات حق چه که ما در حیرت گذارده و آیا مقصود شما از این
حرفها به معنی و الفاظ سست چه است این کلمات ملت اسلام را از
این مذلت رهائی میدهد یا رغبت سعادت عمران و ترقی فراهم یا
اسباب حیات و زندگانی و دولت و ثروت و شرافت و تجارت مسلمانان
شود اشهد بالله و کفی به شهیداً که این عبارات نامربوط و کلمات
بی معنی مزخرف سد راه ادمی یک شمع تجلی با یک لاعب کلام برای
مسلمانان اگر نبود و کرده بود امروز بدین روز سیاه نشسته بودند
چه برسد این عبارات غیر منطبقه افکار عالیه آزاده ملکی را که در
قدرت در فطرت مردم گذارده و مغشوش میکند و حواس ذکی را خراب
مشوش مینماید و مسلمانان با غیرت و حمیت و همت را از کار و بار
باز میدارد مثل ولا اله بی غیرت و لاعبین و نقش و برشان داخل
در طبقهٔ درویشان نیاید خانه الآن معروف است هر کجا ما منظر
گرفتار چه بدبختی است و هر کجا در ترقی است دچار مقدر سختی از
برشما است به معرفتها که امت را مگذارند و نقش برشانه ننمایند بدو
بدیها را گرفتار کرده و مسخ ساختید اصلاح صحیح ملت
دین اسلام و مسلمانان را امثال من امروز با این ملت مسلمان

برشان چه حکم و کدام ملت واقعه عالم برابر مبرا شد .
ای فقهای بی فقاهت مسئلهٔ طهارت و نجاست که اعتقاد و قابل
رفع بنیان و ... زدن نیست هرچه کثیف و پلید است طاهر کرده
و مقرر است و ذاتاً اجتناب از آن مطبوع و عرف مردم صاحب اند که
شعور و تمیز پاک و پلید و کثیف را میدهد دیگر اینقدر تحقیق و
تدقیق در سؤال و جواب و اصل را ... لازم نیست که کلاً
... که در ... طهارت مخصص بیان ... ها
کثیف و ... شما است مخصوص علمای شیعه که من ... الارض اعنی
... و هرچه ... ایشان است مورد احتیاط از استعمال اگر
کسیکه با آن مذهبات ... که ... نتیجه در ...
شود حکومت و ... آسمان و زمین و دنیا و آخرت را ... و
... ذیل امام علیه السلام ... وقت ما ... است الا
... است .
ای فقهای شیعه اگر ... معاشرت ما با یهود که و ... بیهوده
... با فقهای ... بعبادت ... و طعام
غذای ایشان ... از ظرف ... بدتر ... ساخته
آنان ... با ... و ... ازلوسم غذای آن یهود
شد دیگر نجاست بود و فقهای در کدام کتاب برشما نازل شد .
است که بواسطهٔ مسئلهٔ طهارت و نجاست تمام ملل و ام عالم را یاغی
مینماید و ... معاشرت ایشان ... دارید از

این جهة است که ملت اسلام را منفور تمام ملتهای دنیا کرده و این که
در هر جای دنیا اسم مسلمان را به وحشیگری و خونخواری و دوری و بیگانگی
را از تمدن و کثافت و بدبختی میبرند . بدون شبهه در صورتیکه
ما ملت نصاری را که امروزه در طهارت و نظافت و نفاست انگشت
نمای هر ملت اند نجس بخوانیم و کثیف بدانیم و از ایشان نفرت داشته باشیم
ایشان نیز ما را نجس و پلید دانسته از ما نفرت خواهند کرد . این
مسئلهٔ طهارات و نجاسات اختراعی که ما در دین خود ساخته ایم
از اسباب نفرت هر ملت شده در جای معاشرت و آداب مراوده
و عادات ما بوده است من [illegible] ایشان را از ترقی و معرفت و صناعت
و مدنیت و راحت و نعمت [illegible] محروم و مانند عضو اشل و معلول و بیکاره
ساخته است . دیگر مسئلهٔ حلیت و حرمت است با اینکه من در
قرآن آورده ام که احل لکم صید البحر و البر [illegible] اجتهاد را گذارده و
هزار قسم کتاب بابان و ماهی دریا را حلال و حرام گفتند . این ماهی
فلس ندارد حرام است آن مرغ چنگال دارد حرام است و این
حیوان چه دارد حرام است اینها همه حلال است الا آنکه حرام است ما
الآن برای شما . دیگر معاملات است از قبیل مسئلهٔ صحیح و باطل و فسخ و ثابت
و عاریه و دین و اصل و فرع [illegible] بسته است من [illegible]
گذارده بودم که این قسم خود را مهیا ساختید که [illegible] نماید و انکار
داشته باشید بالاستحقاق خواهید شد . [illegible]
[illegible] همه اینها باطل و حرام است [illegible]

برای چه در میان مردم خود را حکم قرار داده و حکم بغیر ما انزل الله میکنید
من که بغیر شما هم شهادت نداده بر شما شهادت میدهم که امت ما
گمراه دین اسلام را تباه کردید و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون
الفاسقون الظالمون مصداق شما شدید . دیگر مسئلهٔ تکفیر است
از اول اسلام من فقط مردم را بیک کلمهٔ توحید دعوت کردم و گفتم
قولوا لا اله الا الله تفلحوا هر کس این کلمهٔ طیبه را بگوید مسلمان و مؤمن
است دیگر ضروریات دین کلام و اعمال و مستحبات و مکروهات تمام
بود [illegible] لا شریک له [illegible] هم تکفیر امت من میکنید مگر
علمای امت مسلمان را هم تکفیر میکنید و چه فتنه ها که در
دین مسلمانان اسلام انگیختید مگر نه آیهٔ لا تقتلوا النفس التی
حرم الله الا بالحق را در قرآن خوانده اید هر کس بکلمهٔ اسلام و حق
مسلمان در کنف اسلام محفوظ است آن آیات واقتلوا المشرکین و
قاتلوا المنافقین و غیره شان نزول آن کلمات مخصوص بوده الا
مگر این آیه حکم عمومی است اعتقاد شما خود را برده زمین را ... ما
که همه را در قتل ایشان واجب میدانید خون ریختن مشروع شده
جنگیدیم که خودم اسم شما را [illegible] .

در مقابل قرآن اعتراض و گفتگو از مفسران با اینکه خود میدید
من در قرآن براینکه لفظ تفسیر را [illegible] روایات جعل شده
الآیات سا [illegible] قرآن را به میل خود تأویل برای
هر فرقه تفسیر میکنید آن فرقه ها و علمای خود را در تفسیر حتی به

ابوجهل و ابولهب و در تفسیر شیعه به عمر و ابوبکر تفسیر شده و من چون تمام
کلام و خطاب را بدون قصص و حکایات ایشان با عبرت و تذکره ام
و تعمیم حکایت میکنم و قصه میگویم و هر قصه را مقصود همان حصه است
که گوینده منظور داده . همان موسی و شق البحر مقصود و نتیجه
[illegible]

[illegible]

ای [illegible]

[illegible]

الحکمت [illegible] اخلاق آموختن و حکمت [illegible]
[illegible]

ای پادشاهان اسلام [illegible]

[illegible]

اتفاق خود را محکم بدست [illegible] و [illegible] مال مردم را پایمال [illegible]
که [illegible] امت من [illegible] و هرگز رعایت [illegible] بیوه گان را بر
قرار داد خویش ترجیح دادند.

ای علمای اسلام آیا در قرآن که پر از آیات عدل [illegible] و احسان
است ان الله یأمر بالعدل والاحسان را نخوانده اید فاحکم بین الناس
بالحق را نشنیده اید [illegible] که [illegible] برای هر ظالم غدار
حکام را [illegible] و [illegible] ساخته و در قرآن شما [illegible] نشانده اید
آیا هیچ شرم نکردید و حیا ننمودید که این همه ستم را بر امت [illegible]
را نشنیده آیا نگفتم که بر حسب فرمان خدا پاس شوری در [illegible]
کنید و شما در حق [illegible] و امرهم شوری بینهم را نخوانده اید چرا به هوای
نفس خویش کار کردید آیا نشنیده اید که گفتم که مابین مسلمانان تفرقه
نیفکنید و لا تفرقوا. نگفتم با مردم به عدل و احسان رفتار نمائید
ان الله یأمر بالعدل والاحسان. [illegible] ستم نمودید که [illegible] مسلمانان
از ظلم شما [illegible] اکنون [illegible] که [illegible] میل و رغبت
بیعت کفار [illegible] و [illegible] قوم خویش گشتند.
ای حکام [illegible] که هندوستان و افغانستان و کردستان [illegible]
[illegible] خود را از بود برباد دادید و
بدست کفار سپردید [illegible] که [illegible] مسلمانان
[illegible]
[illegible] آسوده [illegible] اقبال [illegible]

در مقبره های خود نشسته اید [illegible] حکام [illegible] کفار [illegible]
شما باد.

ای امت بدبخت من شما در اول نیکبخت ترین امم و افضل ترین
بنی آدم بودید کنتم خیر امة اخرجت للناس و امروز مشهود است که از
هر امت و ملتی در ترقی و تمدن و سعادت و ثروت و بزرگواری فروتر
ترین [illegible] فقیر و [illegible] زمان و [illegible]
و [illegible] و ستم پرستی که امروز در شما موجود است
در هیچ ملتی نبوده و بت پرستان هنوز هم ندیده و نشنیده است.
همت و غیرت و حمیت و ناموس دوستی و راستی و درستی [illegible]
[illegible] و سعادت [illegible] و فضیلت را برباد داده اید.
تمام خیال شما صرف [illegible] خرابه و ویرانه [illegible] شما
[illegible] گویا [illegible] و
واجبات دین و لوازم مذهب و آئین شما است. این همه خرافات
و مزخرفات موهوم نامعلوم که در دین و اعتقاد شما موجود است
در هیچ مذهبی نبوده [illegible] انگشت [illegible] شیخ عبدالقادر
گیلانی [illegible] امت [illegible] مجلس [illegible] علی بن موسی الرضا
[illegible] جان داده [illegible] خورده.
بایزید بسطامی [illegible] نکرده. اگر
[illegible]
[illegible] کشیده

میکرد . در شق القمر هم همان اشکال . سؤال و جواب است اما
رد شمس (ع) الظاهر من الشمس است . امام جعفر صادق که آرزوی
خوردن انگور کرد و از ترس خلفا «التقیة دینی ودین آبائی» گفت
و عمل هزار گونه ستم و تعدی را خود اگر کرده و مکان هم مستحق بود
دیگر این حرفها چه بود ترسش از که . شب معراج که با علی بود گفتگوی
ما با شیر با شیر برنج خوردیم با دست بیرون آمده با انگشت برده
هم دیده باشد و تنها خبر بدهد . امام حسین که مسافت سه فرسخ را
با خود با خط فرات تمام است با آب شیرین خطی بنظر
میرود به هندوستان و هیچ ضرورت که از اشکال شرها شد میدهد .
اعتقاد بمعجزه و کرامت خارق عادت دروغ باختید و هیچ که پیوله
خدا ، پیغمبر شما هم نسبت داده که از ذکر آنها شرم دارم و در خود
عقلای ام پیغمبران بنی آدم هیچ شرمسار نشده و خجالت نکشید
با آنکه قرآن پر است از آیه «انما انا بشر مثلکم» و در جواب معجزه خواها
از سوی خدا میفرماید «قل سبحان ربی هل کنت الا بشرا رسولا» نکرده
گاهی ما بآسمان بردید گاهی شق دریا گاهی ردّ شمس استنطاق
سنگریزه و سوسمار و گاهی پیغمبر هزار سال قبل از آفرینش آدم و حوا
نبوت ما ثابت کردید «کنت نبیا و آدم بین الماء والطین» را جعل کردید
مگر شما در کتاب خدا «ما کنت تدری ما الکتاب ولا الایمان» را که خطاب
خدا به محمد است نخوانده بودید که تکذیب قول خدا نموده افترا به
من بستید پیغمبری را که با اکثر آن این معجزات دروغ و مزخرفات

بدروغ اثبات میکرد مگر قرآن حضرت بزرگ و بیانات و سوره
من و نبوت پیغمبر هیچ یک معجزه و کرامت معتقد نمیباشند
که شق شتر جدا را برهنه و سوسمار خوار گرسنه را که اول آدم ام
و اول جمیع طوایف و اهل بنی آدم بودند و در کمال نجابت و بدبختی
و حقیقت عالم هیچ یک به ایشان با نبوت گفتار و رفتار
کرد و استقامت را که از آن حضرت دقت رفتارهای ارج و سعادت
و سرافرازی و افتخار و کارهای را بنمایم و آن گرسنه برهنه ها را
که از آن سیر و آب لذیذ بخشید و چه جای اینکه بوافق عقل و رأی
جهت بر تر گفت کرده و بالای اینکه هیچ نباشد هیچ معجزه
و کرامت و هیچ خارق عادت است من پیغمبر و نبوت او نیست
بزرگوار و برتری آن معجزات دروغ و آن خرافات بدروغ که
نزد هر دانای هر شخص بزرگ و دانشمند مسخره و رشخند است
سزاوار بوده و بزرگوار من نیست لایق امام (ع) الحق دروغ
و اهل ادعا گمراه است .

ای امت به هیچ من اعتقاد بر حق بوده و شهرت برحق و
خط و خود و دو حسن که نام نیک و اسم خوب امت اسلام را بر باد داد و
برای چه مگر شما از عقل بری نوع آدم هستید که باین ضعف و خرافه
و ذلت و فلاکت و عجز و بدبختی و ناشناختی باین رذالت
که شما را سخت خوار و حقیر کرده بار و ذلت کشی برخود کرده برای چه
کفایت شما را امت و سلطان را هیچ که عقب و دست ظلم بجز

شبهه نیست که در میان ملت اسلام ریشه دار گردد و تمام مسلمانان را یکدفعه
رفته رفته برانداخته و بیخ و بن بر کنده و شجرهٔ طیبهٔ بهائیت که اصلها ثابت
و فرعها فی السما و تؤتی اکلها کل حین است پاینده و برقرار ماند
هیهات هیهات که این امر در اسلام و این مسلمانان بصورت نگیرد
خیال باطل غیر ممکن و محال است . مهدی موعود من آن مرد فیلسوف
دانا [illegible] و معتقد بود [illegible] که از میان
مسلمانان [illegible] همت مردانگی را در دست گیرد و احیای
این مردگان گورستان [illegible] و گران گفت که در
امواج بلاها و اقسام عذابها را [illegible] در مصیبت و بدبختی و [illegible]
[illegible] را از این عذاب هلاکت نجات داده و با اصل سعادت
و سعادت برسانند چه امت و ملت خویش را احیا نموده نجات دادم
و برحمت سعادت نائل [illegible] سعادت بود و این اسم [illegible]
[illegible] من بعدی موعود است و مانند من است .

ای عاقلان امت مقصود از مهدی موعود این نوع اشخاص
که یملأ الارض قسطا و عدلا بعد ما ملئت ظلما و جورا [illegible] شخص مخصوص
از صلب حسن عسکری یا حسین [illegible] باشد نیست . [illegible]
[illegible] و مردم [illegible] طلوع آفتاب از مغرب و رجعت [illegible]
[illegible] که در هر ملت بوده و از جملهٔ قصص و حکایات
است که هر امتی داشته برخی از کتب هندوان [illegible] از خرافات
و قصه های یونانیان و بعضی از خرافات یهودیان و مکاشفات

و همین رضا است که امامان شیعه خاصه جعفر بن محمد الصادق که
سوخته از دست خلفا داشت [illegible] انتظار ظهور [illegible]
[illegible] الآن [illegible] فرمایشات خویش بیان نموده .

ای امت احمق [illegible] شمشیر [illegible] خون خواهی
[illegible] ظالمه [illegible] امام حسین [illegible] سیاست [illegible] مسئله
[illegible] است [illegible] ربطی بدین من و آئین مقدس اسلام ندارد .
[illegible] دعوی [illegible] در مسئلهٔ خلافت [illegible]
[illegible] اسلام [illegible] که [illegible] اختلاف [illegible] امت من [illegible]
[illegible] باعث این [illegible]
گردیده [illegible] طریقهٔ [illegible] مذهب [illegible] اعتقاد [illegible]
[illegible] اجتهاد [illegible] نبوة [illegible] مذهب جعفری [illegible]
قرآن [illegible] کتاب خدا [illegible] که پیغمبر [illegible] این اعتقادات
برای شما [illegible] اسلام [illegible] کدام نتیجه [illegible]
محی الدین عربی [illegible] غزالی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] نتیجه [illegible] .

ای امت من ظلم و ستم [illegible] پایمال کردن حقوق و خیانت
و حسد و کینه [illegible]

و اخوت را ستی و درستی و میان تمام صورت خیلی بزرگتر رکن
و غیرت عدالت، شجاعت تجلی شده، رذالت، و [illegible] نظافت
و قناعت [illegible] مسلمانان گردیده. دین حق عبارت از هستی [illegible]
که اعتقاد [illegible] خرافات که گفته شده، پس [illegible]
دین راستی و درستی که منافع امت [illegible] برادری [illegible]
مقصود [illegible] این بیان میکنیم. اسلام دین حق
است که [illegible] عرب قرار داده [illegible] اصلاح حال
[illegible] لا اکراه فی
الدین .

اساس دین اسلام بر سه چیز است . اول مبداء ، دوم معاد ،
سیم عمل صالح .

مبداء . اقرار و اعتراف براینکه تمام موجودات را خدای تعالی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سبحانه و تعالی عما یصفون .

معاد . [illegible] فمن یعمل مثقال
ذرة خیرا یره و من یعمل مثقال ذرة شرا یره [illegible]
یسئلونک عن الساعة قل انما علمها عند الله لا یجلیها الا هو .

عمل صالح . بر دو مسئله طرح میشود حقوق خدا، حقوق خلق .

حقوق خدا اقرار بتوحید و یگانگی اوست که گویند [illegible]
[illegible] ان الله یغفر الذنوب جمیعا ان الله لا یغفر ان یشرک به
و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء .

حقوق خلق لا تعد و لا تحصی است اصول و اساس بعضی از حقوق
[illegible] در قرآن بیان شده [illegible]
[illegible] قرآن بیان شده [illegible] قرآن کفایت میکند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون .

[illegible] اسلام که [illegible]
تکمیل و شرف و ترقی و سعادت انسان را تکفیل نموده و الیوم اکملت لکم

[illegible] دین داده، و آیینی که [illegible] در میان امم بود
با تمام مذاهب فرقه ها مثل سنی و شیعی و شافعی و حنفی و صوفیه و
شیخی و بابیه و [illegible] و اخباری و معتزله [illegible]
از ملت اسلام خارج و [illegible] است و دایرهٔ شریعت [illegible]
[illegible] دین و اعتراف از صراط مستقیم است [illegible] که رسول خدا
از ایشان بیزارم.

ای جلال الدوله! اساس دین و آیین در هر ملتی [illegible]
ایشان برای تربیت و ترقی [illegible] نهاده شده است [illegible]
ملت [illegible] اسلام [illegible] داده شده [illegible] افسوس که
قوم عرب [illegible] اسلام را در میان [illegible]
[illegible] الرحمن [illegible]
صفات [illegible]
[illegible] طبیعت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ایران [illegible]
[illegible]
[illegible] ایران [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ایران
[illegible]
[illegible]
[illegible] ایران
[illegible]
[illegible] میگفتند [illegible]
[illegible]
[illegible] دین [illegible] اسلام [illegible] میگفتند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ای جلال الدوله! [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] طبیعت [illegible]
[illegible]

در عوض آن همه ثروت و سامان را برده‌اند و در فطرت پاک و خون صاف ما ناپاکی ایرانی از درخت زقوم زهر جهنم سموم طبیعت عرب و عرب را در بطن ما گذاشتند و گذشتند صد حیف بر ایرانیان باد. اگر چشم عقلت را وقت نظر فرمایید که خوی و خصلت و روش و طبیعت عرب که با اسم دین اسلام و مذهب حقیقی آن مردم کالانعام در فطرت ایرانیان راسخ و ریشه دار شده حقیقت بر خود و فرایض ملت ایران ساکنند و که چگونه ابتدا اصلاح و تغییر هیئت آن صفت را فرق دارد سبب استقرار آن و فرایض را از ستم و ظلم عرب پیدا بنمایند که به درجهٔ طبایع اخلاق و خوی و عادت و سجیت ایرانیان را این کیش و آئین و خط عرب عربیه ناصحه کرده که دیگر هیچ امید بهبودی نمانده.

دانایان عالم و فیلسوفان بنی آدم دین و آئین و کیش و قوانین و رسوم و عادات هر ملتی را که سنجیده‌اند در هر ایام آن قوانین و دین طبیعت مانند هم سرسانند بلکه حاکم بر طبیعت او نیز می‌شود. مثلاً شهوت که از قوای بزرگ طبیعت و قوام اساس قوانین و تناسل به وی است در هر قبیل جانوری حاکم است و لیکن در مسلمانان که ملاحظه فرمایید بواسطهٔ حرمت ازدواج اخت نسبت به اخوت رشتهٔ شهوت منقطع می‌گردد زیرا که از عصرهای قدیم متدرجاً این حکم دینی در عروق و طبیعت مسلمانان ریشه کرده که هیچ مسلمان به خواهر خویش چشم شهوت ناظر نیست اما در ملت ابراهیم و زردشت برعکس این است چرا که بر خواهر خود از قدیم الایام از عهد پادشاهان بوده حرمتی ترتیب داده‌اند و ازدواج با خواهر در میانشان

روا می‌داشتند و بالعکس رواج بود چنانکه خود ابراهیم با خواهر خویش ساره را قبل از ازدواج نموده بود و این مسئله معمول بود و سنه ... کیان نیز با خواهر خویش ازدواج کرده‌اند اما اکنون در مسلمانان بواسطه حرمان عادت و آئین و رسم مذهب و دین حقیقی متروک و منقرض شده است که مسلمانان از شنیدن آن هم استکراه دارند و معلوم چنانچه پس از اینجا معلوم گردید که دین و آئین مؤثر بلکه حاکم مطلق بر طبیعت هست. حالا شما خوب خوانید درجهٔ خسارت کیش و آئین اسلام چقدر هست که روح حق و آب همه را ضایع نموده و جان طبیعت و فکر و ذات عرب را که اسم اسلام بر خود بر بسته‌اند و تصور فرمایید که حقیقت با ایران و ایرانیان خرابی وارد آورده.

ای عزیز جلال الدوله. در ملت زردشت دروغ گفتن از گناه بزرگ بوده است که هرگز احدی نداشته و در عهد توبه دارکیت ابدا قبول نمی‌کنند و لکن امروز کار از قدیم در تمام ملت مسلمان خصوص ایرانیان یکتا سنگر باشد.

در ملت و کیش زردشت آزردن جانور و کشتن جاندار و حیوان با بروات بسیار مکروه بوده بلکه ممنوع شمرده‌اند و قتل حیوان غیر موذی حرام می‌دانستند و جان دار را محترم میداشتند کما اینکه بقیهٔ آنها از ایران که حالا در هند برده‌اند و نگاه کنند که در عرب زشت شمرده‌اند عرب و طبیعت خون ریزی و آدمکشی و آز آنها و جان در میان نهاد ایرانیان ریشه کرده است که ریختن خون را بسیار مبارک و میمون

ی بنده‌اند. ما از عقل و دم ملک کس و کار خود دوست دارند نگاه دارند.

ای جلال‌الدوله. مردمان دانا برآنند که رسوم و عادات متمادی فطرت و خلقت طبیعی را نیز تغییر میدهد چنانچه اسب در زمان چنگیزی سم شکافته داشته مانند گاو. اسب که حالا در بیابان های سم شکافته دیده میشود مرور عادت ایام اعطا شدن که سم او را پیوسته مثل بسته اند و را از حالت اولیه تغییر داده و الان حتی بچه او هم چنین وضع و حالت خلقت میراث است. نباتات اهلی گیاهی با صورت حیوانیت و نباتیت او فرق خودش که در صحرا و دشت داشته اند فرق کلی کرده گویا این حرف و نتیجه‌های بزرگ خرما و زیتون اهلی است که از آنها بکار کرده است و تا حد این همه سختی‌ها یافتند. انگورهای باغ است که با میوه‌های کوهی تفاوت لایتناهی دارد. از این میزان مبرهن شد که تمدن و ادبیت متمادی تمام حالات و طبیعت و شکل و شمایل قوم را حتی تبدیل میدهد چنانچه اگر شخصی دانا یک نفر ایرانی و یونانی را شخص با به بیند و یک جنسی سودانی و زنگی و عرب با گرد کمال آشکارا فرق تواند فهم مابین ایشان کند و تمیز بدهد و همچنین آثار و بنیان را تجربه بدهد حتی طبیب حاذق در تشریح تفاوت و ترکیب و تخم دماغ بین انگلیسی و حبشی سودانی یا شخص فرانسوی و عرب بیابانی بدوی را خوب میتواند معلوم و معین نماید و فرق و صورت رنگ و سر و صورت و هر دو فرقه متمدن و وحشی به زحمت آشکار میشود.

ای جلال‌الدوله. تخت جمشید و تاج کیقباد و سر گنج که فخر از گلستان خاک ایران رسیدم از دور پای عرش مرتبی رفتها قد کشیده و گردن‌ها برافراشته و گردنهای کج و چرکه و بد رنگ درد و بیماری‌های بیوه‌زنان که روزی لیدی و مرد ضعیفه‌های خفیه و مرصعه‌های تنگ و خونهای جویدن در دامن دره‌های بیرنگ آلوده به قوی که در تست دامان و تنگ و ذلت ایرانیان را که دیدم و هیچ ظلمهای متمادی مسلط و تقاضل و حیا و بی‌ادبانه‌های سقطه را در اعمال جبابره ایران فهیدم فقط آنکه غیر پاک اسلام و غیر طبیعت عرب در ناصیه و جبهه‌ای ایشان پیدا بود و چهره شیرین ترجمه‌ای تنها آثار و های کذاو و خانه‌های کثیف و سینه‌های گود و افتاده و چهره‌های افروخته و اندامهای باخته و پرداخته و اعضای بهم دوخته و خاطرهای شاد و خیالهای آزاد و خوش بخت و قهار رقوم عجیب کیان را که با آثارهای ظلمه اند از بنا و آهنگ‌های ساحه را الا آثار اشباح جهال و دهقانان ایران ندیده و کاملان برده خاطر را بدرم در خون رانده وجود کباب شد که ایشان را در نقد دامنه با آن جاهای دامن زاغ شیخ‌های دوطرفه سراغ سرد سینه‌های مثل آویخته که از دور بر دستهای آنان حیوان دم در باره خورده‌گی و با های عرب‌ها نمی‌گیرند خاک دوخته بودن آن ریخته کشته‌ها دوستانه پوست خربزه بر جین پای ملکه آلوده و نقطه آشفته جاهای گرد و گردی مثل یکی سر پوش

بنیادهای غلیظ، حجره‌های کثیف، و آن عرفای مفت‌خور بیکاره
تکیه کرده، ترش‌روی، عجایب نژاد که یارانرا از ترحم باده گلگون نشئه
سرهای زیر افتاده، دلهای مضطرب که از هول، هراس، وحشت غم
مستغرق در ظلمت، ترس، درد بوده، و دعاهای ما را که صوت
هیولای گرز تکبیر، تکبر که سرشان از شنیدن گردون بیرون، بابیان
در اعتقاد خود رفته و مادام تقصیر کرده، و آن نظام ... بکنیم بصیرتها
با معتقدهاشان در ... دلایل را با معتقدهای ... ترقی
را مانع ... از ... علم ... ارکان ملت
ملل مصور ساخته دیدیم اصل سعادت، مخبه از ایران و ایرانیان
بکلی بریدیم و از اصلاح حال، ترقی، کمال مأیوس گردیدیم ...
من اصحاب الغرور .

ای جلال الدوله — مقصود من این نیست که طفل ...
... این مطالب که با هم سخن که نظر شما یک نوع و یک نوع
است در ... که نظر شما یک وجه و یک وجه باشد جای تعجب است اما
ایران معتقد ... ایران اعتقادشان اینکه ... که هشتصد هزار
بار زمین است ... از آسمان ... نزول بوده
کرامتی که صد هزار ... از امام ... بوده باشد ... انگشتی
... آن از آسمان ... از جبرئیل ... از آستین ...
اند و ... آسمان برگشت . عجب تر اینکه هر کس اعتقاد
بدین موهومات ... هر چه ... علم ... عالم

با این سقراست .

مقصودم آن دعاهاییکه ... الارض ... را ... دارند
طرفی در یک طرفه ... بوده ... اصلاح ... هستند باید .
... ارباب ... عرضه ... نکنند تا
لا مکان ... و آیه «السموات مطویات بیمینه والارض قبضته»
را خوانده ... معتقد شوند که جسم ... دین لا تناهی
از برای فضای الی هفت طبقه سموات را ... هشت بهشت
و هفت جهنم را سیر کند . معتقد هزار ... دین ... از
ذره کیفیات ... جبرئیل ... سه ... لاهوتی
هفتصد هزار رکعت ... با پیغمبران ... آسمان ... کرد را
با تعلیم ... بساط عرش ناز ... آنچه ... گفت .
... که شنیده ... رخصت داد که ... فرمایید و از
اول تا آخر این سخن ... زیاده بود . اما معتقدان این عقیده
و صاحبان ... با این عقل و کیاست ... مخبه
ملت ها ... آن ... بگویند چرا
بود .

ای دوست عزیز من ... که در باب ... این
... و ... در ... طبیعت ایشان ...
از اعتقاد ... بنی آدم ... داشته باشد آن وقت
وضع ایران و ایرانیان را که الآن ... است ... نوع

اعتقادات بوده الفت میدادند و حقوق و عادات ایشان را محو
نکرده بجهه تصرف نمایند ظلم و ستم آن بانوها در حق ایرانیان بعینه
[illegible] شده و [illegible] خواهید کرد آن وقت بدرد
دل من خواهید رسید که چرا اینقدر داد و بیداد [illegible] و
فغان از جور تازیان [illegible] داریم و شاید شما هم با من
از اصلاح ایرانیان مأیوس شوید و شب و روز بر حالت زار این
قوم نجیب گریه و زاری کنید .

این شمه از جور عرب در باره عجم بود پس از ایشان که سلطنت
سامانیان منقرض گردید و عرب بر ایران مسلط شد دیگر ایران
ملک کرب لشکر کشیها و پایمال سپاه خونریزیها و تطاول و چپاول و
[illegible] گردید مانند خونریزیهای دیالمه و صفاریان و سامانیان
و غزنویان و حرکت [illegible] و [illegible] و حرکت اولاد [illegible] و حرکت
اسمعیلیه و سلجوقیان و اتابکان و خوارزمشاهیان و بیداد
چنگیزیان و آل مظفر (اتابکان فارس) و غوریان (کورکانیه)
سربداران [illegible] و [illegible] و شبانیان و چوپانیان و
آق قویونلو و قرا قویونلو و پادشاهان صفویه و خوانین افشار و افاغنه
و زندیه و قاجاریه و علاوه براینها از هرگوشه کذا اینقدر
حرکت و طوایف و حاجیان [illegible] ترویج پیدا شده است که
[illegible] از حوصله [illegible] این [illegible] بیرون است و هریک
این پادشاهان [illegible] ظلم و جوری بر ایران

برقرار بوده و [illegible] شد چرا که [illegible]
خویش کامرانی کرده نه بجهة عدل و علم [illegible] با اعتقاد خود ایرانیان
پادشاهان با اسم و قدرت و رعیت پرور و عدل گستر از پادشاهان
صفویه بوده است و با اعتقاد دین ظلم و جور و حالتیکه از ایشان به
ایرانیان رسید و بعد از عرب حتی چنگیز خونریز هم نرسیده و از
اینقدر خرابی که این خرافات بر ویرانه ملت ایران رسید و از
هیچ یک از طبقه پادشاهان مذکور نرسیده چرا که این طبقه درویش
مسلک استحکام اساس سلطنت خود را بر پایه [illegible] کیش و
آئین گذاشته بودند و در این [illegible] مستحق [illegible] مردم هم
[illegible] عقاید مردم را لا علاج کرده [illegible] سلطنت بالاستحقاق را
حق امام داشتن و پادشاهی دنیا را [illegible] نیابة از [illegible] بودن
عنوان کرده و خود را از اولاد امام و [illegible] و صاحب کشف و
کرامات و مسند نشین طریقت و حقیقت و دارای ریاست دنیا و آخرت
ظاهر و باطن جلوه داده . القصه [illegible] این شاه [illegible] ایران [illegible]
خرافات [illegible]
ایرانیان لازم داشت این سبب [illegible] [illegible]
و [illegible] عقول و [illegible] مردم ایران را برباد داده و فاسد
خراب کرده و اساس خرافات و [illegible] و موهومات را در [illegible]
مردم این [illegible] استوار نموده تا امراء [illegible]
[illegible] و [illegible] صفویه شده و اساس سلطنت ایشان در ایران [illegible]

گردد.

ای عزیزان الله که. [illegible] در باقی خرافات و
تصنیف خرافات بنظر لایق داشته است که به همت مشتی از
عامیان عالم، جاهلان نادانی که به سواد و املاء خرافات بوده [illegible]
شود و سایر [illegible] که قصص و منقولات [illegible] یونانیان [illegible]
و هم فراوان نوشته در عربی و فارسی بیست و چهار جلد کتاب
بحار الانوار نگاشته، بعضی از زیاد اعتقاد بیشتر را بر گفته های امام محمد
باقر و روایات جعفر الصادق نقل کرده و هر دو بر بیست و چهار جلد
این عالم بزرگوار کتب بسیار و اکاذیبات بیشمار داده. عیان تر که اگر
یک جلد کتاب بحار الانوار را در حق انتظار به عقل [illegible] های
آنان این خرافات را [illegible] و دیگر امید نجات از
برای آن ملت مشکل و دشوار است [illegible] فرمایند که هفتاد و بیست و
چهار جلد این قسم کتاب در حق منتشر شود. مگر اینکه تمام [illegible]
دیگر حال آن ملت چه خواهد بود. اینک بعضی از زیاد بصیرت دوستی
حدیث و روایات را برای شما نقل میکنم.

از بحار الانوار — [illegible] علیه السلام روایت شده که بعضی از اهل
[illegible] معلوم نبود و به [illegible]
که یکی از اصحاب [illegible] بر کنار [illegible] از طرف [illegible] کرکره
با آواز [illegible] از ذات ماهی [illegible] جواب [illegible]
[illegible] اطاعت امر [illegible] ذات [illegible] بر آورد که یا

کرکره، عفاد و عزّان ماهی سر از آب بیرون آورد که لبیک لبیک چه
میگوئی جواب داد مولایم غائب کل غائب سلطان المشارق والمغارب
علی بن ابیطالب معجز ذات یا میخواهد اوراز برآورد که یا هو کرکره
هستم [illegible] امر مولای خویش اطاعت داریم و در این طرف
دریا [illegible] که اطاعت کنند. بعضی برگشته صورت
ما میرا بعرض مولای ما رسانید فرمودند که کرکرة بن صرصر [illegible]
عزّان ماهی سر از آب برآورد که یا هو کرکرة بن صرصر هستم
در فرمان حاضرم [illegible] برگشت
صورت حکایت را بعرض آن حضرت عرض نمود دوباره فرمود که
برگرد و کرکرة بن صرصر بن [illegible] را بخوان بعضی برگشت [illegible]
این دفعه [illegible] ماهی سر از آب برآورده و لبیک لبیک گویان
[illegible] جواب داده و گفتند که یا هو کرکرة بن صرصر بن [illegible] هستم
کدام مقصود است [illegible] برگشت [illegible] فرمود
برگرد کرکرة بن صرصر بن [illegible]
بن صرصر را [illegible] ماهی بسیار بزرگ سر از آب [illegible] برآورد و آواز
داد که لبیک لبیک چه میخواهی و چه میگوئی گفت مولایم امیر المؤمنین
علیه السلام [illegible] ماهی [illegible] معجز ذات
با [illegible] که ای [illegible] علی ابن ابیطالب علیه
السلام با ماهیان دریاها [illegible]
میدانند [illegible]

سوار شده و در قبه نشست دریا را و خطاب بمن رسید که او را
بعلم الله و مرا بخاطر آمد بر خود و دانستم که تو بر اندام افتاده ام
خطاب فرمود که با تو شیعه من و محبت مدارا کن عرض کردم
ای مولای من ایام جاهلیت محبت فرمود فریاد رس در ماندگان
چاره بیچارگان امیر مومنان ای نصیر هر روز و شب گرمت می آمده
با تو تن بصیر ایشانرا فتح و فتح در نجم من سخن میگفت و عجایب دریا را
دیدن من شراکت بر ایشان بالکل نمود از آن روز ما را بقا معرفت
در سینه خود محبتی داد و دانست که آن حضرت در دل و جان است اینک
مبصر ذات او را شناخت نصیر برگشت و صورت حال را عرض نمود حضرت
فرمود قد اتی اعظم خرق العادات من طرق الاولیاء نصیر صحیحه شده
فتح کرده و چون بعرش الله فریاد برآورد که اشهد ان لا اله الا الله انت
الها حضرت فرمود که نصیر کافر شد او را مرتد از حق تو مطلق
شد و قطعی واجب است الحال عیسی را متوقف کنند و کردند تا
تو بد آنکه دفعه چنین شد آن وقت امر فرمودند که او را ابد و در عا
بیرون نماید و نصیر بیرون آمد و آن نصیر با واسطه او را اعتقاد و عقاید
علی نمودند و بدین جهة نصیریه گفته شدند .

ایها الولد العزیز . خوب است دانم که از سر تا بن این قسم سرّ را
نظر دقت ملاحظه در بصیرت مطالعه نماید و از اهل علم ایمان را عقاید
آنان و علامت شیرازه تکذیب ایشان حیرت گیرید اگر درست فکر کنیم
بگردید و هیچ شخص نماند هرگز قصه تحقیقه نماند حدیث شریف

در کتاب خرایج الانوار و نه فتح الحق و غیره ذکر دارد از تو شیعه ائمه طاهرین
که اعتقاد و بدین قسم گفتار نماید خواهید یافت خودت انصاف بده که
بطلان ساید و در واقع که الطول خرافات در آن منقطع شده و دیگر اصلاح بدیع
هست یا نه

حدیث دیگر از بحار الانوار — جابر بن عبد الله انصاری روایت
میکند که در مدینه در زمان علی بن الحسین بر اطفال محبت میکرده در
حق آل علی شناعت و شتم میرزد و در شتم زیاده شده بود خدمت
علی بن الحسین مشرف شدم از اهل مدینه شکایت بیان کردم و از بصیرت
حضرت مرحوم فرمود ای نقیب و بیاورید تا برخیزیم و از آن حضرت طلب نمود
که برای مردم مدینه خواستم و اظهار کردم علی بن الحسین فرزند کوچک خود
محمد بن علی الباقر را طلبید و ظرف جزعی سبزی بود فرمود از آن ثمن جعبه
که نخ را خواست و در مشت گرفته و قطعی از آن جعبه بیرون آمده دست
مبارک حضرت باقر داد و فرمود ای فرزند با جابر به مسجد رسول خدا
برو و دو رکعت نماز نموده و سر این قطعه را بگذار بعد از شنای قطع الا الا
در آن خواهی دید که تمام شهرها بجنبد و گاهی هر یکی از شهرهای
ما با آسمان رسیده سیاه که اطراف مدینه است مخصوص شهر مدینه است
طرف را جا بجا بند و بسیار اتفاق افتاده و حرکت بدهید همه شهر را تمام خرد
نماید اماده حضرت بطعام که آن رشته را داد و حرکت نمی کرد که اهل
اذ اهل مدینه با آه خواهند ماند جابر گوید با حضرت باقر به مسجد رسول
خدا رفتیم بعد از ادای دو رکعت نماز سر قطعه را گرفته و آن رشته را که

قصرهای شهر مدینه را در بیرون آورده، انبوهی آن رشته را بیکی از کلافها
نخ یک سر آن رشته را بدست من داد، فرمود ما را تو حرکت ده هر چه
که خدا خواسته است، رشته را آهسته جنبش ده [illegible]
دره باشد. پس خود آن بزرگوار انبوهی آهسته آن رشته را حرکت داد که
من شنیدم پس آن رشته را در حقه نهاد، از مسجد بیرون آمدیم دیدم
نصف شهر مدینه خراب شده، و مار مسجد خود بخچه مردم مرده [illegible]
از خانه‌ها بیرون آمده، ناله و فریاد واویلاه و یا رسول الله از تمام شهر بلند
بود، آنگاه بخانه علی بن الحسین رسیدیم از دوطا مردم را که [illegible]
حضرت آورده بودند دیدم گفت باقر تو هر دو هم تو فرزند مرا اینطور
خیط را حرکت داده که نزدیک بود تمام شهر بزمین فرو رود [illegible] مدینه
[illegible] حضرت [illegible] شده [illegible] بسیار
[illegible] حضرت آل [illegible] مدینه [illegible] .

ما اینجا قسم خورده‌ایم، یک طفل پنج ساله عاقل را اگر در مکتب هم چیزی که دو
سال درس خوانده باشد، مقدمات هم [illegible] را دیده، این حدیث
شریف را بشنود چه میگوید، چه میگوید در حق ما ایرانیان و
دیانت چه [illegible] و [illegible] رشته زمین
که از هر باریک تر در حقه گذارده، در خیمه علی بن الحسین که هر کس
باعتقاد شیعه از [illegible] زنجیر برتن [illegible] صد هزار [illegible]
اعتقاد باشد .

حدیث دیگر از جلاء الابرار — صادق آل محمد از اصحاب خود

فرمود که چون وقت ظهور حضرت آل محمد شود آفتاب از مغرب سر
برآورده سرخی در قرص آفتاب ظاهر گردد و جبرئیل در میان زمین و
آسمان فریاد برآورد که حق با علی و اولاد علی است. شنیدن این آواز
چیزی که هولناک تر است که در جاها ظاهر شده پس صیحه سرزده آواز
مردمان دوباره برابر سوار شوند و طی الارض برق دیگرچشم فرصت
هم گذارده خودرا بمکه حاضر کند پس جبرئیل با صدای بلند میگوید که
از آسمان بزمین فرود آمد و با آن بزرگوار بیعت کند بعد از آن مردمان
همین این مردمان اتی از طرف دیگر داخل که همین در [illegible]
مانند ستاره سهیل میدرخشند او صاحب یک چشم است و از دهانش
بیرون میآید، و نیکه برقیه سرا است که مسافت میان دو گوش او
یک میل است، هر گام او چهار فرسخ و یکطرفش گرمی است و آب [illegible]
و طرف دیگرش گرمی است [illegible] باد ایمان باورد [illegible]
کرده [illegible] آخر حدیث که در دو ورق است .

ای مردمان [illegible] — سرتا به این حدیث شرحش را [illegible]
[illegible] در هیچ روم و قصور در هیچ خیال و ما فی مثل این موهومات
و خرافات که مردم همه نبی با نام خود نسبت داده است و او آزاد نیست
تکن بیشود، طی الارض که بتی بانخوطها، در هم [illegible] بانقلاب
کرده با آن و شهرها و مقبره‌ها، و با آنکه حوران مرده صد [illegible] که
هیچ عرسی [illegible] را بیعت کرد، سرعت انتقال تصور این آنچه
بکند که از اینجا که تبریز است تا بزد شهر که صد [illegible] است این

بابا الله با [illegible]
[illegible]

و ... ها، کوه‌ها، شهرها، تپه‌ها، جنگلها، شهرهای ... [illegible]

شود تا ... [illegible] ... عنصر ...

الامر ... شود. ... که ... ایرانیان ... است ...

[illegible]

... ایران ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... زمین و آسمان ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دوستی ... [illegible] ... پادشاهان ...

... صفویه ... ایران ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... ایرانیان ...

[illegible]

ایران ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

در حاشیه: [illegible]

[illegible] ... باشد ...

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... ایرانیان ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... پادشاهی صفویه ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... ایرانیان ...

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... انگلستان

[illegible] ... ایران ... [illegible]

[illegible]

ایرانیان ... [illegible]

[illegible]

جنبه دیگر است . [illegible] نجاست هر آبی که [illegible]

[illegible] است ناشی از آب قلیل [illegible]

[illegible]

[illegible] اگر [illegible] از یک کر [illegible] از مقدار کر [illegible]

[illegible]

[illegible] است چرا که [illegible] مقدار کر [illegible] در این مسئله [illegible]

فرمایند . نتیجهٔ این مسئله را [illegible] علمای [illegible] ایران [illegible]

می فرمایند که [illegible] مرکب از [illegible]

[illegible]

[illegible] دیگر [illegible] چون کر است طاهر و مطهر است .

بنابراین [illegible] ایران ناشی از همین [illegible]

کشف این است .

مسئله دیگر ازدواج است [illegible]

[illegible] متعه [illegible] گرفته [illegible] مقاربت کرده [illegible]

[illegible]

[illegible] علمای [illegible]

در زمان حجة الاسلام آقای شیخ محمد حسن صاحب جواهر الکلام [illegible]

[illegible] مقاربت [illegible]

[illegible] علمای اعلام [illegible]

[illegible] عقد میکرده [illegible]

[illegible]

علمای اعلام مقاربت میکردند . ثواب متعه را هم [illegible]

[illegible]

اگر [illegible] باشد [illegible] و اگر [illegible] باشد [illegible]

[illegible] ایران علمای [illegible]

[illegible]

[illegible] از این جهة این مسئله

مشترکه متروکه شد .

[illegible] . علما و [illegible] مذاهب شیعه [illegible]

[illegible] تکبیرة الاحرام [illegible]

[illegible]

[illegible]

مرحوم مجلسی [illegible]

[illegible] احادیث [illegible]

[illegible]

[illegible] اسباب [illegible]

[illegible] این اعتقادات فاسد [illegible] ایران

[illegible] عوام و خواص [illegible]

[illegible]

[illegible] اسلام [illegible]

[illegible]

فرموده که جابلقا هزار در و یک حقیقت و هزار نام و صد هزار نشان و در
یک حلقه انگشتری اعنی سوزن و هر یک از ایشان اگر بدین عالم نزول
نماید سر انگشت جهان را بگیرد . در مشرق شهریست جابلسا نام مردم آن
هزار ذرع اندام دارند نام شیطان و آدم و هرا هیچ نشنیده و اند
این شهر هزار دروازه و هر دروازه ... و هزار میل طول و هزار میل عرض
دارد و همه از طلا است که ... هفت ... نماید . این حدیث
شریف را که مرحوم ... روایت کرده میرزا ... در ... نوشته
که این شهرها ... از ... و مقام جمع و اتحاد است که در مقام
ابداع ... و ... حقایق ... جبروت ... احدیت و لاهوت
هویت ... و ... ایشان ... لا ... زبان ... و ...
... و ... نماید ... این شهر ... است که
است که ... هزار ... از ... مقام ...
می گفتند ... آن ... از ... در ... هیکل ...
که مقام ... که ... باشد ... عریان گفته

... الفقر ... که ... الفقر

زیرا که ... عالم ... و ... است و ... الوف
مقام جمع الجمع است .

هرگاه یک فیلسوف این ... را بشنود و ترجمه او را ... بجید
می ... که ... شده است ... این مربوط ... این ...
غیر ... از ... و آن ... و ... مرغی ... ناخن شده که

قدا ... و کیل مطلق ... و ... در هر مکان ... است .
این اعتقاد ... و ... نیست ... و ... و ...
قدا است زیرا که ... برهه ... و ... . خدا
واحد و فرد است و شریک ... واحد ... و لاشریک له
... فرمود ... از ... و ... را ...
... مقدس ... و ...
... تصور ... هرگاه ... همه چیز را ... و ...
... همه ... است ... و ... است ...
... و ... از ... ایشان
باشد و ... از ... و ...
... و ... و ... و ... و ...
... و ... . همه ... و ...
... و ... و ... و ...
... ایشان ... و ... گرفتار ... و ...
... و ... و ... از ... و ...
... و ... و ... این ...
... از ... که از ...
... و تصدیق این ... را ... خواهد کرد .
... از ... یک فیلسوف ... و ... آیات ...
را ... ترجمه کند و ... گوید ... فیلسوف ایران ...

انگیخته و حیات بر آن مستولی شده، و آیا علاج این دماغ انسان چیست
یا مشکل — یا عقاید من که معالجه این حال را حکیم ذکر نگردید.

[illegible] نام عرفان برسید و ما حکمت کنه مانند
باشد بود دانند شده و ما ایران در یم رفته که خر خود ایرانیان هم
خرند بود و بزرگ میکنند، بخود و از اشخاص باشد میدادند و خود
مدعی شیراز و پنج امه اضافه شد نما کرده این بزرگواران حق کلمه
هست و گرفته اند زبان که در زبان عاروف و ما هون و بخت عراقیان
یافته و در عادات صحف عادی که برای اثبات حقیقت یافت شود
سخن و اند مانند هرکول که از خدایان یونانیان است و باعتقاد ایشان
دائم و باقی او را حرفها کرده اند، و اتفاق ترهات یافته اند.
کلمه بابل که در قدیم الایام او را بابل میگفتند که شهرها حتی مشرق
زمین است مانند اردبیل که شهر اردو شهر است و زبان فرس این
شهرها از شهرها طرف مشرق تصور کرده اند مثل تاریخ که نامها
آفتاب و مملکت شرق است، چنانچه عربها شامها را مانند امریکا
مشرق و شهر مصر و بابل را انتقال افسانه برای باخته که مرد و نشئ
بود است.

این و سنت هر چه همه بخشیده خرافات از سخنان و افسانه های
که آدمی سخن آن را بشنود برای خود معنی میسازد اگر دشت عرب عرفا
مید استقش و یعنی عرفا که باب الابواب دارالخلافه هرکول است
و در بابل که در مملکت شرق است، در کوه قفقاز که در عهد و در چه

است. دربند قفقاز که سد میان مغول و سایر بلاد بوده است
معتبر هستند که انتقال افسانه بگویند که نام عرفا برای نام
شخص عرب است و در باب الابواب که همه هرکول است در آنجا نگاه
بودند، مملکت آلبانیان که طرف مشرق است شده بود، تا نام آن را
شنیده و شهرها را نامیده، و شد کوه قفقاز که در جنگل ما در آن
است، و اجل قاف، مسکن دیوان و پریان مید انستند، و سد یاجوج که
در دربند برای طغیان مغول و تاتار بسته که الان آثار آن باقی است
و ترکان اورا اغراپوس میگویند، مغول و تاتار در قدیم الایام [illegible]
[illegible] که معرب آن یاجوج و ماجوج است میگفتند و در اینجا الان همین
اسم در توریة مصر و هند و ایشان بود و بابل و سوریه و افریقا و ایران را
تاخت و تاز کردند و یونان شده و تاتار مکرر در ولایت مورخین
خراجگاه و شتران از اطالب و اعراب تاریخ دان جمله شتر آزاد القیس
دیگر متفرق شده و ذکر شد و عرفا هم را افسانه و افسانه های
من از ذکر حق قول و مانند شرحها بر ضعیف عقلی انکه سد یاجوج و ماجوج را
از امور خلق و کیفیات لا هوت تصور کرده اند. حکما و عرفا عرب
در شرح نام عرفا و شهرها سد یاجوج و ماجوج اتفاق عرفان حکمت
یافته اند که عقل از درک و وهم از تصور آن عاجز هستند که انتقال
موهومات و خرافات چگونه در دماغ آدمی مضبوط شود و چنانکه
تا دامان ورق تاریخ و ترتیب جغرافیای شرح نوشتند و همه از
اعادت و آثار است لا کر و بند و افریقا از الان باهر شد

که باید رفته و اصل این افسانه را کشف نمود تا در ایران هرکس
منکر این ترهات شود که از طرفی هم در پایه‌ی سقراط است .

ای جلال الدوله ، حالا شاهد ظلم و ستم پادشاهان صفویه را
که به سیاست مذهب‌ها و اوهام اساس سلطنت خود را در ایران خواستند
بنیاد نهند ، شیعه را [illegible] تصور فرمایید و عجب در خیال اینکه
در سلطنت انبیای ایرانیان ، سیره و موعظه نبود حقوق میخواهند
که [illegible] صفویه کرده‌اند مگر این که سنگ را شکسته در ایران [illegible]
را [illegible] ، همه انگیختن هر پادشاهان [illegible] شان
صفویه که دماغهای ایرانیان را خراب و باطل و هر آنان را اصل [illegible]
ساختند بودند .

یکی از آن رسمهای خرافت که هنوز در مردم جاهل ایران باقیست و
پادشاهان صفویه ایجاد کرده‌اند تعزیه‌داری ، [illegible] و سینه زدن
[illegible] و [illegible] ، سینه‌ها [illegible] بود [illegible]
جهان ایران [illegible] است . این اقوام زمان خواستند بنیاد
پادشاهی صفویه را محکم کنند اساس مذهب اسلام را خراب و خانه
ایرانیان را ویران ساختند . این اختلاف بزرگ شیعه و سنی را
ترغیبهای مذهب ، [illegible] کینه و لجاجت محکم ساخت [illegible]
شبهات ، [illegible] را اشتعال آتش فتنه خصومت و [illegible]
و سنی و عداوت در میان افتاد [illegible] و از وقتی که [illegible]
الا باد این دشمنی خواهد بود و این فتنه اتحاد محال خواهد شد

و این اختلاف مابین شیعه و سنی بدین پایه و درجه رسیده که
یکدیگر را از سگ نجس‌تر میدانند ، هر دو هم را [illegible] میگویند . حقیقتاً
سنی و شیعه در میان مسلمانان بعد از مذهب اسلام شده این یک درخت
خبیث است که از آثار خبیث صفویه پیدا شده و هنوز مسلمانان
[illegible] بلکه همه ایران را ویران و خانه [illegible] خراب
کرده . درخت دیگر این اقوام [illegible] و گدا
و گرسنه درویشها است که در دست [illegible] و [illegible]
در [illegible] [illegible]
[illegible]
[illegible] خرابه موقوفات [illegible] مدرسه نشسته [illegible]
[illegible] و [illegible] مردم را باطل [illegible] مردم را [illegible]
[illegible] طبیعت [illegible] میکنند . در تمام علوم [illegible]
ایران [illegible] که [illegible] مدرسه [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]
دراز [illegible] مدرسه نبوده و نخواهد بود .

دیگر [illegible] که دست [illegible] است [illegible]
[illegible] بنیاد [illegible] است که [illegible]
بلکه [illegible] مردم به عقل و [illegible] ایران [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible]

با آنها که از کمر کشیده و بضربات به بر آن سرزند و از آن سر هم خون آلود بر آید
که ایشان از لادم [illegible] خود بی خود ها [illegible] دیگر از سر بریده ام هیچ
معلوم نیست که ایشان [illegible] هزاران قسم این قبیل [illegible] که
من از ذکر آن [illegible] صرف نظر کردم .

دیگر از عادات ملعونه [illegible] از [illegible] شدن مسلمانان [illegible]
که اسباب نفرت طایفهٔ شیعه از هر ملت و باعث نفرت هر ملت از
شیعه شده است این است که شیعیان ایران و هندوستان مرده‌های خودشان
را با گریه و [illegible] الاغ [illegible] [illegible] بخوابانند
[illegible] ولی [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] و شیعی [illegible] ایران [illegible] [illegible]
[illegible] ایران را از همین
نفرت از معاشرت و مسلمانان و نجاست بدانند .

ای جلال الدوله . [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] ایران را برباد داده عرض کنم این [illegible]
[illegible] از این [illegible] [illegible] ایرانیان [illegible]
هندوستانیان و خرافات [illegible] ایرانیان را [illegible]
جهالت ایشان [illegible] آتش [illegible] [illegible]
[illegible] آتش [illegible] که [illegible] معلوم نشود [illegible]
کدام [illegible] شما [illegible] آتش حیران و سرگردان
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شده [illegible]

[illegible] معلوم نشد که من از این آتش نجات یافته‌ام یا هنوز در آتش افتاده‌ام
[illegible] [illegible] که هیچ [illegible] [illegible] [illegible]
این آتش بود [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] نیست [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ایران [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
کرمان [illegible] حاجی [illegible] [illegible]
که این آتش را [illegible] [illegible] که [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
کتاب [illegible] شرح [illegible] شیخ احمد [illegible] شرح قصیدهٔ
حاجی سید کاظم [illegible] حاجی کریم خان [illegible]
[illegible] [illegible] که [illegible] مطالعه [illegible] یک ورق
این کتابها [illegible] [illegible] [illegible]
این [illegible] [illegible] این کتابها [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

ای جلال الدوله . [illegible] [illegible] [illegible] این آتش [illegible]
[illegible] [illegible] معلوم [illegible] که [illegible] این آتش [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] که از این آتش [illegible] گرسنه [illegible] سرگردان [illegible]

حاجی [illegible]
[illegible] [illegible]

و از هر علمی بی خبر گشت و از هر حقی هم هیچ چیز را به قول تحقیقی
را معلوم شد .

آنچه دیگر علمای عرفای ایران ... در ده ... عرفای آن سامان را هر کس
مشتبه و پوشیده صحبت بعضی گویند ... سیاسیان بیگانگان
در هر حال به ... خیال پریشان با یک ... را میکنند ، آخر
نتیجهٔ آن راجع به هیچ و لال است . موقوف به حقیقت ذوالعقول
دماغ او ... حاصل وجود ... ماهوت ... حکومت جان
شورش و پریشان و سرگردان و حیران شود که مگر در ...
... هر شیطان ... انواع اموات ... عذاب ...
ویران ... .

میتوان گفت که هر کس در رشتهٔ عرفان عرفای ایران افتاد رشته
حیات ... تحقیق معیشت ... جان ...
... وقت ... وجود ... شبه ...
... گویا شد —

هر طرف ... عاشق ... طرف ...
...
... بسیط الحقیقة کل الاشیاء ...
مقام ... صورت ...
... ذکر ...
...

و مقام قاب قوسین او ادنی وحدت و کثرت هر دو در بحر هویت مستغرق
و عین و غیر ... نظره هر دو از ... مقام ... فنا ...
مستغرق بل لا واحد و لا کثرة و لا ... و لا جمیعه هو هو من حیث
انه هو هو بلا عین هو و هو عین هو هو عین .

... انظر ... تصرفات ... حرمانه
... ایام ... دماغ را خراب ...
... الآن در ایران با اهل عرفان ... مرافق ...
میتوان گفت ... پریشان ... عقل ...
... گرسنه ... است میگویند ...
... ایران اهل ذوق و
عرفان خراب ... که میگویند —

خرابات خراب ... دو عالم ... است
خرابات ... خود ... است

... اسباب ...
...
...
... مشغول
... عرفان ...
... انشاء
الله .

و ... صاحب این عقیده ... برخاست ...

انگلیس که الان دیدید، ما را از برای آسایش معاش اولاد و احفاد
هزار سال بعد این خود نوش میکنند، این دفعه علمای ایران فقط [illegible]
[illegible] مباحثت [illegible] در مقابل کشتیهای [illegible]
انگلیس ایشان آیهٔ مبارکه «حرم الربا» را میخوانند و هم این
بیت را ذکر میفرمایند —

گر مرغ [illegible] سر بر فلک زند
[illegible] نقش [illegible]

در مقابل ما [illegible] روس که [illegible] در شمال [illegible] قدم [illegible]
[illegible] دست دارند آیهٔ شریفهٔ «ولله جنود السموات والارض» را
قرائت [illegible] شعر خواجه را میخوانند —

[illegible]
گویا سیل غم [illegible]

در وقت هجوم [illegible] ترکمن [illegible] گرگان [illegible] شدن
[illegible] آیهٔ مبارکه «فسیکفیکهم الله» را [illegible]
[illegible] آیة الکرسی که برای حفظ [illegible] است [illegible]
[illegible] ایران [illegible] دعا [illegible] این [illegible]
را میخوانند —

آن کس [illegible]
[illegible]

[illegible] عزیز من نه تنها ایرانیان را این عقاید [illegible]

[illegible]
[illegible]

خرافات [illegible] اسلام
در [illegible] این قبیل اشخاص [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مسلمان هندوستان
[illegible] انگلیس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] انگلیس شود.

اتفاقاً آن [illegible] این خرافات [illegible]
انگلیس بود.

[illegible]
[illegible]

[illegible] این [illegible]
[illegible] اسلام [illegible]
[illegible] مذاهب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خرافات [illegible]
[illegible]

میبرد . ژاپنی مذهب بودا است در مقابل خیال مقدس موجود و
خدایان . از هر کدام ایشان بپرسی چرا چرا ایشان حق است که این شریعت
و هیکل مقدس است که گفته و چرا گفته و چه دلیل دیگر برهان ندارد
باشد هر عقل عرفان پرسیده خورد میبرد و هرگاه میزند که فلاسفه
عقل خودش و چه کس است و هیچ نمیشود که چه ..... میخورد .
بیچاره ایرانیها گمان میکنند که این حرفها که عرفان پرسیده را اخر
[illegible] الدین [illegible] و شیخ شبستری که گفته یا تمام حرفهای علم و
قرآن [illegible] شیرازی یا حقیقت شیخ [illegible] مضبوط و منقح
است دیگر هیچ ندارند که در هر برکت [illegible] در اینجا عارف
لوث عرفان بر همه خفته اند که از مخلوقی هم اکنون چیزی نمیشود و خیال
خیالی عرفان و وحدت وجود و حکمت چه هست و چه بود و چه خواهد
بود . باشند که عقل حیران و سرگردان میشود که اینان چه میگویند
شما میدانید که این خیالی دیگر را از همین آخر شاید بگوید از نوع خیر .
در کوهها هیمالیا (۱) یکهایی از ایشان هستند که در
از تمام مخلوق عدم ساخته در مقابل [illegible] عرض [illegible]

(۱) هیمالیا

و بتهای انگشتان درخت را اسم شیخ میخوانند و دست میگیرند
و تا بامهای آنان عصا میزند . برخی از مغزان بابای عزیز را
حرف ایشان را در دلان گذاشته حیا میکنند و نگاه میکنند تا دو لائم
و باید بادامان نیز هر را یافته حرفها از زمین
[illegible] . موافق تاریخ تمام ادیان عالم و جمیع ملل
اهم از هند و ستان تشریف آورده . اتفاق اختلاف مذهب و عقائد را
که در هند است در هیچ جای عالم نیست .
اساس تمام این خرافات از دماغهای خشک و حرفهای بکر اثیر هند
ناشی شده . زیرا که در هر نوع جهالت و اداخیل و عصبیت و بای گوشت
خرافات و نیز دیگر زیاد تر است .
هندو هنوز به ای اهالی دهات ایران سنگ و درخت و چه و شرکت
و چشمه ها است . در هوای کوه و در دامنه ها و جن و غیره اعتقاد دارند
در اثنای ایشان دیدها خیالی و همین تمام عوام مسلمان های ایران هم
و ملتها و ایمه ها و نظر و تقالا و جن و دیو و چشم زخم دارند که همه
داداری کرد اینها اعتقاد باطنی دارند .
با وجود اساس اعتقادات بر موهومات جهالت و اداخیل و خرافات
و مالیخولیا است در هر قوم وقت که خرافات و جهالت بیشتر اعتقاد
به موهومات افزون داده بیان زیاد تر است . مانند ایکه هر
میرد و هندو و بادیه از مسلمانان اعتقاد داشت که ستاره
[illegible] نژاد ناخته بوده که ذره ها و دوست و همه حرام گرفته

و هنوز سحر و جادو با آنها و با لا سه و با آنها خیلی اند و ایرا حضرت
زرتشت منع نموده . اما مردم قبول نمی کنند و اگر اعتقاد به سحر و
جادو ندارند و به آلات رصدیه و تلسکوپ و سایر ادوات هیئت
نظر کرده اند و هم کیفیت هوا و اطوار سنویه و فصول اربعه و ما
مثل کره زمین معلوم نموده و دیگر نیز با جغرافیای زمین و همچنین از
جغرافیای کره زمین بیشتر میدانم زیرا که قطبین آن در مدّ نظر من
است و قطبین زمین را کنون که از جغرافیا دانان شنیده ام .

هنوز اعتقاد جمیع از اهالی هندوستان است که وقت خسوف
ماه را اژدها می بلعد و اگر ایشان بخش فدای آسمان نیاز نکنند
و برای ترسانیدن آن اژدها سازها ننوازند ماه را تمام خواهد کرد .

در حرم قطبین قریب به همین مضمون نیز از عادات آن قوم روایت کرده و
آن همه اطفال شان این قول را شنیده میدانند که سایه زمین در وقت خسوف
میان آفتاب و ماه حایل میشود .

خلاصه در تمام ملل و همه مذاهب هم خرافات بسیار است و اساس
و جهالت شده و در هندوستان بیشتر جاهل و نادان بیشتر از جاهای
دیگر است و همیشه در بین ... استعمال ... احکام
و نصف آنها را بیشتر دارند و هم از همه ملل بیشتر داشته اند ...
مثل فدای ... ایرانیان از هندیان در باب کثرت دین و احکام
خرافات ... جنبیان ... سخت ... معلوم
کردم ... سایه ... سخن ... که

در هیچ ملتی ریشه دین و اساس خرافات مانند ... و هنود و مسلمان
راسخ و ثابت نیست . هیچ طایفه را مثل ایشان پابند ... و ...
درجه رواداری نبوده . از هر ملتی این شده ... معرفت و رتبه
و مدنیت عقب افتاده اند زیرا که معقول ... و افکار صحیحه خرافی را
بدون تعقل ... تقلید هر قول ... و
... هر قسم ... کرده اند ... که ...
... سخن گفته ... را ... مثل ...
... و ... استهزاء و ... که ...
... سنگ را ... غریب ...
... و ... خرافات ...
... آنکه ...
... عقاید ... برای ... حضرت
... دلیل ... حاصل ...
... است ... و ...
... .

از ... سبب ... ایرانیان ... مسلمانان هند امید نجات و
... وقت بسیار ... گفته بود ...
... ایشان در ... دیگر ...
... .

دوست عزیز من . همین اعتقاد را شیعه ایران ...

سم خر خود را کربلا دارند ، بعضی نصاری نیز در مرض سم خر عیسی همین
عقیده را دارند ، یهودها که شراب مقدس و در اتفاق با همین طور
احترام مینمایند ، مسلمانان در مقابل آب تربت و مهر [illegible] اعتقاد
که چه عرض کنم .

نظر فرمائید در تمام فرق دیگر کرامت مختلفه شده اند ، د
همه یک مرض گرفتار شده یکی میگوید من از بودن [illegible] شفا یافته گرفتم
دیگری از [illegible] دیگری از [illegible] سیصد [illegible]
اقرار من از [illegible] کثیری گرفته ام بسیار خوب مرض یک
و آثار شفا یکی است از هر کس گرفته اید خود دانید .

هنود انتظار آمدن [illegible] را در قرن هم دارند . یهودیان
انتظار [illegible] فعلا در هیکل اعظم دارند . نصاری خود آمدن
عیسی را از آسمان مترصد اند . [illegible] انتظار ظهور پادشاه [illegible]
را میکشند . مسلمانان ظهور و خروج مهدی و دجال را منتظرند .
شیعه های ایران هم براه [illegible] طلوع آفتاب از مغرب
و [illegible] های دیگر را هستند .

همان عظمت و بزرگی و کرامات و معجزه های دروغ و خوارق عادات
[illegible] نقل که هنود از بت بزرگ خودشان نقل میکنند یهود از موسی .
نصاری از عیسی . مسلمان از نبی . شیعه از امام علی النقی . [illegible]
از شیخ عبد القادر گیلانی . شیخی از شیخ احمد احسائی . بابیه از میرزا علی
محمد . اعتقاد یکی است و خرافات از یک ریشه است

از اشخاص و شاخه ها تفاوت و اختلاف دارند . شاخ گل هر جا که
باشد یکی است .

[illegible] از [illegible] اعتقادات و روایات را شما
عرض کنم از کجا [illegible] پیدا شده است [illegible]
[illegible] بیابان [illegible] سرگردان [illegible]
[illegible] سبب [illegible]
[illegible] هوای زمستان [illegible]
[illegible] است [illegible] گرم است [illegible]
[illegible]
که [illegible] نازل [illegible] است .

[illegible]

[illegible]

[illegible] در [illegible] واقع گردید [illegible]
[illegible] آفتاب گرم [illegible] باشد [illegible]
گرد مرض [illegible] گفتند که [illegible]
[illegible] غضب [illegible] که [illegible] خورده [illegible]
اعمال [illegible] آتش [illegible]
[illegible] از آن جهة این مرض را طاعون نام نهاده اند .

[illegible] ایران برای [illegible] دفع [illegible]
[illegible]

بعد از تلقین به آنچه فرنگی مسلمانان بیان میکنند، عرضحالات را
به هواهای آلات یا تقاضای صحرا بیابند. مثلاً آن تلگرافها را درین موقع
عزیز میشمارند مخصوص اگر ساده باشد که نفس نفیس و فصرتا
ریاضی میدانند و در خصوصیت تضرع و تشرع با عرض حال می
نمایند .

دوست گرامی من هرگاه علماء شرع خرافات علل را از آن
عامه را دو هشت هزار سال مدت دور، چون خرافات نویسی کتاب
میکند تا بحدیکه الآن دو هزار کتاب خرافات فقط در ایران نوشته
شده است . اکنون در چین کتاب فروش بیشتر در آن موجود
است . تمام این عقاید و کتب از عادات و فقط تولید میشود و
در هر وقت . قوی که حاصل ترقی اعتقادات باطل و خرافات لا طائل
حاصل بلکه هفت بیشتر یافت میشود و این اساس از زمان هیکل
بوده و تمام این هذیانات از نادانی در عرض کاشته شده و
و هر چه آن وقت تمام مدنیت را فاسده و بتدریج بالا رفت .
در خصوص خرافات و اسباب عادات و دوام آن را انضمام نماده
تا بحدیکه الآن در شهرهای بزرگ خرافات مردم ایران بیشتر هنوز
طرز دعاهای طهران صد یک خرافات اهل عقاید یا اهالی بلوچستان
زیرا که اهلی که مردم معرفت در آنجا بیشتر بوده اند و با بوده
و کشف مجهولات نموده است . مثل اینکه زنان برای دفع بلا و پیدایش
تولید آن را از کائنات داشته شروع بودن کوچه ها تنظیف

حمام های بانک خود می کنند اما در کرمان و بلوچستان آنچه قبل هوا
برای مادر و یا خیز ند و یکی من دوش بید انجیر نذر درخت کرده
نمایند .

از اخبار گرمسیر
و ارضی معنویات

مردم ایران عموماً در توکل و در حقه خرافه و تقلید برای تحقیق حقیقت
معصومه و تفحص طول و غیره برای هر کس علم دارد یا خیر، و اثناء باشد
و ماشاء الله کار و عطا و شفیع را توقیف احمد الله ماشاء الله
تو وقت و تقاضای مثل هم مشرف گرو و مثل و معجزه ادعا
امام حسین طهران در یاری و دعاهای باران و مرغ جواد و استخاره و فال
و تفال به دیوان خواجه حافظ و شیخ سعدی و دو رکعت نماز حاجت
و غسل اول تولد و عمل آن داده و این هم . اما چون هنوز هم مکر برای
با علاج معیشت با طبیعت در تمام آلوده و پرداخته ساخته باشند
علم از کجا ن، چون تعریف شود و موجود و در کار کرده تا نظام زندگی را
براساس فکر نماید . تمام این الا طرزیان حکمت است که قرار علم را
در کار نگذارده فکر هم نموده قرار را از اعتقاد به مرضها در آن مردم
مستقر ساخته است . مدرسه و دانشگاه کشف مشکلات هم و تربیت نموده مردم
و ایشان تمام طبیعت را بقوه علم ظاهر کرده . امرار معاش و قدرت زمین و ملت
واسطه اشیاء است . علوم حالیه و فنون عملیه برده اند و بدین قضا و قدر
رد داشته . سبب اغلب چیزها را انکار است و دست قضاء تلگراف
جنت طالع از دامن علم عمل و قدرت در ممکنات واگذار است . اطلاع
در معالجات ابتدا احتیاج باستعمال ترشحات سیاه آسفید ایام نقدا

براے فلان فقه پارها و ادعا و مناجات و ذکرها شناخته اند . هم فصیحت
بجوم جدید با جغرافیاے کره قمر و مریخ و عطارد را کشف نماید و گمان
سعد بودن و احتراق عطارد را که طالع تو تقدیم نسبت داده و از براے ساعات
سعد و نحس معین میکنند هیچ از حال بی‌خبر است .
هم در پاشناسی ما را از استخاره و تفأل و قاضی الحاجات و رفتن [illegible]
و تربت و دعا و رفتن به زیارت از براے نجات ضرورت و احتیاجی
نیست . ما حق امر عصری ما را از دعاے استسقا استغنا داده و [illegible]
مثل ام الصبیان و از حاجت استخاره و قرآن و گرگ [illegible]
چند سر و کار [illegible] ایران [illegible] و [illegible] میباشد . توکل
[illegible] و [illegible] مسلمانان را [illegible] و بیکار کرده
[illegible] و [illegible] . مشاهده میشود که هر که را اعتقاد به
خرافات بیشتر است [illegible] سیاه و [illegible] و [illegible] است
زیرا که ما به نجات مردم [illegible] از بیابان هر [illegible] گرے هم [illegible]
است لا غیر . هیچ چیز مردم را به سعادت و خوشبختی و [illegible]
و فراهم بودن اسباب معیشت جز دانش نرسانیده است . لذا هرچه در
هر [illegible] زیاد تر شود [illegible] زیاده گشته ظلمات موهومات و عقاید
در ایشان کمتر میشود . آیا هیچ [illegible] که مثل شیران و [illegible]
که [illegible] و [illegible] از [illegible] و موهومات [illegible] و از [illegible]
مذاهب [illegible] و خرافات را [illegible] با [illegible]
مرغان [illegible] که از کبریت احمر کمترند .

[illegible] — حکماے بزرگ امروز میگویند ما انتظار
کمال و بلوغ این طفل نوزاد علم را میبریم که دنیا را گلستان کند و بهشت موعود را
موجود فرماید کمال انسانیت و [illegible] درجه [illegible] و قانون عدالت حقیقی
در عالم ظاهر ساخته و ریشهٔ ظلم و [illegible] و [illegible] را از کلیهٔ جهان برانداخته
[illegible] عالم [illegible] میکنیم که این کودک خردسال را تربیت نماییم
و [illegible] دنیا [illegible] که این درخت سعادت [illegible]
[illegible] خود و براے [illegible] این نهال [illegible]
خود [illegible] تا این نوزاد به مقام کمال و حد اعتدال برسد [illegible]
آن و [illegible] عالم را سراسر گلستان خود [illegible]
سعادت [illegible] و [illegible] و [illegible] جهالت
و خرافات [illegible] سعادت [illegible] مطلق [illegible]
[illegible] خواهم [illegible] انتظار بزرگی و بلوغ و کمال [illegible] طفل [illegible]
بکنیم بهتر است یا انتظار [illegible] قائم موعود [illegible] دین [illegible]
[illegible] که [illegible] براے ما کرده و [illegible]
و اعتقاد [illegible] سعادت و [illegible] رسیدیم که
ما [illegible] و انتظار [illegible] و [illegible] براے [illegible]
اگر [illegible] کتاب مقدس خود [illegible] کرده بودند و [illegible] خرافات
[illegible] بوده [illegible] و اعتقاد [illegible] موهومات [illegible] کرده [illegible]
[illegible] که [illegible] طبیعت [illegible] بوده
[illegible] کرده بودند [illegible] و شبهه [illegible]

که مانند جانور وحشی اسیر دست انگلیسان باشند و ذکور و اناث ایشان هم
مجبور شوند که اقل از خوان خدمت آنان لقمه بخورند و بهره ببرند و مانند
حیوان زیند .

ملت بیچاره اگر این قرارات جمع گشته بوسیله عزیز ساخته را که در جلد
بهم مربوط نیست کنار بگذارد و باید آنچه علم و حق نیست بخشاند و نه آنچه
بدین دولت و ذات خیز بستند بر عکس قضا که اگر انجیل را بخواند
در برهان کلیسا بخواند و بآنچه در انجیل است عمل بکردند امروز که ما
بیشتر و حاصل تر حال عالم بودند زیرا که انجیل است هر که وقت امروز
خود را دارد اندیشه فردا را بکند . اگر کسی قبای ترا بخواهد ردای ترا
نیز بده و . اگر کسی طرف راست صورت ترا طپانچه بزند طرف چپ
نیز بگردانید . ای که تصور فرمایید اگر کسی طپانچه در انجیل است رفتار که
عمل نماید که فردا را فکر نکند و به قبا خواه بیرون هم بدهد و برای کنگ خورد
تحت بگیرد حق بر ذات در هر جمیع کجاست که امت خود را ببیند که
ما لا اقل هزار سال بعد را مینگرند که از وقت معادن زغال سنگ شان
تمام میشود آنچه باید بکنند . هیچ در جهانست که بینند دولت انگلیس
میخواهد تمام دنیا را بعضه دیگر سرداری روس جهل هزار ترکان را با
باقلم سرنیزه انش میزند . براستی میگویم اگر ملت نصاری باین آنچه
در انجیل است شده بودند امروز اقل از دولتهای ادل منقرضه اعلام بودند
اکنون تکلیف جمیع مسلمانان اینست که چشم از همه این افسانهای جمع
که در ملت معادت از غیرت بپوشی تا حال هر کس بهوای نفس خویش از

جهالت و نادانی و عصبیت و خود سری گفته بوسیله و این همه مسئله تعلق را
که در وقت قضای حاجت و قبله باید نشست و سنگی بد فرا بایست جب باید
انداخت استبرا و کشیدن انگشت سبابه است از اصل مقعد تا سر حشفه
حیض و استحاضه قلیله و کثیره و متوسطه و کوفت و زهرمار هایکه بوجهای
نادانان ما آنها را بآنها ... تعقیبها کرده اند و یک ملت با غیرت را
بدین روز سیاه نشانیده ایشان را کلاه گوشه ساخته و علما را
حکمای بدحکمت و عرفای بمعرفت را یکی از میان برخیزند و از هر کتاب
ایشان در کتبخانه دولتی باقی گذارند که کسانیکه از بعد میآیند ...
حماقت و بایه خرافت و نادانی علمای اسلام را مشاهده نموده و عبرت
گیرند که ایشان معجزه کرده که چشم عقل و گوش دل جهار صد ملیون
مسلمان را بدین افسانهات دهن بسته اند و آنان را مانند بیوه زنان
بانغمه گوی و گریه وصیحه و بیعقل از همه جنس دنیا بی خبر ساخته اند .

آیا غیرت نیست در وقتیکه بعضی برهان همی نظیر ان افتوکه را در این
قضای لا یتناهی معلوم و مشخص کرده اند با زهرمار معنی چون اعتقاد
معراج جسمانی نمایند و در خرق و التیام افلاک مباحثه ها و بلاوقه ها
کرده یکدیگر را تکفیر کنند و شیخ مرغ و بر عرش و سدرة المنتهی و کرسی را
در ابراهیم تمام ملک و بیان آسمان و جهار هزار جهل هزار ملک فرشی اقا بسا
بجنبه میگشته قائل باشند و منکر اینها را کافر شمارند آیا هیچ عبرت
نمیخواهد گرفت در وقتیکه نظر کرده اقا را بلا مرجع بدین تحقیق کرده
و دانسته اند و نظریات ... بنظر نمیرسد دفتر نموده و تاریخ بابه

شدن آفتاب را چند نقطه سیاه که یکی زمین است و دیگری عطارد
و مریخ و زهره و غیره معین کرده و سکون آفتاب و حرکت زمین و سایر سیارات
را بگرد او بچشم عیان دیده و فهمیده باشند و تا ما اینها را
گفته باشد ما بخوانیم حتی اذا بلغ مغرب الشمس وجدها تغرب فی عین حمئة
و مطلع الشمس وجدها تطلع علی قوم و غروب شدن آفتاب را از آفتاب ندانسته
حمل بر عین آفتاب ظاهری کنیم آیا باز ما فلکان را عبرت نخواهند گرفت
از عصرها که سیل علم از فرنگستان سرازیر شده و آغازنهای خرده مدرسهای
بحث و بیت برستان ... را سیراب نموده و ترکان دشت قبچاق
را متمدن ساخته و ... چینی و ژاپنی‌ها و زنگیان افریقا و هندیان ملیبار را
از نادانی و جهالت نجات بخشوده و برتخت سعادت نشانیده باز یک
قطره از آب این سیل علم بخانه مسلمان ایران لاسیما شیعیان ایشان
داخل نشده و کلاه‌ها در بیابان جهالت و نادانی حیران و سرگردان
مانده اند و هنوز مسئله شکیات و سهویات نماز را فیثاغورس خود قرار
داده اند و پروگرام سفارش و کردار و علم حقوق ... از صحاح عامه
استخراج بنمایند و عوض مدرسهای دارالفنون در مدارس ایران
حکمت ملاصدرا و اصول شیخ مرتضی را تحصیل بنمایند . و در مدرسهای
عثمانی و جامع الازهر مصر هم طلبه مشغول خواندن کتابهای
نامربوط فخر رازی و تفسیر کبیر نیشابوری و فتوحات محی الدین عرب اند .
از حیوان آلوده — فرق میان مردمان مغرب که اروپا
و اهالی مشرق که آسیا است خصوص ایران آن است ...

را به سعادت و نیکبختی رسانیده و به بحبوحه تمدن و آنان محتاج بقرآن
نیست یکی از اعظم پروگره و اساس تمدن و اسباب ترقی اروپا ژورنال
است و آن عبارت از ناشر و پرداختن عبارات پرمعنی و خوش اسلوب
و وضع مطبوع و مؤثر و شرح حالت یک ملتی از برای عبرت دیگران یا
تنبیه مثل واقعی از احوال شخصی از برای انتباه و آگاهی یا رغبت و
شوق در طبع خوش و جوانمرد که ... و کسب معرفت و انشا حق
و عبارات منظومه خوش معنی و لفظ بیاموزد که بموقع انشا بگذارند و در واقع
پوئت‌ها آن شاعریست که در فرنگستان از آنها تجلیل بنمایند و در ایران
این هنر شعر را وسیله گدائی و واسطه گزاف بافی و یاوه سرائی و مدح و
هجوهای بیجا قرار داده اند و شاعران ایران اکثر مفتخر است . اما در
اروپا شعرا را بزرگ شمرده و فوق العاده احترام بنمایند و پوئت بر دو قسم
است یا اینکه شاعری فیلسوف بقوه علم و افکار عالیه معانی و حقایق و جواهر
حکمت و معرفت را خود از قعر دریای واقعی درآورده به رشته نظم کشیده
با عبارات موجز سلیس و شیرین بیان بنمایند همانا این شاعر خواص را
ماند که ... آنها را بیرون آورده و به رشته نظم
کشیده و بر طبق تقدیم نهاده بملت خویش هدیه میکنند و اشخاص در فرنگستان
خصوص حکمای بزرگ و فیلسوفان جلیل القدر است مانند ولتر و غیره .

و آن

دیگر آنست که امثال و قصص و افسانهای معمول میان مردم و تواریخ
و وقایع و قصّهٔ کتب و مصائب معمول انگلیز بخطابه یا یک شخص را قوالب الفاظ
و عبارات خوب و خوش بصورت بسیار مؤثری نهاده و همان امثال
معمول بازاری را بجامه‌های زیبای دلکش و نگارهای منقش مثل و حلیه
مزین کرده و برشته انتظام کلام کشیده بازار می‌آورد مانند سنگ تراش
ماهر که سنگهای افتاده در کوچه و معبر را برداشته و آنها را تراشیده
و تراشیده و باشکال مختلف ثبت نموده بصورت خوبی می‌آورد . از این قبیل
شاعر در هر ملتی یافت شده مانند هومر (۱) که از شعرای مشهور یونان
است که وقایع و حوادث و مبارزات و محاربات دلاوران قدیم یونان را
برشته نظم کشیده و در ایران فردوسی (۲) بوده که او نیز تاریخ قدیم
داد سخن را داده است و امروزه در فرنگستان آثار او را با شوق
میخوانند . همچنین در انگلیس شکسپیر (۳) شاعریست مشهور که مصائب

---

(۱) هومر

پادشاهان انگلستان را برشته نظم در آورده بنحوی که هر کس آن منظومه‌ها را
بخواند بدرجه‌ای متأثر میشود که از گریه خودداری نمیتواند و صورت آنها
بنظر او می‌آید و با چشم خویش مثل میبیند .

ا ـ حصول القدرة — [illegible] ایران معنی و مفهوم را
بقدری نشده درجه قوت از اداهای یک هفت و ارتقاء افکار و القاء جرأت
و دلاوری در مردم و اوضاع خلق و خوی اهالی مملکت تأثیر دارد هر شاعر گدای
گرسنه ملتی اغراق گو چرا که الفاظ فتنه را بهتر بکار میبرد و عبارات مغلق
و مغلق و تربیان مایه او را شاعر تر و افصح داشته کفتك الشعراء [illegible]
. تا آنکه فلان مغلق‌گو حرف و سرای که در مدیحه فلان [illegible] بسته و
مغلق ساخته و منها الفاظ با طمطراق و اغراق دیگر هیچ معنی و مقصودی جز واخته
او را حکیم و بلیغ و فصیح میگویند دیگر غافل از اینکه این گدای چاپلوس و متملق
بوسی شرافت مدح و شوکت تمجید و قایم و ثنا و ستایش و قیمت افکار
و فضیلت را بیچ برباد داده . جائیکه فلان قصیده گوینده را از مریم عذرا و
فاطمه زهرا در عصمت و عفت و طهارت و شرافت برتر و بالاتر میخوانند دیگر
کدام زن را رغبت عصمت و میل بشرافت و عفت افتد از چگی [illegible] رسیده شد
[illegible] و قیمت [illegible] خود را چه میخواهند جواب داد المدح
لا استحقاق [illegible] که مردمان را از لیاقت مدحت کنند .

دو هفت عزیز من اگر میخواهی را درجه قوت [illegible] را حفظ
فرمائید بدانید که پیدایش علم و معرفت و دانائی و حکمت و افکار [illegible]
از اثر کلام و تأثیر سخن از طریق گوش در دل و دماغ است و هر [illegible]

کلام متین و سخن درست حقیقی و ساده مؤثر باشد حرکت اثر و قوه‌اش در دل و دماغ بیشتر است در درجه قوه کلام را بعنوان قرآن مقیاس گرفت که چگونه ملت عرب بادیه‌نشین را که جز شترچرانی کاری و بغیر از لطافت و توحش شعاری نداشتند بعنف ... قوه کلام ... آن را بتحسین واداشته که کرنش نمایند .

ح جلال الدوله — نام نیک را تنها مقصد و همت انسان تحصیل نام بزرگ و ابقای ذکر جمیل است در ملل متمدنه از برای کسب منافع ستوده همانها را قبول نموده هیچ شرف و فخری را برتر از آن نمی‌دانند چون می‌خواهند در تاریخ یک ملت و سوسیته مملکت در سطر نام خود را بزرگ و جاودانی باقی بگذارند چنانچه ناپلئون[1] فرانسه میگفته‌ام از زمان طفولیت و اواخر امپراطوری فرانسه هیچ آرزو نبوده جز اینکه در دفتر ایام یک ورق از حوادث دوره حیات خویش بگذارم و چون بدین آرزو نائل شدم مرگ برایم گوارا است و قیمت این متاع عزیز یعنی ابقای نام بزرگوار در عالم از جان گرامی است چه که در جنگها که حاضر بودم قیمت لذت انتقام‌جوئی و اشتهار در عالم را جان دادن و فداکاری دیدم .

بی‌دوستی من چیزی که عزیز را در نظر خوار نماید انتقام اسم انتقام است و این قوه پوشیده در همه و تمام شاعر ماهر و مورخ ادیب

[1] ناپلئون بناپارت

از این روایت که فن پوشیده و تاریخ نویسی و قصه‌نویسی را در فرنگستان بحد نهایت درجه کمال رسانیده‌اند و آثار و افکار عالیه و قوای قلبیه و دماغیه را بواسطه قدرت قلم و قوت سخن درامه و رمان‌ها منتشر ساخته‌اند و عوائد بسیار و نتایج بیشمار برای این دو قوه سخن و قلم مترتب نموده‌اند .

کار روزنامه نویسی را در فرنگستان بجائی رسانیده‌اند که هر روز زیاده از صد هزار قسم روزنامه و سایر اوراق مفیده طبع و در میان مردمان منتشر میسازند و درجه سهولت قرائت و اتفاق طبع و تصحیح خط را بدرجه رسانیده‌اند که هر کس دو ماه درس خوانده باشد بسهولت خط انسانرا خوانده روزنامه را میخواند و میفهمد و استفاده میبرد اما وقت علمای ایران و معلمان و نویسندگان آن که اغلب در زبان پارسی الفاظ قلبیه مغلق استعمال کرده و میگفتند که اویسی قبل دو سال درس خوانده و از عهده خواندن یکورق کتاب فارسی بر نمی‌آید و در یک جمله چند احتمال میرود .

میرزا مهدیخان ... نتیجه افکار نماید که من نوشته‌ام در اشکال و مغلق نوشته‌ام که هیچ فاضل دانائی باده کتاب لغت از عهده قرائت یکورقش بر نمی‌آید . این ضرر ملت تاریخ ... که مایه و اسباب انتقام و شوق ملت ایران بوده و این قدر مغلق و مبهم نوشته که معلوم نیست تاریخ و بزبان فارسی است یا اینکه متن از عرب و بزبان هندی است .

صاحب ناسخ التواریخ دوازده جلد کتاب بزرگ از تاریخ ایران و اسلام نوشته که پر است از افسانهای زنانه و ملفات مجرد و معجزات

خرافات آیات که از سورهٔ اقرأ تا آخر قرآن که ده عبارت موافق واقع و مطابق منطق ندارد این جاهل دیوانه هم صوفیان را فانی که در میدان شاه و [illegible] درویش جرنده و تقلید [illegible] غزل خوانان و خرقه گفته حافظ را سینه برداشته [illegible] بعض عبارات عرب [illegible] مرکب و کتاب [illegible] فرموده [illegible] در مغرب [illegible] جبرئیل [illegible] هم جزو تاریخ هست .

ای جلال الدوله — تاریخ نه تنها عبارت شرح حال سلطان و جنگ و جدال و خونریزیهای است تاریخ بایست حاوی حدود مملکت و اخلاق و آئین ملت و کیفیات [illegible] قانون و وضع سلطنت و معاهدات دولت با دیگر دولت و معارف رجال قوم و ملت و شرح معیشت و ثروت و عادت [illegible] و ترقی و انحطاط ملت در هر عصر و اسباب انقراض یک طایفه و پیشرفت ترقیات هر فرقه حتی ادای [illegible] و مرجع آنها با جغرافیات بلاد تا آخر [illegible] ضبط نماید .

ای مسلمان جاهل و نادان ایران هنوز اساسی برای تعلیم زبان مادری خود قرار نداده اید بچه کوچک را پیش از آموختن حروف فارسی بعربی [illegible] و شناعت [illegible] این عبارات را وادار میکنید . پس [illegible] اول کلمه را نام خدا هست [illegible] لغت [illegible] [illegible] اول درس میدهید دو سال قرآن میخواند و خواندن یک خط مکتوب نمیتواند پس از آن گلستان سعدی و دیوان خواجه حافظ [illegible] یاد میدهند سپس شروع بخواندن [illegible] نصاب [illegible] و الفیه و سیوطی

و شرح جامی میکنند در حالتیکه یک حرف [illegible] نمیتوانند بخوانند بیست سال عمر را صرف [illegible] میکنند و ترجمه یک عبارت عربی را نمیتوانند [illegible] و بعد از آن [illegible] گشته [illegible] داغ آن بیچاره نادان [illegible] و قتل مسلمانان [illegible] جهة الاسلام گرسنه و برهنه [illegible] ایران را پیش میگیرد و قطع [illegible] بیچارگان [illegible] مسلمانان [illegible] حکمت [illegible] و [illegible] ذیل هر حکم قتل و [illegible] کفر [illegible] [illegible] امام حسین [illegible] عرض نمایم —

شخصی مجوسی [illegible] کرمان مرده بود و خانه خرابه [illegible] مسلمانان [illegible] خانه خرابه [illegible] اطلاع آن بیچاره [illegible] حکم [illegible] آن شخص [illegible] خانه خرابه [illegible] مسلمانان [illegible] موافق قانون شرع [illegible] خانه [illegible] بیرون کرده [illegible] حاصل [illegible] نماید [illegible] .

[illegible] حکم [illegible] ایران کرده [illegible] .

[illegible] اعظم از این قضیه [illegible] واقع [illegible]

خوشه باشد بقدر من قلم و ضرایب ملاهای ایران به [illegible] بیشتر از سوطین
قلم و جوها ست .

در سطور گم از نقصانات خطوط معمول ایران باید نوشت که این خط ایران را
جائز شمارند و آنکه خواندنش موقوف بر فهم و اطلاع لازم است هر خط
ناقص و مضر است مگر کسیکه از مضامین مطلب مطلع باشد یا قرینه ها
در دست داشته باشد که بتواند در سطرها بی غلط بخواند والا ممکن نیست .
خطاطان ایران بسیار سعی دارند که خط را خوشگل بنویسند دیگر خواه
خوانده بشود یا نشود . درویش بدکیش به وجه خط [illegible] را خراب کرده
که در نه مکتوب را بدست هر کس بدهند [illegible] غلط [illegible]
میکند . خود درویش میگفته است کرامت کسی دارد که خط مرا خواندن
تواند چرا که من خود بار حافظ خویش را خواندن نتوانستم .

تفصیل این معنی بیشتر [illegible] خوانده [illegible]

[illegible] فرنگستان [illegible] در صورت کتابت و خواندن کوششی دارند و بر
وضوح و آشکاری خط میافزایند و مردم ایران از آن در اقتباس [illegible]
درویش [illegible] خط [illegible] تا کنون که کار خط ایران
به وجه اشکال رسیده که [illegible] مشکل تر
از همه [illegible] است دیگر از تعبیرات خط ایران اینست که ذیل حرف
اعراب جزء خط نیست در معداد حروف مانند خطوط فرنگیان گذارده نمیشود
و اغلب بلکه همه خطوط ایران بی اعراب است از این رو اشتباه در هر حرف
به این جهة نقطه داشتن یا نقطه ذیل نداشتن در حروف بسیاری پیدا میشود
هر حرفها باشد که در لفظ کرد - زیاده از بیست قسم خوانده میشود مقصود

نویسنده هیچ معلوم نمیگردد که [illegible] در خطوط فرنگیان چنین نیست .
[illegible] — [illegible] شماره کشیده
خطوط عجایب و ایرانیان در کمال بی وضوح بود و با حروف مقطع و از عجب بر است
نهایت آنکه [illegible] نوشته میشد و ذیل [illegible] هر جزء حروف [illegible] و باید آنها
اشیا و حرف و کلمه [illegible] حرف و کلمه دیگر بود و [illegible] - [illegible]
آفتاب - چیزی دیگر خواهید خواند زیرا که ذیل آ - در خود کلمه است
و [illegible] ایرانیان بر سر [illegible] ایرانیان این ذیل را از حروف برداشته
و [illegible] حروف گذاشتند و حروف مقطع را [illegible] حروف هم [illegible]
کردند [illegible] عجب [illegible] عوض نمودند و بدین وجه خطوط را
مشکل و دشوار ساختند .

آنانکه [illegible] کتاب تاج کیقباد را گرفتند [illegible]
[illegible] علم [illegible] بلکه هرچه ملت ایران داشت تاراج
بردند [illegible] سلطنت و ثروت و سعادت و [illegible]
[illegible]
علم و معرفت و هنر و صنعت و زبان و بیان و نوشیدن و پوشیدن و عیش و
نوش بلکه تمام [illegible] ایرانیان را [illegible] بر باد دادند [illegible]
عادات خوب مرغوب [illegible]
[illegible]
[illegible]
خود اعراب [illegible] عربها [illegible]

می‌دوزند . خوب تصور فرمایید رختهای جبت و چاک‌دار خوش طرز

و طرح قدیم ایران که شبیه به «شیره» و «پانتالون» حالیه فرنگیان بوده که شیره

الآن در تخت جمشید شیراز صورت آنها را در سنگ تراشیده و محفوظ پانتالون

مانده از ایرانیان کنده‌اند و عوض قبا و پیراهن عربی را که مخصوص

هوای گرم عربستان فراخ و پرشکاف و سوراخ است بایشان داده‌اند

زیرجامه‌های گشاد کلیجه‌های دو بر دو قد را با اسم عبا و تلیکهای عربی را که

مقام [illegible] بایرانیان بیچاره پوشانیده‌اند و در ذیل

هر یک از آنها حدیث قال رسول الله [illegible] روایت نمایند

زیاد کی که بر فرض بعضی از این قسم لباس با مردم آنوقت عربستان که هوا

گرم بوده که زیرجامه‌های فراخ و قباهای پر سوراخ مجبور شده‌اند چه

مناسبت بهوای سرد مملکت ایران و جبال زمستان آذربایجان دارد .

هرچه بگوئید با حدیث شریف من تشبه بقوم فهو منهم الخ را میخوانند

و منکر این علامات عربیت [illegible] هوای سرد

گشاد و زیرجامه‌های فراخ تلیکهای عربی را پوشیده و [illegible]

کوچه‌های [illegible] و از اجرای این سنت سنیه اجر و ثواب

حساب میبرند .

[illegible] — ایران و ایرانیان از فرنگیان تشبیه

بآن صاحب دولت و اقبال و شاهزاده که دارای ثروت و عقل باشد کرد

که در بیابان دچار دزدان شود و گرفتار [illegible] شده

تمام مال و متاع و اوضاع او را برده و لباسهای فاخر او را کنده و [illegible]

برده و در عوض یک زیرجامهٔ کهنهٔ کثیف پر شپش از خویش براو پوشانیده

و زنجیر بندگی و حلقه غلامی در گردن و گوش [illegible]

که [illegible] است او را برده و مهتری اسبان و چاکری [illegible]

بود [illegible] داشته و [illegible]

[illegible] اگر کسی [illegible]

[illegible] سهل است [illegible]

[illegible] .

[illegible] فریاد میکنند که ای ایرانیان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] کردند . [illegible] طبیعت [illegible]

[illegible] . [illegible]

طبیعت [illegible] در میان [illegible] .

[illegible] است [illegible]

قانون [illegible]

[illegible] ایران [illegible]

دین است نوشتن و یک آیهٔ قرآن را از بر نوشتن شما چه [illegible]
هدایت [illegible] بودن شده و نوشتن [illegible] هدایت [illegible] جواب
نوشت که هرکس که آیه از قرآن بداند [illegible] خطیب [illegible]
رسانده و نوشتن [illegible]
[illegible] این [illegible] و وحشی ایران را [illegible]
گرسنه و بیابان کرده‌اند . [illegible] ایشان را [illegible] دست از
تقلید ایشان و اطاعت [illegible] برداشته [illegible]
[illegible] سعادت و [illegible] اسباب ترقی [illegible]
خویش نداشته‌ام .

ثانیاً [illegible] عجب [illegible] دانای دنیا [illegible] که در هر مسئله کمال
فطانت و نهایت عقل و دقت [illegible] خویش را بکار میبرند و [illegible]
جز در مسئلهٔ دین که نه تنها پیروی عقل خود نکرده‌اند بلکه سفیه و دیوانه
میگردند و [illegible] که هیچ طفل [illegible] باور نمیکند [illegible]
که اینها هیچ سفیه و دیوانه [illegible] .

ثالثاً [illegible] گفت که [illegible] یهود [illegible] که [illegible]
موسی بوده‌اند یک صاحب عقل نبوده است [illegible]
در ملت یهود موجود و یافت شده است [illegible] اعتقاد به [illegible]
سفیه و نادان بوده‌اند بلکه دیوانه [illegible]
قول [illegible] که موسی [illegible] از بهشت [illegible]
آدم و حوا [illegible]

[illegible] از بهشت [illegible]
[illegible] گرفته [illegible] کرده [illegible]
[illegible] معلوم میشود که [illegible] موسی آدمی جاهل
و [illegible] تصور کرده [illegible] مجسم [illegible] دیگر [illegible]
عقل . [illegible] گفت که [illegible] آدم و [illegible] بوده است [illegible]
[illegible] عالم [illegible] در مسئلهٔ روح القدس [illegible]
[illegible] و تصدیق [illegible] دیوانه و سفیه بوده‌اند .
همین طور در [illegible] بوده است [illegible] مسئلهٔ [illegible]
و [illegible] تصدیق [illegible] سفیه [illegible] بوده‌اند و الا [illegible]
[illegible] و [illegible] دیگر [illegible] قواعد منطق
[illegible] مطابق [illegible] .

[illegible] که [illegible] بودن [illegible] پیغمبران
بوده است [illegible] تصدیق [illegible] او [illegible]
[illegible] ایرانیان [illegible] هیچ نوع [illegible]
میگویم که [illegible] دیوانه‌اند و الا هیچ عاقل [illegible]
[illegible] اسیر کرده . . . . . . [illegible]
[illegible] اجداد [illegible] کشته [illegible] باشد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کربلا [illegible]

[illegible]

برخه ایستاده و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] خوانده و [illegible] میگویند [illegible] [illegible] [illegible]
از شاه را سنی اعتقاد [illegible] از آنکه ظلم و ستم کلی ایشان که هزار سال در ایران باقی
کردند و اسم ضحاک [illegible] معروف شده و از جهت ظلم مردم ایران بیشتر
بود که ایشان را لعن و نفرین کرده و زشت میگویند [illegible] [illegible] که
[illegible] است [illegible] و ایرانیان [illegible] و از لباس و زبان و کیش و خو
و دین و آیین ایشان [illegible] [illegible] و دماغ و دل و خو و طبیعت و شرف و ناموس
ایرانی را بر باد دادند . با کلی ایشان [illegible] [illegible] دشنام و نفرین را
ایشان [illegible] [illegible] [illegible] ایشان که اساس ظلم را در ایران نهادند
و بنیه خرافات و سفاهت را [illegible] [illegible] اما ایرانیان دست از خرافات
زیارت جامعه کبیره [illegible] [illegible] امام خواجه نصیر الدین و [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] که در [illegible] [illegible] است این توقیر و تعظیم را نموده
[illegible] [illegible] این احمقان جاهل ایران [illegible] [illegible] و [illegible] کننده
است [illegible] احترام [illegible] که [illegible] امام [illegible] دیگر خواه [illegible] قبر
[illegible] [illegible] باشد [illegible] کافر و اسلام [illegible] شیعه یا سنی [illegible]
[illegible] است و همان [illegible] همان دعا است و همان [illegible] که برای
[illegible] میروند و میکنند و [illegible] [illegible] کرامات [illegible]
[illegible] عادات [illegible] هستند که [illegible] [illegible] امام
زاده [illegible] میکنند و [illegible] [illegible] امامزاده [illegible]
ایران مطاف زیارات [illegible] است و بیشتر [illegible] [illegible]

واقف تمام بلاد ایران سنی بوده اند مگر دو سه شهر خورد مانند قم و کاشان و
سبزوار . بنابر این اکثر امامزاده ها و قبر کهنه های [illegible] سنیان است که باعتقاد
شیعه ها از هر کافر و مشرک [illegible] باز [illegible] [illegible] ایستاده و با ایمان
زیارت میخوانند . عجب تر از همه مزار شاه نعمت الله ولی در قصبه ماهان
کرمان است که خود شاه نعمت الله سنی متعصب بوده که اتباع و مریدان
[illegible] [illegible] شیعه [illegible] صوفیه [illegible] داشتند
که الان [illegible] [illegible] در تمام ایران مشهور است که
مریدان سنی شاه نعمت الله با شیعه [illegible] [illegible] و اختلاف
ایشان و ایرانیان از [illegible] متعصب تر و متوحش تر بوده و همواره
یکدیگر [illegible] لعن و تکفیر میکرده اند و اشعار [illegible] شاه نعمت
الله دلیل بر سنی بودن اوست (۱) [illegible] [illegible] اکنون سنیان [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شیعیان [illegible] ایران
شاه نعمت الله سنی را [illegible] میدانند و [illegible] صاحب کشف و کرامات
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
امام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ترتیب اوست

(۱) [illegible]

وصف هوا در دو فصل نعمة سال که حضرات شاه را عقب میخوانند خلوتها و خرابه
که فراش شاهش عن وصب میکنند و متعب پشتش که مجه میگویند وجه گه
مجری میکند .

اسهال اطفال — کاش اطفال ایران بهمان گذشتن بوسیلهٔ
آنان اکتفا نموده دیگر ننبله ها را ضمیمه ستند نه خاجه از فنله ها که در
ایران تن بل سبزی و استخوان و خرده نان و خاک و خاکروبه که افتاده
است میریزند و بواسطهٔ باران و برف گل و لجن و باطوق در آنجا جمع شده
و از ترکیب این کثافات بوی بد و عفونت غریبی تولید گشته و بعضی منها
بصورت شعلهای کوچک فصل استوا تفاد و غاغات که از تحلیل مواد حیوانیه
و نباتیه تولید و کم میشود دعا مرض و متعدد دیدن و دیده و از جهال و نادان
آن حل را نوبا یان و نظر کرده بزدان میبیند از نه دیگر بیاید و قیامت
بیین از اجتماع مردم آمدن شمع و شیرینی و نذر و نفقه دارد تا اطراف آنجا را
قبه و بارگاه با دستگاهی اسم مقدم گاه و نظرگاه امام جمارند و عزادات
فقرا در زد و دروغ از شفا دادن کور و کر و بیمار و شل و افلیج و جلاق آن
فنیله نسبت میدهند و آنجا را مقدس شمرده میوه ها و خویش قرار
میدهند و از این قسم قدمگاه نیز در ایران لاتعد و لاتحصی است .
همین کیفیت فضلها و از قبر کنده ها نیز که طوبق از هوا بدانجا رسیده

بدا میشود اگر کسی در بدان فرو برود از ماده عفونت یا نفس هوای تولید
تصور میکنند که از حرکت آتشی در بدان قبر بواسطه تموج هوا دور میشود
و دوباره مثل اینکه مناسبت آن با هوا نباید در ماعفونتی ... تشیع
آن را اثر میکند . و از قبه های قبور نیز گاهی کیفیات غفرب ظهور میرسد
اوقات نقارها کوبیده میشود که قولان قبه و بارگاه بر یابان و از نور بیرون رفته
بوسیده و یکمرتبه ای معجزه و کرامت نمایان شده و است .
اشخاصی که در حیات خود در امر معاش و کیفیت معاشرت خویش سرگردان
و حیران و در دنج هم این زیاد یا ستان این الشرافده و قراول و خواهر
و خواهران خویش حاضر و خرد بود یا از معالجه اند که مرض دمان ده
طبیب و جراح رجوع میکردند الاجه قبر و رمالی غذا سازد آن مریض
شفا و در دبرا دو است . بعضی مراد را درجه ساعت ایرانیان را به درجه
بعضی آنان ترجیح بدهم یا بعضی آنها از این ساعت آنان میتوان گفت که بکوچم
سفری به شبهه به بهشت و بهار و درود لاشم و خرم بیکر نه خاجه اگر
ایرانیان سفیه میشوند گرفتار این مقدار زحمت و مشقت بعضی دعا
بینند که شرح بعضی از آن از قوه تحریر و قدرت تقریر بیرون است .
اگر کسی خواهد مختصر نمونه از بعضی ایرانیان را بفهمد در یک سفر با یکی از ایشان
بگرود یا همراه یا مخصوص شرف شود .

اسهال اطفال — ضد الحقیقت کودکه بعضی از ایرانیها
که از گرسنگی هر روز در سینه سینه فرو دنبال ها لیدن یا از شکم فرو شود
مطلب مشود یا از دست و خیانت کردن زحمت بسیار و مشقت میشود

دیار و هرچه نواحی خراسان [illegible] فرسوده [illegible]
میشوند . بعد از تحمل اینهمه زحمات سفر که دفعه از هوای سرد بهوای گرم
میرسند و دیگر ها [illegible] خورده [illegible] بمیرند [illegible]
[illegible] قرق کرده در این حال قراعت [illegible] کرمان دو مانند [illegible]
[illegible] میشوند —

[illegible] این [illegible] و این فرق دیگر   این زبان [illegible] وقت دیگر
[illegible] ایران [illegible] بعضی دیگر [illegible] این سفر
[illegible] خورده [illegible] ایران [illegible]
آن ایرانیان [illegible] ملاحظه فرمائید که زیارت
نامه خوانان [illegible] برهنه [illegible]
و [illegible] و [illegible] تلقین
[illegible] که [illegible] امام [illegible] از طرف خود [illegible]
[illegible] و [illegible] دعا [illegible]
و جمیع مومنات و مومنان [illegible] و مسلمانان [illegible]
[illegible] مصطفی [illegible] که [illegible]
که در روز قیامت [illegible] و [illegible] ایران [illegible]
[illegible] . اگر این [illegible] برهنه [illegible]
[illegible] ساعت [illegible]
[illegible] که این حال [illegible] و خطاب این [illegible]
[illegible] برای [illegible] و مقصود [illegible] کدام است .

صاحب [illegible] میشود که ما را دیگر نتوانند با این وجه نان خشک را
[illegible] گوشتی چند و نفس راحت بکشند [illegible] بگوشش
میرسد که — هر که دارد [illegible] .

[illegible] سبب میاید   [illegible] غریب میاید
دیگر [illegible] دیوانه میشود که [illegible] از این آواز حیران میکند
که [illegible] . دیگر ابدا خیال شصت منزل بیابان خاصه آن وضع مسافرت
ایرانیان در هوای گرم به عربستان [illegible] و برای چه [illegible]
که [illegible] کدام غرض [illegible] نتیجه قطع این سفر دور و دراز [illegible]
[illegible] این مقصد
مقدس [illegible] که من هم [illegible]
[illegible] حضرت هم حاضرم [illegible] که دلم شوق کربلا دارد .
این هر دو را [illegible] سفر کرده که [illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible] دیوانه [illegible] بیابان
عربستان [illegible] گرفته [illegible]
و [illegible] پیاده [illegible] آب [illegible]
[illegible]
[illegible] سرحد کرمانشاهان [illegible]
[illegible]
[illegible] دوخته [illegible]

خوش
زبان کرمان [illegible]
[illegible]
[illegible] شکرکان

بعد از آنکه این احمق بدبخت را در خاک [illegible] با اسم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
بیاد مذلت [illegible] می‌شود . بعد از طی این
عقبات [illegible] و حکایات گرسنه و برهنه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
اول حیوان [illegible] آدم [illegible] می‌شود . اگر [illegible]
جوان [illegible] مردم ایران خانه خراب کربلا و مشهد شد [illegible] اتفاق می‌افتد
[illegible]
۱۲۸۸ سال است که ایرانیان پایمال [illegible]
[illegible]
[illegible] طبقات مردم ایران [illegible]
[illegible]
که طبقات مردم [illegible] که
[illegible]
[illegible]
[illegible]

در هر آنی از هزاران [illegible] می‌بینید آنچه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] از اول نقطه مشرق که چین [illegible]
[illegible] تا آخر نقطه مغرب [illegible]
[illegible]
از هر جا [illegible]
[illegible] که دو قطعه سنگ سیاه مانند [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آفتاب [illegible]
[illegible]

[illegible]

که آنان را [illegible] از ان وحشی مردم بشنیدند و حقیقت [illegible] که عرب [illegible]

با همین مرده بطمع حیوان و [illegible] و شتر [illegible] وجه [illegible] که

در [illegible] دیده اند و [illegible] که کشته

[illegible] و نام مبارک [illegible]

[illegible] کلثوم [illegible] گردیدند . قسم [illegible] که [illegible]

و سنگ سیاه و مسجد [illegible] و زمین [illegible] عرب

[illegible] دیگر هیچ ندیدند و نشنیدند .

[illegible] — [illegible] که از برای [illegible]

مجلس [illegible] بزرگ [illegible] که اعراب اطراف [illegible]

[illegible] مناسب [illegible] تعالی

[illegible] و هم [illegible] اجناس [illegible]

[illegible] ([illegible]) [illegible]

[illegible] و [illegible] ولایت [illegible]

[illegible] دیگر [illegible] ظلم و ستم [illegible] دیده باشند

[illegible] و وجه [illegible]

[illegible] دیگر [illegible] مشرب است [illegible]

[illegible] صنایع [illegible] عادات [illegible] اطراف [illegible]

[illegible] میان بنی آدم [illegible] تجارت [illegible] و [illegible]

[illegible] . [illegible] از برای اجتماع اعراب [illegible]

[illegible] که [illegible] ابراهیم [illegible]

[illegible] اعراب بود که در آنجا [illegible] جمع [illegible] و اعراب [illegible]

[illegible] عرضه [illegible] و بعضی [illegible]

[illegible] در میان ایشان معمول بوده و سوق عکاظ [illegible]

[illegible] این [illegible] انتخاب [illegible] ([illegible]) [illegible] عرب [illegible]

[illegible] برای عرب [illegible] جزیرة العرب [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] حکایت [illegible]

حضرت ابراهیم است .

[illegible] — [illegible] سلاطین [illegible]

[illegible] که [illegible]

[illegible] فرسخ [illegible] مسافت [illegible]

[illegible] جزیرة العرب [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] . [illegible] از این [illegible]

[illegible] و دیگر [illegible]

[illegible] جزیرة العرب [illegible]

[illegible]

[illegible] خاک [illegible] سنگ سیاه [illegible]

[illegible] که هر کس [illegible]

[illegible]

البته سنگ خود را بوسیده و او را مسلمان نه بلکه نجس و کافر و قتلش را فرض و واجب میشمارند و صورت دیگر را با زبان شبیه میدانند .

اینهم دست عزیز من ما لا یستوا ثم نکرم ایرانیان از انواع بی احتمی های سال بیش از این جزیره العرب که خدا در حق آنها شهادت داده است الاعراب اشد کفرا و نفاقا و اجدر الا یعلموا حدود ما انزل الله غرض در جاهلی ترند نمیدانم که آن وقتی که پیغمبر ما بیش را از طرف بیت المقدس بسمت قبله گردانید آن نادان اعتراض نمودند که ما ولیهم عن قبلتهم التی کانوا علیها و خداوند به جواب حکمانه فرموده قل لله المشرق و المغرب فاینما تولوا فثم وجه الله ان الله ما حاصل میفرمایند که غرض نیات عقیده است نه سجده و بوسیدن طرف یا برای این سنگ

از اینجه [illegible] و اما علمای بزرگ ایران بعد از هزار سال قرعه میزدند و حکم میفرمایند که اگر محیط و سهوا رو بغیر از سمت قبله بگردد باید نماز را اعاده نماید .

بیچاره [illegible] نمیدانم کی از آن علمای ایران تکلیف نماز پیغمبر را نوشته باشد بجهة نماز شخص را دست بسته و الا اینهمه مسائل سهویات و شکیات در احکام و ارکان نماز میکردند اینکه مطابق قرآن صورت نماز پیغمبر ایمان میکنم و او را اسوه حسنه برای اظهار اعلوم احکام سید الانام علیهما و جمیع الانام ذوی الافهام اشده میخواهست از این جهه قرار داد که در هر جمعه از قری و دیهات اطراف مدینه در مسجد جامع گرد آیند و آن دست و صلوة نشسته باشند و شو داده و بو فراغت غرق عرق با غسل و وضو و عطر تازه وجه جمع شده در مسجد بگردد آنحضرت آنجا خود از منبر سوره قرآن بخواند و ارتفاض اکف و قعود ننمایند و ساکت و صامت بوده و صف بایستند و الا که و قت

شوند به شنیدن و قرائت آیات و کلام خدا را گوش دهند یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله و ذروا البیع ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون یعنی پس از آنکه یوم جمعه برای حضور مومنین دعوت شوید دست از کسب و کار این دو سه ساعت بردارید شتابید بسوی من میشتابید که میخواهم عقد اخوت میان شما ببندم اتفاق و غیرت در دل های شما پیدا کنم تا قوت همت شما را بر تخت سعادت بنشانم و تاج کیقباد و تخت قیصر شما بدهم البته این تجارت برای شما بهتر است که در عبادت یکسان واجب حکم کیان نشوید . اغلب نمازهای احمق مسلمانان را برهم میزنند یعنی میرفتند و ترکوک قائما و برخی چون بر پیغمبر در وقت دعوت و خواندن قرآن کریم هجوم میاوردند که بحال سخن مینمودند و آنها یا انما لهم خیر من اللهو و من التجارة و الله خیر الرازقین و باره دیگر در وقت تلاوت قرآن مثل نمایان مباحثت بلکه مباحثه ما لا هم رسم ابنائت کاهل و قوتکا میکشیدند و دست میزدند و ما کان صلوتهم عند البیت الا مکاء و تصدیة یعنی نماز بعضی از آنها و تربیت کردن شاگرد که رکوع است و نماز آن نماز هندی است یعنی که سجود است سته ای که ترا حرکت ایشان و ترتیب از برای آموختن و آنان قرار داد این دو صورت نماز پیغمبر و جمعیت میبود الا تفرقی بدین صورت باقی تراهات علمای نادان و جهلای فقهای با ایمانست که سرایم داده اند .

احادیث الکلوک — ملاحظه فرمایید این نماز و وضو و غسل جنابت و اذان و اقامه و تعقیب و تماعت حاضر شدن بلکه نماز خواندن در شبانه روز برای بیوقت چند ساعت زبان بکار و معطل

باعث میشود هر طوری خود هم دست بکار بوده شود [illegible]
و آداب آن خود [illegible] بتوان کرد و حالت مردم کاسبی که در هر
شبانه روز [illegible] وقت خود را صرف [illegible] دیده [illegible]
و [illegible] خواندن که چه خواهد بود گذشته از ضررهای طبیعی
[illegible]
چه ضررها و ضایعات [illegible] و همین خطاهای ملاهای اسلام [illegible]
همه زحمت و مشقت بر مردم [illegible] و ایران و ترکستان و
قفقاز و عربستان و افغانستان بلکه تمام ملت مسلمان را [illegible]
ملاها را [illegible] جاهای [illegible] انگلستان
که از گرانی بارهای خرافات [illegible]
[illegible] و طاقت تحمل
اثقال [illegible]
آن [illegible] که برای ما اسباب زحمت بزرگ بلکه
[illegible] دیگر مشقت [illegible] است که همه روزه بایست وقت
عزیز خویش را صرف [illegible]
[illegible] است که [illegible]
[illegible]
[illegible] بلکه [illegible]
خود را [illegible]
خاصه اگر [illegible] تابستان باشد که [illegible]

میشود و در [illegible] و گرسنه نشستن و تشنه [illegible] ساعت طول
میکشد غرض اینها ست که ما [illegible] اسلام [illegible]
[illegible] که چگونه این [illegible] عقل [illegible] جواب
[illegible] مسئله [illegible] که [illegible] اتفاق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و عوام [illegible]

[illegible] — [illegible] عوام [illegible]
[illegible] اسلام [illegible]
[illegible] است که اسباب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اسلام [illegible]

بزبان [illegible] [illegible]

وتمام مسلمانان نیز گرفتار این اتفاق و ادبارند که اسلام خراب شده و امت اسلام
از که یکوقتی مصداق کنتم خیر امة اخرجت للناس بودند امروز اذل و ارذل
تمام امم و ملل و مذاهب و ملل عالم است یک با غیرت و همت در جمیع مسلمانان
نیست . شاهد ابلغ اینکه از وقتی که مابین فرانسه و آلمان [illegible]
[illegible] در این دو ملت [illegible]
در تدارک و تهیه غلبه و منصوریت و اعتلا و مظفریتند و یکدیگر را
[illegible] و خارج [illegible] نشسته و کار رقابت [illegible]
رسانیده اند که با یک مذهب و ملت بودنشان [illegible]
[illegible] که برای جلب جزئی منفعت [illegible]
[illegible] ممکن نیست [illegible] . و [illegible]
الآن اگر انگلیس [illegible] خدمت نمایند . لکن
[illegible] از ایران گرفته [illegible]
[illegible] مسلمانان [illegible]
[illegible]
در ایران [illegible]
[illegible] برای صاحب منصبان روسی
که در [illegible] ایران [illegible]
استیلای روس را بر ایران انتظار میکشند از طرف دیگر انگلیس
افغانستان و بلوچستان و سند و هندوستان را مالک شده و جمیع
تجارت و زراعت و همه ثروت مسلمانان را که مالکانه [illegible]

[illegible] که این [illegible] خریده اند و [illegible]
کرمان و شیراز و اصفهان [illegible] و بادشاهی انگلیس [illegible]
حالا [illegible] که بغیرت و شرف و ناموس و دولت اسلام [illegible]
درجه [illegible] است که از [illegible] خوانده [illegible]
بغیرت تر و بی ناموس تر شده اند . [illegible] غیرت [illegible] ملت
مسلمان یک آدم [illegible] حق [illegible]
[illegible] کرامت و معجزه [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] مسلمانان ایران یک
[illegible]
[illegible] است و این مسئله [illegible] بوضوح [illegible]
چنانکه در [illegible] از هر ملت و طایفه نوکر [illegible] میگیرند
[illegible] و افغان [illegible] از شیعه های ایرانی
یک نفر را استخدام نمیکنند . [illegible] استخدام [illegible]
[illegible] ایران نهایت [illegible]
با اینکه هر دو مسلمانند و از یک دین .
[illegible] فرنگ [illegible] که [illegible] اخلاق بد و صفات [illegible]
دروغ و تقلب [illegible] و تعصب و نفاق و حیله و خدعه و [illegible]
[illegible] و [illegible] است چنانچه [illegible]
در مقام جزئی [illegible] دروغ [illegible]
حیله و تزویر [illegible]

و انگلیسها در بعضی اعتقادات از همسایه خود بیشتر تا ایشان موافقت دارند مثلا سنگینی و ادب و بیشتر اکثر تقلیدات و عادات زشت جهت را آنجا در سر وقت و امارت بیشتر یافت میشود . ایرانیان که هزار سال در زنجیر بندگی و طوق عبودیت بوده و سلطه استبداد [illegible] بوده اند و از ترس شمشیر تازیان دین اسلام را قبول کرده و از بیم تکفیر علما و خوف کشته از تبدیل از عقاید مسلمانان ترسیده اند از جهت قسم دروغ و حیله را [illegible] ایشان و بجهة جهت دروغ التقیه دینی دین [illegible] به تفسیر جعل [illegible] اکرم [illegible]

خود را اهل تقوی دانسته و بعد دروغ و تزویر و حیله و دسیسه را این جهة خوش و راضی شده اند . دیگر از عیبهای زشت اخلاق [illegible] است که عادت [illegible] بیشتر [illegible] حیله و رذالت و دروغ و طامعی و [illegible] راضی میشوند از هر [illegible] حرکت ... مناجات ... مخلوقه و [illegible] نیاز [illegible] و [illegible] کیفیات ... گرسنه و گدا و [illegible] از این کهنه و بعضی [illegible] که [illegible] این شده و [illegible] که از [illegible] ایرانیان [illegible] باقی مانده است [illegible] تا ایشان دروغ و [illegible] برید [illegible] گوش و دماغ بودن [illegible] ایشان را گرفته و خرج [illegible] جاهلانه و عبادت [illegible] و [illegible] را [illegible] پادشاهی ناده و [illegible]

شراب و [illegible] ایشان را [illegible] و [illegible] برای [illegible] بوده را [illegible] نامیده اند .

دوست عزیز من [illegible] اخلاق زشت ایرانیان که دوست [illegible] عرب و [illegible] از [illegible] ایشان است جمیع [illegible] و عادات ایرانیان [illegible] علت عرب است [illegible] آنجا که در ایران واقع شده است [illegible] معتدل [illegible] ایران بالاتفاق [illegible] هزار سال [illegible] و [illegible] اخلاق و فضیلت [illegible] و پادشاهی [illegible] بوده [illegible] که [illegible] ایشان [illegible] و حال دیگر [illegible] یونان [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] حساب و هیات و نجوم و سیاست مدن و نظام لشکر [illegible] و [illegible] و قوانین [illegible] ایشان [illegible] و استقلال بوده چنانچه یونانیان اکثر علوم را [illegible] هیات و نجوم از ایرانیان گرفته و [illegible] لفظ [illegible] که [illegible] نام [illegible] و علم نجوم است در کتب آن [illegible] . در [illegible] تاریخ ایرانیان [illegible] جهان بوده اند و در [illegible] و تجارت و [illegible] که [illegible] و کشتی [illegible] است [illegible] و [illegible] و [illegible] شده و لفظ [illegible] که [illegible] کشتی در زبان [illegible] است . [illegible] در [illegible] عرب [illegible] کتب و [illegible] مغرب و [illegible] تاریخ ایران [illegible]

وکتابخانه کسری اسکندریه را آتش زدند ریشه ایران و ایرانیان را بر
کندند و تخم علم و بذر معرفت را . تا آل داود تا اندازه کتابهای باستان
از تخم و بن بر انداختند و بعوض خرافات دین و عقاید سخیف حجازیان
به ویرانه تازیان کاشتند که حالا آن کتابستان خارستان درد و رنج و آفت
ایران چون تا اکنون نه برزخ شده .

[illegible] — از سوختن کتب ایران و کتابخانه اسکندریه
تنها ریشه ایران سوخت بلکه آتش در همه آفاق زد هنوز جگر دانشمندان
عالم و فیلسوفان امم و دول فرنگستان میسوزد و میگویند و [illegible]
و افسوس بر این حرکت وحشیانه خلیفه ثانی خوردند و میگویند ایکاش تمام
[illegible] ایران را قتل عام کرده بودند و آثار و تواریخ و علوم و صنایع آنان را
پامال ستم نکرده بودند [illegible] علم انسانیت و مدنیت را بجزا پامال
عقب نینداختند [illegible] حکم که آفتاب مملکت دانش بود و [illegible]
جا داشت که تا ایشگاه اهل بینش و قوانین و احکام [illegible]
اجری به آفریقی بوده تا ابد [illegible] معدوم و نابود کردند .

[illegible] این فیلسوف [illegible] هزار سال قبل [illegible]
به درجه یافت که عنوان جمهوریت و مساوات و [illegible]
[illegible] ریشه درخت ظلم و [illegible] از بنیان ملت نجیب ایران برانداخت

موعظه نمود که تمام تراکم حقوق و تقادم منافع عامه و تقادم [illegible]
و جلب و جذب به دو چیز است یکی مال و دیگری زن و عیال این [illegible]
عظیم انسان و حکم حکمت بنیان خواست قانون مساوات را در اموال

و نظام اعتدال را در زن گرفتن و عیال داشتن اجرا نماید تا حسب که
این قانون اعتدال و انتظام [illegible] را [illegible] و این کیش را ستی [illegible]
به وگوید پادشاه [illegible] قباد بود که [illegible] و مال [illegible]
اجرای مساوات و عدالت جستن از حقوق شخصی و حقوق پادشاهی خود پوشیده
و بدین حکم مزدک و [illegible] گرویده [illegible] مملکت [illegible]
به [illegible] خسرو [illegible] و آیات اذیت و ماتم [illegible] به درجه رواج
یافت که مایه حیرت بینندگان شد . انوشیروان که خود [illegible]
دار [illegible] و تاج کیان و دین آیین جمهوریت و مساوات را [illegible]
شخصی خود دید و این اساس بزرگ را [illegible] عام [illegible] نمود
تخریب کرد . و [illegible] ابد [illegible] عهد برافتاد و [illegible] و تصفیف و [illegible]
[illegible] نمود که کم کم [illegible] نام مزدک را باشتباه مکار و خفیف و خوار و خود را
عدل [illegible] مشهور و نامدار گردانید .

[illegible] — [illegible] های فرانسه و [illegible] های
[illegible] و [illegible] انگلیس بعد از هزار و سال ترقی و تمدن [illegible]
بمقام مزدک دانا رسیده اند و فرنگستان را [illegible] و مساوات
مثل دو هزار سال قبل از این ایران دیده اند . افسوس افسوس از این
ترقی معکوس ایران که بعد از پیشی از آنان [illegible] وقتی برایران
[illegible] و [illegible] عربیت را بر اخلاق ایرانیان [illegible]
و جمیع کتب فرس قدیم را با ایران و علوم را سوختند و در عوض قرآنی
[illegible] با آن دادند که یک جمله از آن [illegible]

اولاد او ابتر شده و کتاب الله را با آتش احراق کردند . نتیجه
این عمل اینکه امروز در تمام ایران یک ورق تاریخ صحیح نیست و یک سطر
علم مفید بحال ملت چه از تجارت چه از صناعت و چه سیاسی و طبابت
یا غیره موجود نیست اگر دو سه کتاب علمی هم باشد بعربی نوشته شده
و مافوقش احادیث جعلی و دعا و اذکار و طب الرضا است و چه قدر
با عقل و منطق [illegible] اول بایست ایرانی بیچاره دو سال تحصیل عربی نماید
تا خواندن سطر قانون ابوعلی را یا اشکال جملی را تمیز بدهد که جملی از
[illegible] است اینکه که معرب از فرس است که امروزه و فرس ما در
به ایران عجایب میشکرند . و فرس قوم بزرگوار ایران و ملت نجیب
ایرانی بوده اند که امروزه از فهم و خواندن زبان بدین روز سیاه نشسته اند
. خلاصه اساس خرابی علت نادانی و جهالت ایشان است خاصه
بنیان ترقی و تمدن هر قومی از علم شده و تازیان بعد سوختن کتابهای
ایران را از حسد و جهالت سو ظن و علوم منطق قرار داده اند و [illegible]
آثار علم را پایمال کرده و ایشان را بدین روز سیاه و جنون ساختند و [illegible]
نادانی و جهالت انداختند که شیخ احمد احسائی اصول و قواعد منطق را
[illegible] که لازمه هر سخن حقی است لعنت و نفرین نموده و خواندن علم منطق را
حرام شمرده .

[illegible] — میزان هر حرف حق و سخن درست صحیح
از خرافات و باطل تمیز دادن چیزی جز علم منطق نشاید و نباید .
[illegible] اساس علوم بلکه مفتاح دانش بنی نوع آدم در عالم علم منطق است

[illegible]

این شیخ بزرگوار برای مشتبه نمودن حرفهای واهی خود و بطالت حق
بالاخره خواندن منطق را که مقیاس هر کلام راست و معیار هر سخن درست
و صحت عقول بشر است حرام نموده و گاه [illegible]
در ایران بجائی رسید که هر نامربوطی را بدون برهان عقلی و [illegible]
منطقی حجت میخوانند و تصدیق عقل را خلاف و تصدیق و حق میدانند مثل
اینکه تمام اوصاف خدا را در شخص رکن رابع که نایب امام است موجود
میدانند و او را وقت میگویند رکن رابع کسی است که محیط بکل عالم است
و هر علمی را داناست و در عین حین در عالم او چیزی موجود نیست چرا که در حضرتی
ذکر غیر از وجود موجود و قوی نیست تعالی الله عما یقولون از این
تحقیق معلوم میشود که رکن رابع هم عالم بر هر شیئی است و هم جاهل بر
شیئی [illegible] وقتیکه محیط بکل شیئی است شیئی در مقابلش نگوید که
پس هم محیط است و هم غیر محیط است . اعتراض ما بر ایشان صحیح نیست
چراکه ما با ایشان [illegible] منطق سخن میگوئیم و منطق میزان نیست و حرام است
عقل هم تصدیق فرمایشات ایشان را بکند یا نکند همه چیز و تصدیق عقل
که مناط و حجت نیست پس باید تسلیم کرد .

اینجا دست [illegible] که منطق حرام باشد و تصدیق
عقل دلیل نباشد هر جا [illegible]
است پس [illegible]
غیر برهان . . . . برهان اینکه نه خیر است و نه [illegible]
مقام من حقیقی نه وجود است نه عدم و در بساط حق و افق نه [illegible]

و نه دینی و شاهم اگرچه معنی این حرف را نفهمیده باز باید تحقیق نماید
چرا که عقل شاهد نیست . ما را از حرف شعر بفرمایید در صفت و تو میگه
آنچه معلومات حسی و علوم عقلیه و امارات حکم منطقی ایشان را شنیدی
سو سال خواب با ما به نبوده اند و قول جهال و علماء ایشان هم منطقی را
حرام نماید دیگر در جهت نادانی این ملت چه باید مرتبه خواهد رسید
و حال و مآل ایشان چه خواهد شد . من میگویم کار جهالت و نادانی
ایرانیان بجائی رسیده که در محسوسات خطا میکنند و بر بیانات او ثقه را
از خط جهالت و نادانی منکرند و هر چیز موهوم و معدوم ترا است بودش
بیشتر اعتقاد دارند و گویا جزو اعظم هوای ایران شده رنگ وو دو عرض
است که هر کس در این فضا تنفس میکند و از این هوا استنشاق نماید
منکر بیانات و عقل و مصدق خیالات و خرافات میشود چرا ایرانی
عربی نخوانده و بگوید فاتحة الکتاب را ترجمه تا کرده و نادانی خود را که
عربی نخوانده ام و ترجمه عربی نمیدانم و بطور که معنی بگوید و توقع
شنیدن و داشته باشید مردم شما را تحقیق نماید که کر شنوید میشود
و حال اینکه ترجمه او را قال [illegible] شده است از طول اوقات [illegible]
مرده های [illegible] طالب به اسمعوا انصتوا له میکند [illegible]
عربی را میگوید و یک نفر از حاضرین باو نمیگوید ای احمق مرده های
بطور عربی میفهمند و خوانده است [illegible] در حق [illegible] است
پا [illegible] که در حق [illegible] است [illegible] و چه منفعت دارد [illegible]
استخوانهای پوسیده که گذشته [illegible] منزل [illegible]

برای چه . اگر کسی را که خاک مدفون گردد به سؤال و جواب داخل
بهشت میشود اگرچه گناه بسیار کرده باشد . پس باید یزید و شمر و کعب بن الاحبار
و ابن سعد و [illegible] دیگر که با اعتقاد شما در سر زمین عاشورا
بدست حسین بن علی و اصحابش کشته شدند و هم در خاک کربلا مدفون شدند
همه الان داخل بهشت باشند و [illegible] بهشت [illegible] جواب بدهید
مردم [illegible] خود من دو نفر ملک نکیر و منکر [illegible]
سید الشهدا دیده بود که مرده ها [illegible]
میبرند . ملا [illegible] گفت اگر ملک نکیر و منکر [illegible]
هر کجا بمیرد او را بوادی السلام میبرند و کافر هر جا بمیرد او را به برهوت
خواهند برد پس چرا اینقدر مرده کشی میباشد .

اصول دین — هرگز فراموش نکنم قصه [illegible]
[illegible] که از [illegible] و [illegible]
[illegible] —

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] اسباب داشته گفت حال بیا آن جواب سؤال [illegible] چرا که [illegible]
صاحب و [illegible] همگی را از اینجا [illegible] تا تشریف بیاورید
از جا [illegible] تفصیلش را بعد عرض خواهم نمود .
من بطرف گربه‌ها رفتم که اطراف خرچین آخوند را گرفته بودند [illegible]
بودند [illegible] دیدم که کیسه از خرچین بیرون [illegible]
آخوند [illegible] و فریاد و داد [illegible]
عادت [illegible] آخوند [illegible] که هرچه میخواهیم [illegible]
[illegible] گربه‌ها [illegible] آخوند [illegible]
[illegible] در آن [illegible] . [illegible]
[illegible] کیسه را [illegible] گربه [illegible]
[illegible] این مشکل را [illegible]
[illegible] استخوان شکسته [illegible]
[illegible] گربه [illegible] این [illegible]
[illegible] استخوانهای شکسته [illegible]
[illegible]
[illegible] گربه [illegible] شکسته [illegible]
[illegible] آخوند [illegible]
استخوانها [illegible]
[illegible]
[illegible] گربه خانه [illegible]

از [illegible] آخوند [illegible]
[illegible] استخوان [illegible] شکسته [illegible]
[illegible] گربه خانه [illegible] استخوان
جمع کرده [illegible] حکایت کیفیت [illegible]
[illegible] سؤال و جواب [illegible]
تحقیق تفصیل این سرگذشت را از آخوند بپرسم . [illegible]
[illegible] آخوند [illegible]
[illegible] آخوند [illegible]
[illegible] کیفیت [illegible] استخوان [illegible] پرسیدم .
[illegible]
[illegible] استخوانها [illegible]
[illegible] حقوق [illegible]
[illegible] تفصیل این [illegible]
و فضیلت [illegible] گربه [illegible]
[illegible] استخوان [illegible]
[illegible] سؤال و جواب [illegible]
[illegible] استخوانهای [illegible]
[illegible]
[illegible] آخوند [illegible]
[illegible] گربه خانه [illegible] استخوانهای

مرحومه را نیز دو گاو باشد . از جناب حجة الاسلام آقای آقا عبدالله
کرمانشاهی این مسئله را استفتا نمودم که آیا جایز است نقل اشخاص
یعنی بر استخوانهای کله و پا و سایر اعضای بدن مسلم از جائی بجائی جواب
مرقوم فرمودند المؤمن حرمته [illegible] موءمنه را هم کلمه عامة الا لله
المؤمن شامل او هم و داخل در حکم است البته و بدون ناچاری و اضطرار از اشکال
و احتیاط نیست . چون این مسئله را شنیدم بدین خیال افتادم که شاید
بابت حکم که بدون نقل کردن نگذاشتن جنازه والده را از گرگ یکفن هم
با گریزانم . بعد از استفتا نمودم آیا گرگ که دادن فنا نمودن است
یا حرام جواب مرقوم فرمودند که خوف شرع مطاع و اتفاق معطی
هر دو ناصحیح و خالی از فضل حرام مرتکب مگر اینکه ضرورت مقتضی شود
که اقوی حکم الضرورات تبیح المحظورات جایز است برحسب این دو حکم
مطاع لازم الاتباع عمل به عزم جزم کردم که جنازه مرحومه را از گرگ
بگریزانم از [illegible] و [illegible] خویش ملاحظه بر سیده و مشورت کردم
که میخواهم جنازه را از گرگ بگریزانم چه باید نمود فکرت زیاد کرده
جواب دادند استخوانهای درشت از قبیل کله و قلمهای دست و پا را
[illegible] نموده در کیسه بریزند در تبریز جو یا [illegible] خود بگذارند
که کسی ملتفت نشود و نه [illegible] گرگ [illegible] . [illegible] الا
استخوان کله مرحومه را که جمجمه بود در طاقچه [illegible] در کیسه [illegible]
[illegible] و سایر استخوانها را هم [illegible] کرده در کیسه دیگری انداختم و در تبریز
با بانو داده و [illegible] [illegible] [illegible] از کرمانشاها

تا عقب از برکت امام علیه السلام به مصیبت [illegible] مرحومه [illegible]
نشد گرگ که [illegible] [illegible] و از کیسه [illegible] دو تومان [illegible]
[illegible] عقب [illegible] مصیبت بزرگ شدم و آن اینکه [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] استخوانهای
کیسه را [illegible] و از مرحومه [illegible] [illegible] [illegible] که
از دیدن این قضیه [illegible] [illegible] برمن دست داد [illegible] و بسیار گریستم
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بتفصیل را نقل کردم
[illegible] [illegible] مرحومه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] استخوانهای
مرحومه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] که [illegible] استخوان باشد [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] دیگر [illegible] استخوانها [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] کرده [illegible] مرحومه [illegible] [illegible] [illegible]
مرحومه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که از [illegible]
این [illegible] [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
نموده و [illegible] [illegible] [illegible] کرده [illegible] [illegible] نموده و [illegible] استخوانها
در کیسه کرباس [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کیسه که [illegible] [illegible]
کربلا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که [illegible]

[illegible] حرم را [illegible] ما [illegible] بیشتر جاهای [illegible] و از [illegible] برای آن قوطی

[illegible] خیلی براش [illegible] که سرمه [illegible] اختلاف [illegible] مخصوص [illegible] دو [illegible] خود

[illegible] و اتفاقاً جمع شده [illegible] که مرحوم بوده که [illegible] تعالی

[illegible] در اینجا [illegible] قاسم [illegible] گفتم جناب آخوند [illegible]

[illegible] شاهیت و شهرت کجا است گفت [illegible]

[illegible] هستم گفتم بلکه [illegible] مرحوم [illegible]

[illegible] البته [illegible] است از این خانه که تو [illegible] مرحوم

[illegible] است که [illegible] آن [illegible] را از زمین

[illegible] که [illegible] سوزانده [illegible]

[illegible] بزرگوار [illegible]

[illegible] است [illegible] کار [illegible] از [illegible]

که [illegible] خدا [illegible] است [illegible] مخصوص بزرگ [illegible] .

این [illegible] است که [illegible] کرده [illegible]

[illegible] هستند که [illegible] ایرانی [illegible]

کرده [illegible] این [illegible]

[illegible] که [illegible]

[illegible] است .

[illegible] ـ [illegible]

[illegible] ایران را از [illegible] است جناب [illegible]

[illegible] فرمودن [illegible] و حکم دادن [illegible]

[illegible]

از همین حکایت استنباط فرمائید و آنوقت مرا تصدیق نمائید که نه تنها
آنها ایران را [illegible] و ویران کردند بلکه پیشرفت ایران را که
علم و معرفت بود برانداختند دماغ آنانرا مانند دماغ [illegible]
ساختند که در محسوسات خود در بدیهیات شبهه نمایند . مثلاً یکی از
بدیهیات عالم امروز جغرافیای زمین و منابع و مجاری انهار [illegible]
[illegible] است که مکشوف و محسوس است . علمای بزرگ ایران در کتابهای
خویش چنین نوشته که سرچشمه فرات از بهشت و از سر انگشتان [illegible]
است . زیراکه مرحوم مجلسی از حضرت صادق روایت میکند که روزی
جبرئیل بر حضرت رسول نازل [illegible] در خدمت آن بزرگوار حاضر بود
چون چشم جبرئیل بر جمال علی افتاد [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] کرد حضرت رسول فرمود
[illegible] جبرئیل [illegible] این [illegible] جبرئیل
[illegible] رسول الله [illegible]
[illegible] الا [illegible]
[illegible] فرات [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible] فرات [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible] فرات [illegible]
. یا رسول الله [illegible]

که دیدیم شط فرات از بهشت بیرون می‌آید بقول امام بالاسف تا
مقصد رسیده که شریعهٔ از نهر آن جاری بود از سبب آنکه
اذن گرفته داخل آن قصر شده تحت الیاقوت احمر دیدیم که چراغ
بر آن قصر [illegible] حریر سبز پوشیده و [illegible]
یکطرف عرش آویخته [illegible] انگشت ما را [illegible] یکی جیحون
دیگری سیحون و دیگری نیل و دجله بغداد و شط فرات و در نوبتگاه
اینکه بالا میرفت با آسمان متعجب و متحیر شده از خدا التماس شناختن
اخوان را خواستم . خطاب رسید که جبرئیل خط باد ببرد
از جانش برداری چون برداشتم دیدم اسد الله الغالب علی بن ابیطالب
بود . ای رسول الله من از آن روز دست ارادت و خط بندگی و عبودیت
برای حضرت داده و او را مولای خود گزیده ام .

و جلال الدوله گوید — من از آن میترسم که این عبارات مثل
[illegible] و کلمات سست و اهی از نظر آن متجسس که از کتب قدیمه
[illegible] بزبان خویش ترجمه کنند تا ابد الآباد ایرانیان را به حماقت
[illegible] خرافات مذهب اهل عالم تا بنی و انگشت نمای بنی آدم دانند که
[illegible] کار علم و معرفت و فضیلت و حکمت ایرانیان و همت کیان از کیش
عرب و دین تازیان و آئین مشعوذان بدینجا رسیده که عالم
و فیلسوف بزرگ ایران که جلال الدوله است [illegible] در عصر خود
از اعظم [illegible] اطاعت قوانین و قوانین شرعی [illegible] و تربیت شده
معارف و علوم بوده اند و اکنون که چهار صد سال است با اعتقاد

[illegible]

همه ایرانیان با مثل ایشانم هم [illegible] ثابت و بجهان [illegible] هم خواهند
اندکه اند خرافت پرست و جهالت گستر بوده که شط فرات که در [illegible]
هشت سال در فرنگستان که دو ماه در کشتیها ماند و میداند کجاست .
و آن فیلسوف ایران که میداند سهل است دیگر چرا از بهشت که
معلوم نیست کجاست جاری باشد اتم نظیر نیست از انگشت چراغ که
[illegible] باکتیست اتم را که نیست این قول را که صحیح الحقیقی
چرا ایرانی باور نداشد نسبت بامام خویش نسبت دروغ و در کتاب جای
خود درج کنم [illegible] هم [illegible] نشد و [illegible]
خرافت شود [illegible] را واجب و [illegible] که از دین برگشته
و [illegible] گفته و لکن [illegible] قول امام را خود [illegible] است .

و جلال الدوله گوید — ارباب بینش و اصحاب دانش هر قوم ملتی را
مانند ماده میدانند که بر صورت جدا بند صورت پذیر است و
بر شکل و قالبی باشد شکل دیگر [illegible] چه صوم که او را
پس ترکیب جدا [illegible] دانند [illegible] صورت [illegible] و مرافقت
[illegible] است [illegible] است که استادان و [illegible]
[illegible] آن انبیا و حکما و علما باشند . دیگری حکومت و قواعد
و قوانین دولت است که اتم در صورت [illegible] یک ملت را است
[illegible] ثابت [illegible] دادن [illegible] استادان آن پادشاهان و حکماء ایران
و حکم را دانند حق حکمای فرنگستان معتقدند که دولت و حکومت
[illegible] دانند [illegible] فطرت و طبیعت اصلح یک ملت را [illegible]

[illegible]

تبدیل نماید و تغییر در اساس خلقت آن علت میدهد از غریزه مناعت
رساله کرد اخلاق و طبایع علت گرفته تا مقام صورت ظاهر نیست و
ملل آوازه قوت ریاست و قدرت حکومت تغییر میدهد . مثلاً یهود
تصور فرمایید احکام تورات و علوم تلمود و معارف خاخامها و تاریخ
جور و ستم حکام و سلاطین ظلم آئین و توسعه خون و فنای سه هزار ساله
از جمله دول و ملل عالم این ذلت و مسکنت و فقر و کثافت و ترس و ضعف و حقارت
و دربدری و بیوطنی و نفاق و تقلب و دروغگوئی و [illegible]
شاید و که هر آدم عاقل کیس از فرق صورت و شکل و قیافه و رنگ و
هیکل [illegible] مثلاً شخص یهودی را شناسد و [illegible] و چهره
و سیمای هر یهودی ذلت و حقارت و خفت و ضعف و شناعت به
[illegible] را مطالعه نماید . و هر زنگی و حبشی که علم اخلاق بداند کلیات
اخلاق یهود و طاعت و خود سرنیای آن قوم شوم و تقلب و حیله و تزویر
و دسیسه آن ملت را با قیافه آن میداند .

[illegible] — عرض این بنده [illegible]
برهان و دلیل نیست اینکه همگی طباع و عادت و اخلاق و امزجه و کیفیت
و حقد در یهود است بدین برهان که طبیعت از برای حفظ و جلب
عرض و نفس و انسان خود تولید میکند . جهت دفع و منع عرض و
شری حفظ میدهد تا آدمی بدین خوها و خصال معیشت و زندگانی
نماید و منافع را از مضار تمیز بدهد و قوت جلب نفع و قوت دفع
ضرر بقدر احتیاجات طبیعیه داشته باشد .

هر کاره در طبقات حیوانات هر که [illegible] بنظر دقت و حرکت ملاحظه
فرمایند هر دسته و طبقه از آن اسباب و ادوات جلب نفع را با خود
موجود داده با اینکه تحقیقش [illegible] . و قوه دفاعیه
[illegible] .
[illegible]
و خود کردن [illegible] احتمال [illegible] را داده و خاتم
[illegible] خاک [illegible] در اطراف [illegible] باشند که [illegible]
زیاد میشود و [illegible] عقاب [illegible]
با آن [illegible] و [illegible] ترس و [illegible]
و [illegible] گرم و نرم [illegible] و [illegible] خرسان [illegible]
[illegible] صحرا و بیابان و شکل و ترکیب [illegible]
از برای قطع [illegible] و [illegible] برای [illegible]
خویش [illegible] در هوا [illegible] و ماهیان برای حرکت
[illegible] جسم برای [illegible]
[illegible] اطراف گوش برای [illegible] امواج هوا [illegible]
و غیره و غیره [illegible] . [illegible]
[illegible] که عقول حکما و فیلسوفان [illegible] و [illegible]
چنانچه در هوای سرد [illegible] از برای [illegible]
و [illegible] و [illegible]
[illegible] مشغول [illegible]

زیرا که طبیعت با ضرورت حرارت فوق العاده از برای دفع سرما
افاده و در اطفال خردسال استحکام عضلات و قوام اعصاب زیاده
دیده میشود و بعضی میل بدویدن و بازی کردن زیاد دارند تا اینکه
آلات و ادوات بدن اطفال که در عضلات و پی های ایشان است
مستحکم گردد . در دماغ انسان اعصاب دیده شده است که اکثر
اوقات در حرکت و اختلاف است و فکر و اندیشه و خیال از حرکت آنها
پیدا میشود و این اعصاب حتی در خواب حرکت دارند و تشکیل صور
رؤیا از آنها است چنانچه یکی از بزرگترین مشرحین فرنگستان کاسه
سر شخصی را برداشته و بجای آن کاسه بلوری نهاده و احتیاطات بجا آورده
بسیار از حالات خواب و بیداری افکار او نموده میشود
که این زن در وقت خواب گاه اعصاب دماغش حرکت میکرد که
معلوم بود آن وقت خوابی میبیند و در وقت آشامیدن و استعمال
مشروبات یا یکی از مسکرات حرکات سریعه داشت و در کثرت
شرب مسکرات حرکت و جرئت برا دماغش پیدا و گاه حرکات
غیر منتظم از او ظاهر میگشت و بر خلاف عادت حرکت میکرد .
خلاصه دست قدرت پروردگار اساس اینها را با جان محکم
نهاده و بوده طبیعت را با آنچه باید و بودهای لطیف و نازک هم
بافته و حیوان را از کل با غیره و حیران میسازد و مقصود از هر
طبقه موجودات بقاء نوع آن و صیانت و حفظ شخص او است
مثلا در انسان دو طبقه و دو دسته از قوای طبیعیه گذارده شده

[illegible]

که هر دو از یک مقصد ها که و یک مقصود را و منفعت بشریت حب
ملیت میل بر نظم و وضع قانون عدالت و دوستی و اعانت یکدیگر و
عصمت و عفت که حافظ نسل و تربیت و حافظ او و عائله است و حب
و طلب و شرافت و خواستن عزت و شوکت و داشتن مرحم و مروت
و شوق و شهوت و محبت بفرزند و زن و حب وطن و حب اهل و کار و تحمل
و مسئله و رقابت در کشف مجهولات و جهد و کوشش در تحصیل اختیارات
و فتوحات تمام این اخلاق و صفات و خوها و خصال و حظها و سرورها
که از این اخلاق حاصل شده و میشود از اسرار الهی است که قوای
اتفاقیه در طبیعت انسان برای حفظ نوع و بقا و ترقی جنس او قرار داده است .
لیکن اگر در فطرت این صفات بیشتر است و این اخلاق راسخ و قوت
فراسته شوکت و شرف و ترقی و تمدن و حظوظ و عیش و کامرانی و اساس
زندگانی در ایشان زیادتر و بیشتر و قوی تر است و در فطرت این
اساس اخلاق که باعث تنازع و جنس است کمتر باشد در درجه ذلت
و پستی اخلاق و ناتوانی ملت بیشتر است و شاید اندک اسباب
انقراض آن ملت هم فراهم آید و پس معلوم است که تمام این صفات
حمیده و اخلاق ستوده و پسندیده که علم و دانش و معرفت و بیانات
آنها رهبری میکند و ترقی میدهد طبقه دیگر از قوای اساسیه که نهاده
برای حفظ و بقا و اشخاص است حظوظ و نوشیدن و البسه فاخره
و خوردن اطعمه لذیذه و آشامیدن مشروبات لایقه و خواب استراحت
و فرار از حرارت و برودت و امتزاج از عطیه و تقیه و میل بر حرکت

و تأمین حفظ بدن که تا آنان دنیا دارند . اما این دو طبقه قوات
انسانی که ذکر شد و شرف و مرتبت و برتری قوای اولیه که از برای
حفظ نوع و بقاء جنس وضع شده واقع است چرا که آدمی در اوقات
شبانه‌روز خود هر گاه بخواهم حظ اینکه از قوای اولیه میبرم با حظوظ
قوای ثانیه قیاس و موازنه نمایم چه از حیثیت قوت و زیادتی وجه
از جهة التذاذ و برتری بیشک لذائذ قوای اولیه که برای حفظ نوع
است بصد درجه زیاده مرتبه بر قوای ثانیه که از برای حفظ شخص
است فائق میآید . وجه بسیار دیده شده است که آدمی حس غذاء
حظ بدنی خود را فدای یک حظ سرخی نوعی میکند . شنوده‌ایم پادشاه
فاتح چشم از غذاء قسم عیش و نوش و استراحت و سروری و خوردن و
آشامیدن از کمال میل و رغبت نفس میپوشد بر عکس غذاها و غذاء
زحمت و مشقت و تعب و اذیت را بر خویش هموار ساخته چون اسباب
افعال خویش که سبب ترقی و باعث حفظ و ازدیاد شرف یک ملت
است تحصیل نماید . سرخ ماهت دل بر خویش مطلب بزرگ .
آدمیت ... دول اقوام قابل ... که بخود ...
که ... ایشان مانع ترقی و پیشرفت ملت ایران
شد مطلبی دیگر است غرض اینکه قوای اولیه که در انسان برای حفظ
نوع موجود است هماره بر قوای ثانیه که برای حفظ شخص نهاده شده
مخبر به خاصه و ... صاحب ترقی که در هر ... فائق و برتر
است .

ایضاح الفقره — وقتیکه من مسافرین دوم کیست و تحقیقاً
برای سیر و سیاحت بیابانهای سوزناک عجیب و جنگلهای سهمناک
مهیب و وادیهای خطرناک افریقا تشکیل میکردند جوانان ترقیخواه از اعاظم خاندانهای
بزرگ و بعضها از بانروت و جوانان نامدار که در حسن و لطافت مزاج و
عیش و عشرت و دولت و استراحت مثل و مانند نداشتند داوطلب
این سفر پرخطر شدند و آن زنان عجیب رعایات عالم غریب و جنگلهای
لطیف عجیب و آثرها و دریاها و تمدنها و اعماق جانها و غیاثات
خرید و آن همه قطعه و کیکها و به در روزهای موجود ... با
و آن انجمنهای ظریف و محافل لطیف و عیشها و نوشها و حریت و آزادیها
بکمال میل و رغبت چشم پوشیدند و جان بر طبق نهاده اکاء نهادند
زحمت سفر و گردش بیابانهای پرخطر تن در دادند که شاید از گرسنگی
و تشنگی و حرارت آفتاب و جانوران وحشی مردند و وحشیان جنگل
یک جان بیرون نبرند . تمام این زحمات از شوق و ذوق و شرف
تحصیل اکتشافات علمی است که شاید خدمت نوع خویش و جنس
خود کرده باشند تا جهان که شرف یک دنیا این هنر را خود و آبابه
اسم خویش را در دنیای ... و خاطرها و صحایف ... باقی و پاینده
گذارند .

ایضاح الفقره — حالا شما خوب تصور فرمائید از این
مقدمه که اساس و بنیان کار ترقی دین و کیش و آئین و ... و
مذهب و دولت و سلطنت و قانون یک ملت باید بر ریشهای اساسی

فطرت و طینت و طبیعت و خلق باشد که خداوند در نهاد انسانی برای
ترقی و حفظ نوع و شخص ایشان قرار داده است چه انبیا و چه حکما و
چه پادشاهان عادل هر کدام خط سیر خود را اساس و بنیان کار خود قرار
و شهادت طبیعت و حقایق و قوای کلیه ودیعت نهاده در نهاد انسان
قرار داده اند حکمت و اصلاحات و سعادت خویش را مبنیاً کرده و سعادت
خود و ترقی ساخته و پیشرفت نیکو حاصل نموده اند مانند عیسی که
این پیغمبر بزرگوار است حضرت عیسی در شخص خویش مبنیاً فرمود .
مثل زرتشت (١) حکیم که حضرت بزرگ ساسانیان را از نیروهای گران بر طبیعت
و آن ملایمت سخت خشک با بابلیان و آشوریان آورده جشن‌های ملی
(٢) که دولت و ملت را سرسبز ساخته بنیان تمدن را اساس نهاده
نهاده‌اند یا مثل نادرشاه که دولت ایران را از چنگ افغان به ایمان
رها نموده یا امیر تیمور گورکانی (٣) که تمام ایران را با یاد واحد قدرت
جمع کرده و آنکه فریدون و غیره و غیره که در ... ایران
گردند کیش زرتشت آیین راستی و قانون فرهنگ را مناسب طبیعت
ایرانیان و مطابق خوی ایشان برقرار فرمودند و ایشان شاد باد و هرکس
و هر قانون و هر کیش و دین که مخالف اساس نهاد و مخالف طبیعت

ساده که خدای پاک بنوع بشر داده در نهاد ما انسانی نهاده بوده
باشد هیچ انگیزه ... تمام مردمان تا قوت و کیش آیین مردمان عقل
باطل و عاطل است زیرا که مخالف با کتاب آفرینش و عقل خدا است
مانند اینکه پیغمبر حکم نماید خلایق خود را بکشند یا گوش و بینی خویش را
ببرند یا اینکه هیچ تحصیل نکنند و ... یا زنان یکدیگر را بپرستند یا مال
همدیگر را چپاول نمایند و ... واسطه ... سرمایه جمع نمایند یا فرق
خود را ... دوانند ... تا به ابد ... یا زن بگیرند و جماع نکنند
و ... خوش نشوند یا ... مانند که هیچ خوشی و عشرت است ...
... خوب نشوند ... نمایند در عوض مردم ... و
... گرداند چون مرتبه گردن خویش را ...
... ساعت گریه نمایند ... ساعت بیشتر نخوابند و از این قبیل
احکام البته چنین کسی پیغمبر نیست زیرا که در کتاب آفرینش و این دفتر
وجود اساس هستی و بنیان قدرت تا عالم است ...
استحکام و اتفاق و راستی و درستی کرده است و هیچ جای ... هم
که اساس است حق و عدل و راستی و درستی طبیعت ... و هر کس بر
خلاف این وضع و ترتیب آفرینش که کتاب حق و عدل حقیقی است سخن
بگوید و حکمی نماید یا امر بخواهد با آنچه در عقل و باطل است
و پیشرفت هم نخواهد کرد .

(چون ایشان) — تمام پیغمبران و ... حکیمان و دانایان
با ایمان با علم و قوا بوده اند که در حقیقت طبیعت عالم را فاتحه ... آدم

پرورش و ترتیب و تکمیل خواسته اند لهذا دین و قانون و آئین را
برای ترقی و رفاه حال و آسایش خاطر و نظام امور ملل و امم افراشته
در واقع ایشان بر سرعت سیر و حرکت افعال طبیعیه که خدا در طبع ما
قرار داده افزوده اند چنانچه با فقدان کامل اسباب ازدیاد قوه مادیه
و ادوات پرورشده و وسایل و ذرایع و خوبیها در عصر پیشینیان
فراهم ما آورده ایشان هم قوای تکوین و اخلاق مستعد و طبایع عالیه مردم
دانشان را با آیات علم و معرفت و دستیاری دین و شریعت ظاهره
و باهره کامل یافته و بیان حقیقت هر کس در هر طور پیدا شود در آن
ملت را برخت سعادت و نیکبختی و سروری و انسانیت نامی و
پایان هر لاک و هلاکی و دوات خطرناک جهالت و بار بلای بیچارگی
النفس ملک و فرشته و پیغمبر و انز و سرشته و حکیم دانای با خرسته
است و هر گاه برعکس است برعکس ما لا بالاین میتوان تمام ملل
و ادیان عالم را سنجید و هر ملت را بالطبیعت خدا داده که در نهاد
نهاده در میزان آئین و کیش و مذاهب و دین باید کشید هر گاه
آن آئین و دین اسباب ترقی آن ملت شد و دین حق و عدل بوده
لا محاله و لا بد برهان طبیعت خدا داده و بلا شبهه باطل و باطل آ
هم میتوان بود که یک کیش و دین و آئین مخصوص قوم و ملتی باشد و با
موافق طبیعت ایشان افتد و همان دین و کیش بعینه در ملت و قوم دیگر
بواسطه عدم مناسبت طبیعیه و اخلاق مخصوصه خراب و ضایع شود
مانند دواها و علاجها که نسبت بعضی دردها مختلف است شاید

مریضی که تب میکند گنه گنه به حد اعلا نیز معالجه باید و اگر بدیگری
و ضد او را علاج کنند باید البته امراض و ادویه را اشخاص و علاج مختلف میشود.
شرع شریف یهود که ملت عرب را باوج سعادت رسانید و قانون موسی
در عصر فرعون یهود را از اسارت و ذلت خلاص کرد و الا ایران را ایرانیان
و ایشان فلسطین را بر شاهراه ترقی و عمران و سعادت مذهبی ترویج و شوکت و عظمت
ابدی رسانید هم توانند بود که یک قانون در عصری از برای ملتی مفید
باشد نظر بواسطه استعداد آن طبایع آن عصر را همان قانون بعینه
در عصر دیگر بحال همان ملت مضر افتد چنانچه اوقات مرض در
بیمار متفاوت میشود و دواها نیز فرق کرده مختلف میگردد همان شرع
و تورات موسی بود که در عصر فرعون یهود را برخت سروری و ملکی
بزرگواری رسانید و از قید اسارت و قتل عبودیت رهانید و لیکن
امروزه آنرا بدین روز سیاه و حال تباه و ذلت و نکبت در تمام
همان قانون یهود گرفته و قوت و نفوذ آئین و شکوه رسانیده
رسانیده چنانچه در عصر فرعون موسی قوم خود را برداشته و از
مصر بیابان سیر به گذاشت و بیت و قومی را از نژاد یک را با
بادیه نشینان بد تا در صحرا نشستند البته در چنین حالی محتاج قانون
و احکام و نظام مشروع بوده اند موسی کتاب الواح را برای ایشان نوشته
و قوانین احکام و حقوق عمومیه را با تماما نوشته فرمود آن قضیه به
و قصه الواح آمدن موسی و از تعیین تکلیف معین بوده و در آن ایام
یهود به کیش و آئین قطعا بر زبان میکردند مانند آنان که کلام و

پرستش نموده‌اند سلطان نیز گاوپرست بوده‌اند قصه گوساله را
خوار آمیخت پس از آن مناسب طبع سلطان و موافق حالات بادیه
نشینان موسی احکام الواح را نوشت چند گروه خویش را بر آن قرار داد که
در آنجا ترقی نموده‌اند بعد از درجه انسانیت و شوکت رسیده‌اند و دست
من هرکس از قانون و احکام الواح و تورات موسی تخطی کند و تاریخ قوم
موسی را بداند بخوبی درجه حماقت و توحش و جهالت قوم موسی را در
نقص میفهمد و علم و حکمت موسی را در وضع و ترتیب و قانون نهادن
برای قومش که بادیه نشین و از فرعون گریخته و بیعلم و دانش بوده‌اند
خواهید دانست . اکنون من دو سه فقره از احکام موسی را محض بصیرت
شما عرض میکنم یک حکم سبت است چون همه سلطان بادیه نشین
و اکثر غذا ایشان ماهی بود و حرفت و پیشه آنان نیز منحصر بهمین را غلب
اوقات مشغول صید و شکار ماهی بوده‌اند و از اینرو برای شنیدن
نصایح و احکام و مجلس موسی حاضر نمیشدند موسی روز شنبه را برای
تعطیل آنان قرار داد که آن روز برگرد او جمع شده احکام و نصایح او را
بشنوند . از آنان را از صید ماهی دست برنداشتند و مقصود موسی را
موسی فائده نبخشود در شنبه ترک صید گفته بنای اشتغال و لوازم زندگی
خویش میبرد اعتقاد این بود که موسی هفته روز شغل داده روز شنبه طرح
فرموده تا اجتماع نمایند و احکام و قوانین معاشرت و معیشت آموزند .
مسئله سبت و حکم موسی یهود را ببینید همان تا چه حد است از قبیل
برای اعراب که روز جمعه را اعتبار کند . حال مقصود فرمایند که یهود

احمق سر این حکم و جهة استقرار آن هم سبت را تقیید و خرافات و افسانه
پرداخته و خود را در این عصر بدین سبب مسخره نموده‌اند که ابد است
[illegible] حق چرا [illegible] نمایند و همه در آن روز حکم نتیجه را
دارند . اول در هر سال چه از خوردن [illegible] و چه زبان همان حکم سبت
و ملون [illegible] انگلیس از جهة تجارت و زراعت و حرفت و صناعت بود
ضرر داده . دیگر حکم ذبیحه است که باید حلقوم حیوان را آن قوم
ذبیحه را ملاحظه نماید و روحش خارج شود بلکه خودش ذبح
کند تا خوب درجه سرایت امراض مسریه را در جمعیت کم خصوص بادیه
بادیه نشینان میدانند و بیشتر همه امراض را میکروبهای منتقل را خواهید
یافت خاصه از گوشتهای گندیده و حیوانات مریض موسی محض اینکه
قوم خویش را که طبیب نداشتند از امراض مسریه مصون و محفوظ نماید
حکم داد که هر گوسفند و گاو و ذبیحه دیگر را که میخواهند سر ببرند [illegible]
ملاحظه کنند ذبح کند تا اگر در آن ذبیحه مرض و عیبی باشد تمیز دهند [illegible]
از خوردن گوشت مرض باز دارد و حفظ صحت نموده باشند .
[illegible] — این حکم هم از حماقت و خرافت [illegible]
[illegible] که از غذا قسم گوشت خوب [illegible] که [illegible]
اجتناب نموده و هر ماهی مثل گندیده و شکل را بواسطه میل طبیعت بگوشت
[illegible] اگر [illegible] این حکم ذبیحه که باید حیوان را [illegible] ذبح
کند [illegible] باید [illegible] از قافله [illegible]
عقب افتاده و از هرگونه حظ و بهره محروم ساخته و [illegible] برای

یهود بیچاره بیمار شوند . در سنه هزار سال است طبیعت ایشان محتاج بتقویت
و تغذیه به این اغذیه از گوشت است متنوع و محروم بوده و اندرون اغذیه
قوای لازمه نداشته بدین سبب در پا افتاده و باز مانده است .
اطبای فرنگستان می‌نویسند که هرگاه کسی چهل روز از گوشت تغذیه نکند
خاصه در بلاد سرد سیر خونش بالطبع ضعیف میشود و قوای عقلیه
و قوت طلب و داعی آن و میل جهاد و جرأتش کم شده و خوف زیاده و
حیات و نشاط بسیار غلبه میکند بجای آن ترس و کسالت و خمول و مذلت و ادبار
و بیغیرتی و کم همتی و تنگی میشود . چنانچه در صفحه مواضعی که تارک حیوانات
خوردن میشوند . و چهل روز خوردن گوشت را ترک نمایند اخلاق ضعیف
میشود که شاید و حیات و قوه جسمانی مستولی شود و روح سبعیت
را بر خود سخن گوید . و الا عقل ناپیدا است یهود را که سه
هزار سال است خاصیت میکشد و ترک گوشت خوردن الا بسیار
تا تمام شرط سیدانند چه از قوای طبیعیه و کیفیات غذائیه و اخلاق
انسانیه قوت کرده و خود را بیمی و ترس و دنائت و دنائت و صفت
حیات نفس و ترک نمانده و بی غضب اثر اهل عالم را انگشت نما
بنی آدم نموده‌اند . دیگر اینکه از احکام یهود سیادت و بزرگی داشتن
بنی اسرائیل است بر هر کس که دید و کیفی ایشان را قول نماید یعنی اطاعت
و انقیاد اولاد اسرائیل بر هر خلق که یهودی شود لازم و متحتم است
این قانون را موسی بعد در وعظه در میان قوم خود استوار فرمود یکی اینکه
چون اولاد از اولاد اسرائیل بودند که در زمان یوسف از کنعان هجرت

نموده و در مدت یکصد و بیست سال در آنجا تشکیل قومی شده و لکن چون
غریب و از اهالی سوریه و شام بودند فراعنه مصر و سکنه اقطار و جهات
اطراف ایشان را تحقیر و ایشان بذلت و احتقار میفرمودند
قوه شجاعت و بزرگی و مروت و غیرت و خواستن و تکمیل سیادت از ایشان
و ایشان کم شده و بلکه از بین بوده از این رو موسی حق غیرت و شجاعت را
با اینکه اطاعت احکام شرع اهم است و ایشان حرکت و جهاد
آورده . دیگر اینکه باعتقاد موسی بنی اسرائیل از قابیل هم بودند
خواست بالجمله تکالیف بر دسته نهد و تا اینکه عقب تا ابنای
موسی مقتضی این حکم شد چنانچه میفرمود قل لا اسئلکم علیه اجرا الا
المودة فی القربی و حقی دادن بقربی از احکام است .
و چون اولاد ... او درست شد این حکم موسی را که بایست
بنی اسرائیل بر طبقات امم مردم سروری و بزرگی داشته باشند نیام یا
و نه عجب اقوام الا بعد از سه هزار سال در بنی اسرائیل ملاحظه میکنیم که تا ...
از خود راضی و عزیز بلاجهة و از دیگر ذلیل و خوار و گرسنه و گدای ...
برهنه و کریه صاحب فقیر شده ببینیکه با ملا ... که تا شاید مسالک
تربیت شده و از اقوام معمولات تمدن نمود را عمر حکماء عصر اهل عالم
اهل عالم بنما ... با اینکه از جمیع ملل عالم قومی خورده
و تحقیر ... خود را اشرف و اعز عالم ... مقصود تحقیر بنی آدم میدانند
و ... ایشان میگویم این خوی و خلق و طبیعت بنی اسرائیل که از این
حکم موسی ناشی شده دو هزار فرسنگ یهود را از ترقیات علمی و اخلاقی

چون خیال ... جهت شاهزاده ... ایران

... روز ... اولاد ... ایشان ...

ساخته شده و زاید افتاده‌اند [illegible] جهل [illegible] که مسئله خمس

که او بیشتر آموده و از هر نوع کسب و کار [illegible] داشته محروم گذاشته.

آن آنکه هیچ خطر و مهلکه و بلا [illegible] به یک ملت و طایفه یا یک امت و اقوام را

مانند [illegible] بلاجهة شدن و شریف به ملت بودن [illegible] نیست.

هر کس در [illegible] جهل و نادانی و حماقت و [illegible] مانده سبب

عشق نیز همین است که خود را دانا و بینا اعتقاد و عالم نیز دانسته و

گوش [illegible] داده یا اگر داده سخن خود [illegible]

برده اعتراض بر آمده.

اصول القدیمه — [illegible] اخلاق امم و ملیات

[illegible] از همین جهل مرکب است که [illegible]

[illegible] خرافات و

جهالت [illegible] بلاجهة شدن [illegible] بودن است [illegible]

[illegible] اعتراض [illegible] که

[illegible] حکم [illegible] حکم نمایند و [illegible] خوند (margin: [illegible])

[illegible] هر کلام [illegible]

که اساس این [illegible] و خرافات [illegible] حکم

موجب است که [illegible] واجب الاطاعه [illegible]

دانسته [illegible] اهل عالم [illegible] را [illegible]

[illegible] تمام [illegible].

[illegible] که [illegible] وجه [illegible]

(margin note: [illegible])

طبیعت یک ملت از [illegible] صورت [illegible] متشکل باشند و اخلاق

هر ملت از کیش و دیانت ایشان صورت میپذیرد و [illegible] اخلاق طبیعت

شود. و دیگر حکومت ظالمانه و عادات است [illegible] که

در طبیعت یک ملت مؤثر است حکومت نیز مؤثر خواهد بود زیرا که

حکومت عبارت از قانون و سیاستی است که اخلاق و عادات را

فراخور آن تغییر میدهد. چنانچه دیانت [illegible] و طبایع اصلیه ایشان را

تبدیل داده [illegible] اخلاق [illegible]

همان قسم حکومت ظالمانه اخلاق یک ملت را [illegible] خواهد. [illegible]

صورت ملت انگلیس و دولت فرانسه [illegible] سوسیته (margin: سیویلیزاسیون)

شده اند اگر بر فرض از [illegible] انگلیز یا [illegible] فرانسه حکمی بر خلاف

قانون و نظم معمول صادر شود که اعضای مجلس پارلمنت یا [illegible] ملت

و مبعوثان [illegible]

البته تمام انتظامات [illegible] بطوری مغشوش شود که [illegible]

بی‌انتظام [illegible] چرا که تمام [illegible] سلطان [illegible]

اساس [illegible] دولت که مجلس پارلمنت و مبعوثان است بسته است

و آن مجلس [illegible]

خلل و نقصان و تعطیل تمام [illegible]

افتاده خراب خراب شود [illegible] که یکی دیگر اصلاح نشود. مثلاً که

انگلستان [illegible] اعظم حکم کند که باید [illegible]

جهة و قانون [illegible] گرفته شود و اگر [illegible] دیگر این [illegible]

حاضر شده باشند در معرض قتل و غرامت صدراعظم است و از هیچ جهت
صدراعظم اینست که فوراً این مبلغ را از حکام بلاد مطالبه کند حکام بلاد
هم از عمال جزء مطالبه خواهند کرد آخر این تحمیل بزرگ بر آن شخص بیچاره
دهاتی کاسب بیچاره وارد میشود که باید گاو و اسباب و الاغ و گوسفند
بیچاره و کشت و کار و درخت میوه و املاک خود را بقیمت نازل بلکه نصفه خود
را هم آنچه به حواله شده قیمت آورده خود را نزد کدخدا برده
بگوید بیش از این تحمیل نیست حالا عفو فرمایید البته در این موقع کدخدا
از ترس ضابط جرأت تقدیم عرض او را نداشته دوباره تحمیل برات شدید
از ضرب و فلک و حبس و کند بقیه حواله را از آن بیچاره خانه خود خرابه مطالبه
نماید و آن رعیت در مانده و عجزت برگشته ناچار با عجز و التماس دو مقابل
در دیگر خدا او را بس خدا میداند هم گوید که تا بیش از این خوش را بفروش کند و از
اسباب الابد که ناچار است بی مدالت [illegible] سواد دروغ و حیله و جابرین
از ترس اتلاف بعذاب و شکنجه بقیه آن حواله را قرض و قوله کرده
میپردازد. یا اینکه از فرار و اسباب انقلاب خود را مجبور یافته [illegible]
و شکنجه و مداده بزند ان و سیاست حاضر میشود از این حواله دو
بیرون ضمانت رعیت را در داده تا صدراعظم برسد شفقتی لازم حاصل
است. آن وقت صدراعظم آن مبلغ بیرون را مخصوص ملکه برده و با هزار
دروغ و حیله بقیه را بعد از مدت قبول میکند دوباره حکم و امر
مخصوص از صدراعظم صادر میشود و باز این مشتی بیچاره رعیت بیچاره
لانه سوخته اسباب فروخته را تو میزند.

اینها هم از قدرت — تصور فرمایید یک حکم بقاعده که از حکومت
قانونی صادر میشود تا موقع اجرا برسد چقدر خوف و وحشت و بیم و دهشت
او دور حرکت امراض مهلکه باعث حقوق فاسده است تقریباً باید چقدر
ضمانت و ضرر بر طبقات مردم وارد میگردد و سبب چه حیله و حقه
و تزویر و دسیسه و دروغ و حجاب و بداخلاق میشود و باعث تکوین ذلت
و دناءت و بیناموسی و دیوثی و قساوت و شقاوت و سر خضعی و خانه
خرابی و بیمروت و قتل نفس و هزار بد خلق دیگر عادت میگردد و چقدر
معایب و مفاسد که هر یک حکم دزدی متعددت خواهد بود و شاید هم تکلیس
با این ثروت واقعی از یک چنین حکم بقاعده بر باد دهد. اکنون ملاحظه
فرمایید هزار و دویست سال است که بدون استقلال و تا جائیکه
این مملکت تاخت خورده از عرب و تاراج شده دست تازیان به تاراج
سلطنت و حکمرانی کرده اند تا ظلم و دیوث و جابر و دروغ بوده اند
و هیچکدام شان ایرانی نبودند و خویش نیز شده اند و رعیت ایرانی را
با سم خانواده خود رعایت میکرده خواه عرب خواه عجم با ترک جمع
این پادشاهان با تکیه و ایران بی نظام و قانون بود و قضاوت دیوان
و بیشتر عدل و نه اکنون حکمرانی و مالیات فرمانها تحت نفوذ بوده اند. اما استیلای
عرب بر عجم که قانون پادشاهی فرس و نظام فرهنگ از میان رفته تا
امروز که هزار و دویست و هشتاد سال است و در طی آن قانون مملکت
دائمی و نظام شرعیات و قانون رعیت پروری که از برای ایران نوشته
شده است یا اگر یافت شده و موافق طبع و مزاج حال آن بوده

و اگر هم بوده به موقع اجرا نرسیده . خلاصه تمام طبقات سلاطین هم افراط برده و غلبه و لشکرکشی و خونریزی بر ایران مستولی شد نه تنها ایرانیان نه با انتخاب ملت بوده و نه برضای رعیت هر کس زور بیش رسیده این خانه صاحب شده ایران را ویران نموده و اکثر انتخاب کرده و چند بهوای نفس و میل خاطر خویش اجرای ظلم و [illegible] نموده و بر تعدیات و ستم و بر حق رعیت خرابی اساس مملکت افزوده و هیچ سبب بطلوع [illegible] خونریزی مشهور تر بوده که از کدام طرف سر بر آورده و دمار از روزگار مظلوم بیچاره در آورده . و عجب اینکه هر ستمگری تا به بر تخت پادشاهی نشسته آنقدر با ستمگری ستم و تعدی [illegible] و رعیت است که همه فغان و الامان آمده [illegible]

البرهان الاول گفته طلب آمرزش و مغفرت از برای خونریزی خویش [illegible] کرده اند لیکن خرابه و ظلم چنگیزیان بصورت ظاهر نسبت با اهل ایران از جمیع طبقات پادشاهان آن بیشتر بود و اکثر ظلم و ستم ایشان نسبت با ایرانیان حاصل شد [illegible] که دین و دنیای ایشان را ویران نمود که اساس بیرحمی و خونریزی و [illegible] و تعدی و هر قسم عذاب و شکنجه و [illegible] حقوق [illegible] از چنگیزیان در ایران باقی مانده است .

البرهان الثالث — برهان طبیعی مسلم دانایان فرنگ شده است که استیلای قومی غریب بر ملتی دیگر که در طبیعت با هم مخالف و منافرت دارند مانند استیلای خلط غریب در مزاج است خیلی

منافات و ضدیت طبیعی و منفور و مضر [illegible] جوهر که هیچ بنیه و طبیعت را از صورت [illegible] تابع هیچ قوای خود که در [illegible] تغییر میدهد و [illegible] مرض و ترکیب [illegible] تشکیل میابد و مرض عجیب و [illegible] غریب تولید میکند که هیچ حکیم دانا و طبیب توانا علاج و اصلاح آن را نمیتوانند . [illegible] خوی عربی اخلاق ایرانیان را بدان درجه که عرض شد فاسد کرده و طبع خونریزی و خوی ستم انگیزی و [illegible] چنگیزیان طبیعت [illegible] و خوی [illegible] و اخلاق شیرین [illegible] ایرانیان را بالکلیه فاسد و تباه نموده .

خلاصه مقصود این بود که استیلای پادشاهان جور و ستم که هر طبقه خود [illegible] خصوص و خلق مخصوص و طبع مخالف دیگر داشته اند ایران را ویران نموده و ملت ایران را دارای اخلاق غریب و اطوار عجیب کرده اند . مثلا طبع خونریزی چنگیزیان در طبیعت ایرانیان که در عصر پادشاهان کیانی از خوردن حیوانات [illegible] اجتناب داشتند آنقدر [illegible] که سر بریدن [illegible] در دیدن [illegible] و داغ و درفش کردن [illegible] پوست [illegible] با [illegible] را هیچ شمرده که سهل است مرتکب این افعال قبیحه و فاعل این رذایل فضیحه [illegible] و [illegible] بیشتر کشته و خون ناحق زیاد ریخته و گوش و دماغ [illegible] بریده [illegible] بیشتر [illegible] شهامت و کفایت [illegible]

اتفاق [illegible] . مثلاً [illegible] شاهزاده در حکومت شیراز [illegible]
سیصد و [illegible] در [illegible] و دو فوج سربازان را در یکروز گوش و دماغ
بریده . از جمله یک شب [illegible] شب [illegible] و گوید و شب و روز
دو [illegible] و انسان و حیوان از [illegible] و [illegible] و اتفاق [illegible]
[illegible] حکومت کرده . آه آه [illegible]
[illegible] که [illegible] . چه این تمام [illegible] تنگ و عار است نزد ایرانیان
[illegible] شده [illegible] و فضایل [illegible] بر خلق
[illegible] دست [illegible] در برابر [illegible] اولاد [illegible]
سر بریده . و از برای [illegible] در [illegible] را
[illegible] که [illegible] دستهای خودشان از خون [illegible]
[illegible] با آب گرم [illegible] و افتخار کرد که من هزار [illegible] سر
بریده ام و از [illegible] . دیگر یک [illegible] که این [illegible]
[illegible] بودیان [illegible] و [illegible] را [illegible] تا بیخ [illegible]
[illegible] جون خون [illegible]
[illegible] در عصر [illegible] چنگیزیان [illegible]
ایرانیان بوده نه ننگ [illegible] و نه عار [illegible] بلکه جزو فضایل
و افتخار محسوب میداشتند . شما میتوانید بگویید که سربازان انگلیس
[illegible] و [illegible] الحرب [illegible] این همه خونریزی [illegible]
و حال اینکه همه از دول [illegible] . عرض [illegible] اول [illegible]
[illegible] دولت و ملت را [illegible] ترقی و [illegible]

[illegible] در جنگ [illegible] آن و اعضای [illegible] کرده و در حین
جنگ [illegible] دیگر آدم بکشتن دادن توپ و تفنگ انداختن
[illegible] از برای مقصود و مقصود [illegible] بیرق سفید تسلیم را
کشیده یا با [illegible] صلح نموده دست از جنگ برمیدارد . غرض تنها
آدم کشتن و بکشتن دادن نیست [illegible] و نظر [illegible] برسیدن نقطه
مقصود است . [illegible] اینکه دول متمدنه و ملل [illegible] هرگز [illegible]
[illegible] خون [illegible] خودشان [illegible] و [illegible]
[illegible] در [illegible] دولت و ملت گوش بریدن
[illegible] در [illegible] یا قطع کردن دماغ و [illegible] خوردن [illegible]
ایران [illegible] [illegible] در [illegible]
که در طبع ایرانیان پیدا شده در [illegible] و [illegible]
و [illegible] و [illegible] شده و [illegible] اگر [illegible]
[illegible] وضع [illegible] در طبقات مردم ایران
پیدا شده [illegible] از عهده [illegible]
[illegible] آمیزان [illegible] طایفه [illegible] که [illegible]
[illegible] شریعت [illegible] بخصوص [illegible] اسلام [illegible]
[illegible] اصحاب [illegible] و [illegible] بریده و [illegible]
[illegible] که [illegible] است [illegible] و [illegible]
[illegible] قضیه [illegible] که [illegible] است از
[illegible] گرده [illegible] ایران را [illegible] میگویند [illegible]

میدان شاه طهران در حقیقت بیرحمی و بابیه [illegible] و طمع خونریزی و خوی

ستمگری طبقات رعیت را [illegible] و سیر نمودم [illegible] آن طبقه [illegible]

و [illegible] ترقی [illegible] بابیان [illegible]

که آن [illegible] را اتفاق شده باشد که برای کشتن بابیان [illegible]

بودند . [illegible] این بیچارگان [illegible] دست بسته [illegible]

[illegible] گفت [illegible]

[illegible] خون [illegible] آورده [illegible]

[illegible] شاه کردند . [illegible]

[illegible] خروج که [illegible] خونریز [illegible] دیدن آن

بیچارگان [illegible] بالای [illegible] اطراف [illegible]

میکردند . [illegible] چون [illegible]

[illegible] معجزه [illegible] مردم [illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] اگر [illegible] قرآن [illegible]

اگر آیات آن بزبان [illegible] نازل شده معجزه است آیات این هم که

[illegible] معجزه است [illegible] مسلمان

میگویند [illegible] درست است پس [illegible]

[illegible] باطل [illegible]

[illegible] آشوب [illegible] فتنه [illegible]

[illegible] کرده [illegible] در میدان ه

حق پادشاه [illegible]

وادای خراج [illegible]

از پادشاه [illegible]

و ازواج [illegible]

ایران تکفیر نموده میکشتند . مناظره و مباحثه این طایفه هم با [illegible]

شد و هم با علمای [illegible] دو سال [illegible] نفر آنان [illegible]

تیرباران ساخته [illegible] گرفتار [illegible]

[illegible] در طهران بودم [illegible] ایشان را دستگیر کرده

[illegible] سوراخ سوراخ [illegible] شمع آجین

ساختند [illegible] سوار نموده با ساز و نواز [illegible] رقص [illegible]

گردانیدند هر کس [illegible] با ایشان سنگ انداخت یا با چوب و چماق

[illegible] برسر ایشان [illegible] انواع [illegible]

ایشان را قطعه قطعه ساخته میسوختند . صدر اعظم دولت ایران [illegible]

اینکه ایشان را در ایران خاصه طهران اقوام [illegible]

[illegible] تدبیری کرد [illegible] طبقات مردم

[illegible] مستوفیان [illegible]

[illegible] سربازان [illegible]

[illegible] هر صنف [illegible] کسب و صنعت

ده نفر [illegible] تا همه آنان [illegible] شراکت داشته باشند

[illegible] خروج نموده [illegible]

اند اشتق که گوش سخنان با بیان منید ادایشان حلقه وار دو خط
میدان تشکیل شد و آن تبرزین و شان درویشان با دفها و تبرها اطراف
آن جایگاه را فرا گرفته مشغول خواندن ذکر جلی هو هو الا هو و لا هو
شده شد و هر یک از آنان با درویشی با تبر دو سه برابر خود. چون حلقه
ذکر با خر میرسید یکمرتبه همه آن تبرها و دفها را بر فرق آنان فرود میآوردند
مردم شهر در اطراف تماشاگران و سنگ زنان آفرین گویان شاباش
... ایشان بودند و این حرکت وحشیانه و عمل زشت را تحسین کرده تشویق
این آفرین و تحسینها و حالت آن تماشاگران درویشان را بیشتر تحریک کرده بود که هر
دو سه حلقه ذکر را بلندتر و تبرزین را سخت تر بر سر و مغز آن بیچارگان
بیچاره اشتق تا حالت ... ایشان را ... تماشاهای آن خونهای
بریان سر و صورت ... که دیده شد ... بر خاک ...
... سفید درویشان ... ساخته ...
گوشت و خون ... هم ... شد .

اصول الدوکه — این حرکات ناشایست درویشان ...
... من ... که ... آن ... دست
... دست ... گشته ...
... و ... برای ... است .
... این ... قسم ... گشته
... آن ... کشته ...
... نقطه ... برای ... خورد

سطر ۳ این نوع وحشیگری ... [illegible]

خورده شده تحقیق و آتش زده ختم میارک هو هو و ذکر جلی الا هو
با قرب ... ... دیگر حالات ... میرغضب مستوفیان و نه ...
... خود ... ایشان ... اصناف ... ایشان ...
... گرد و غبار ... ... عوض ... غزل ... و ...
مردم ... و ... مستانه ... غزل ... تا ... خیابان
... غریبه ... برخی ... که ...
... و ... کرده بود و از میان ... زیاد ...
بود که یکی با کمال عجز و لابه میگفت — ای مردم اشهد ان لا اله الا
الله و اشهد ان محمداً رسول الله و اشهد ان علیاً ولی الله و الله
بالله من ... برای خدا ... . من مردم ... جوانی
... یافتم که ... از سر ... درویش
... تا ... با کمال سرعت ... و ...
... برای ... در سبیل
الله ... . دیگر ... مستحق ...
... این عمل ... ایشان ... این
... و ... من ...
... میرغضب داشت ... دست ... که ...
گرفته ... بردن ... بلکه آن ... و ...
کشتن ... من ... دست ... من ...
... دیگر ... من ... که این ... دیگر را هم بگیرید .

[illegible]

براستی خوف و خشیت عظیمی بر من دست داد خود را بزحمت بوجه
تا منزل آن قضیه رسانیده بودم برای مداوات دستم جانب
میرزا احمد جراح باشی دوست قدیم رفتم در را زدم گشوده نشد
بدرون خانه دویدم چون جراحباشی ما بدان حال دید بسوی دوید
فوراً اسباب جراحی حاضر نموده دستم را شست و بست بار گذشته
تفصیل را برایش نقل کردم بی نهایت محزون شد . گفت این جوان را که
میگوئی من در فلان محل دیده و میشناسم آدمی است ادیب و عارف
و عالم و دانا و بنا بهیئه بالطبیعه مدتها جدال میدان مباحثه و مناظره
میکرد و من همیشه او را نصیحت میکردم که از طایفه آخوندها پرهیز
باش زیرا که اگر دوست باشند مالت میخورند و اگر دشمن شوند
خونت میخورند او میگفت آخوندان و ملایان از جنگ کشتن و خراب کردن
و الکی در طرای چه میتوانند بکنند کارم میرسد که امروز آخوندان
موقعی بدست آورده و آن جوان را باسم بابی گری گرفته اند و من
بسیار افسوس میخورم چرا که جوانی است بسیار فاضل و دوست من
خدا بکند آنکه میگوئی او باشد . پرسیدم جراحباشی اسم او چیست
گفت میرزا علی گفتم آیا او بابی است گفت خدا بکند چرا که خیلی
احمق است فلان خورده و حقی رفع کالت اند که دنبالش میگردم
بسیار خرابه های عوالم کذ و هوس و اشکال سرما که دیدم دوباره قت
در خانه جراحباشی را بستم کوبیده چیزی نگذشته که خود جراحباشی
سراسیمه با رنگ پریده و حال شوریده وارد اطاق خوابگاه شد

[illegible]

من از دیدنش متوحشانه برخاسته پرسیدم چه شده گفت دست
از دلم بردار حالت گفتگو ندارم من از غایت وحشت اصرار کردم که خیلی
پریشان شدم آیا اتفاقی افتاده گفت حالا که دست بر نمیدارید من خود
بعقب در رفتم پرسیدم که تا میخواهید گفتند جراحباشی را من بکار
اینکه کسی نیم برداشته در را گشوده دو نفر سید را دیدم پرسیدند
جراحباشی کجا است سؤال کردم چکار دارید گفتند چیزی که
با ایشان جنگ میخورد و بحل جراحی خوب میافتد برایش آورده میخواهیم ببرد
نزد سیم گفتم جراحباشی منم چه دارید که فرمایش ازو میخواهید که
آنان ادویه سوخته گفت شنیده ایم به تو دادم از برای عرض
معالجه دعوا است بشهر و انسان هر زهر را علاج و دوا و شفا یکی
است اینک برای تو یقیوه و دل بشهر و جگر میرزا علی بابی را آورده ایم
تو درست کنی میخواهی . ای برادر من از شنیدن اسم میرزا علی سوخته
بودم رفت چشمانم بدو ماند افتاده قوت از اعضایم بریده نزدیک بود
غش کنم آن سید دیگر از آن بچه دست بمن تا آن گفته خود دو
دستمال خون آلود بدامانم گشوده چشم با چه دیده خون
آلوده دیدم حقیقت میخواهم گفته در را بستم جراح بکار تو آمده ام چرا
جراحباشی تمام شده و زنده برایت آوردم گفتم جراحباشی تو را چه
می است حالت وحشت شنیده نشد اسم اهل آن جای حاضر بوده
است سرد برای آن دیدن آمده دقیقه چند نگذشته جراحباشی آمد
که جای خود دست لب باقی ترتیب داده بود برای انجام تبرا

برای جای خوردن اتفاق افتیم لیکن چشم ما به هیچ جا نگردید مگر یک ده
گوشهایم آوازهای عجیب جشنی که از شهر بلند بود شنید حقیقت معلوم
نشد که بالاخره چه خبر است . چون قبل از اول جای را فرستیم
آواز سرنا که جان کرنای بگوشم رسید که یکی از آن دو نا ... میکرد
چون خوب گوش دادیم جراح باشی دیگر نغمه سازهای آواز این نالهها
دل گداز انگیزه که ما هنوز هول و هراس و وحشت و اضطراب
منزل ما کفایت نمیکرد که این ولولهای فریاد را نیز باید تحمل کرد .
گفت بعضی از شما است که امروز به تقصیر بابیگری دو پسر جراحی را
که عروجه بنده یا دامادش در میدان کشته اند این بیچاره زن حالا
از میدان شهر که طفلک دو پسر داماد است برگشته گریه میکند
گفتم گریه یکی از عادات قبیحت برای خوب دفع است بگذار گریه
کند من هم هنوز از زنانه جا خود بیرون آمدم که هیچ خیر نیست .
ساعتی بیشتر طول نکشید که صدای
دف و تنبک و آواز کف و شادی از همان خانه بلند شد من بسیار متحیر
شدم که چطور این زنی که تا به حال ناله و زاری و گریه و سوگواری به آواز
و مائده و عیش و عشرت مبدل شد گفتم جراح باشی ما شنیده بودیم عروسی
عزا مبدل شده را ندیده بودیم که عزا بعروسی مبدل شود شاید از
معجزات بابیه کشتگان زنده شده و بخانه خود مراجعت نموده اند والا
تحول دیگر بر شیء اندر تواند جراح باشی کمی فکر کرده سخن صحیح
این قضیه را بیان کرد جراح باشی منزل ... آواز داده و برای

عشق ایشان در سینه دادن شهادت بیاعث دقیقه به دقیقه آواز ساز و صدای
بشکن بشکن اوج میگرفت و بر حیرت من میافزود تا خود متکلم ...
در این وقت پادوکان برگشت که ای جراح باشی از برای خدا بیا ... بیگم
همسایه برس که زنان جمع شده منتظر ... شما ... . من با جراح باشی
بخانه همسایه شتافتیم در صحن خانه شخصی دیدیم از یک طرف که
جنازه ... کرده ... کشیده ... جاهای ... شوربا ...
تنگ شده یکی میرقصید از طرف دیگر نعش ... سبز و سرخ
زده بر سفید و سرخاب و سفیداب کرده دایره و تنبک میزدند
از سمتی دیگر ... سلیطه شلوار قرمز ... و ... با سنگ ...
... بچه ... بیگم ... هجوم آورده ...
... از طرف ... کشیده ...
... بیگم را ... عشق ...
... دیگر جان سخت میکشید که ... بیگم ...
... جراح باشی ... و ...
... خلاص کردیم جراح باشی ...
... برده ... خوب ... من ...
... رسیدم ... جمع ...
... گفتند ای خان ... این ... شد ...
... جوان ... کشته اند ... و ...
... خواستیم ... این ... بردند .

جبر سوء حق او آنقدر این بعض رساندند شادی و اوان برای عزاداری
آن سگان کافر است از این جهه بهترچه ثواب . گفتم خوب حق حیاة
را ادا نمودید خوب کافر بود و از شما چه قابع اعمال شما از کفار آنها
بدتر و بیشتر است گفتند معلوم میشود تو هم بیدینی و بالاخره کج است
فتوای آقای امام جمعه هر کس یکبار را بکشد ثواب هفتاد حج و عمره مقبوله را
برده و اجر صد شهید قرآن را داده اگر تو بابی نبودی وقتی حرام حاجی
بود که روزه خود را شنیدی که بگوش خویش این حدیث شریف را از دهن مبارک
آقای امام جمعه شنیده بودید چرا همه سنگ میکشند و این ثوابرا
میبرد . گفتم ببخشید که اگر من هم این حدیث شریف را شنیده بودم و امید
بودم در کشتن بچه گربه شراکت میکردم تا بدانید که من هم در مسلمانی
از شما کمتر نیستم و در دینداری از شما باز نمانم — حیف که بود کر زنده ام بود

[illegible] — غرضم از این تفاصیل روضه خوانی برای
طایفه بابیه نبود بلکه مقصودم مرثیه سرائی ملت ایران است که قطعا
خونریزیهای حکومات ظالمه متمادیه و عرق وحشیگری عرب ملت نجیب
به انسانی ایران را از فضل و خونریزی تو روضه خوان ترتیب عام کرده است
چنانچه اگر تاریخ جمیع ملل خونخوار را مانند افغان و سودان و زنگبار و
جنگلهای دنیا دقت نظر کنید نه هیچ آدم و نه هیچ وحشی و جانوری
بدین درجه بیرحم و بیمروت و خونخوار و [illegible] نیست که در این عصر ایرانیان
شده و هستند . الاّ آیا هیچ آدم بدست خویش هم ملت و هم کیش
و هم جنس و هم شهری و هم وطن و هم محله خود را چنین پارچه پارچه میکند

[illegible]

[illegible]

وملاحظه کنید باید دید و منظره اش را دید و نقل و شنیده دید و دل بر گشته
دل مرده را این نوع شقاوت و ظلم تهمت زده . حاشا وکلا و معاذ الله که
عمار شمر بن ذی الجوشن و سنان بن انس هم که عرب و بعید از ادب
و مرحمت انسانی بودند ظلم را دارا شده هرگز این همه را نکرده اند در ساعت
در جنگ با حسین بن علی غلبه نموده و سر آنحضرت را برای دولت خود
بکوفه برده جایزه خواستند اگرچه آن دو نفر سیه هم از نواده عرب
بودند که [illegible] بچه میرزا علی را حاجی [illegible] نخواستند و علاوه
[illegible] ایران نمودند [illegible] این اخلاق بد عرب است اولا
حکومت ظالمه ایران است . ثانیا خانه میرزا آقاخان صدر اعظم
و [illegible] درجه جرأت خونخواری و بابیه ترک [illegible] میرغضبی [illegible]
[illegible] کرده دید که [illegible] طهران در وقت بابیه کشی فرصت میرغضب
[illegible] و بیست نفر بابی را [illegible] است [illegible]
دیوان گرفته را [illegible] بکشند [illegible] خانه [illegible]
[illegible] را بقتل رسانید [illegible] که [illegible] بابیان را
در عهد حبس [illegible] دولتی و حکومتی با [illegible] میرغضب در [illegible]
[illegible] و با [illegible] اقرار [illegible] کردند . خود میرزا
آقاخان [illegible] گفته بود این حکم را [illegible] تمام مردم طهران بلکه همه
اهالی ایران [illegible] میرغضبی را [illegible] و جمیعا را خونخوار ساخت .
دوست عزیز من — بعضی [illegible] . مسئله
[illegible] آدم را [illegible] کشتن داده

چه از مسلمان یا مجوس یا نصاری و یهود چه ایرانی یا اجنبی
و چه از اهل خارجی یا داخله در نهایت دقت و تشریح و اطلاع
اصول و قاعده و دهریه . و اسباب این مراتب خونریزیها حکم علمای
جاهل و قوت حاکمان ظالم شده و هر گاه حقوق بشریه جلیله و اخوت
فاسده از قساوت و ستمگری و بیرحمی بعمد قدیمه و انقلاب و ستم پروری
در طبایع مردم ایران از همین بگذشته حکم خونریزی پیدا شده و از وقت
حقوق ما خواهید فرمود که یک حاکم ظالم یک ملتی را برباد فنا داده .
اخلاق طبیعی مردم را خراب و ضایع نموده باعث ویرانی مملکت
میشود مانند یک کبریت که جای را میسوزاند . دانشمندان عالم از
روی تحقیق میگویند که دست قدرت بکمال حکمت طبع آدمی را صاحب
رحم و مروت قرار داده و اساس زندگانی و حیات نوع بشر را بر
جز وفا و در ریشه رحم و مروت یکدیگر و انصاف و مروت و محبت در باره
هم نهاده و اگر یکروز بلکه یکساعت دقیقه طبیعت مروت و رحم را از
این عالم بر دارد ذی حیات باقی نخواهد ماند و شهری آباد دیده
نخواهد شد . مثل اینکه اگر ذره‌ی شفقت و مهربانی مادران را در حق
فرزندان و رحم و مروت مردان را در باره اطفال فرض کنیم که دست
قدرت در طبیعت از برای رفع احتیاج زندگی و معیشت قرار داده
بگیرد از طبع مادران و مردان بردارند یک طفل شیرخوار و بچه را
و نباتیت خواهد کرد و ما نخواهیم دید . بعد آن ظاهرات زمان
حل و جان کندن های چه بزرگ نموده و میدان خرابیهای شان [illegible]

مادران را برای جنابشان گمراه و تسکین طفل شیرخواره و تلاش و
زحمت تحصیل معاش و مرده و زنده و ستم بنا و بغا و غنا و عبادت و
[illegible] پیدا نمودن بدنها از همه این مشقات و انقلاب اعمال
حلاوت رحم و مروت و مهربانی و محبت که دست قدرت در طبیعت
بشر و مادر نهاده شیرین و گوارا و هموار گوارا نماید که ابداً احساس
اینهمه زحمت را در حق فرزند خود در نفس خویش نمیکند بلکه همه زحمات را
حظ و لذت پنداشته و تمام مشاق را معیشت و مسرت می انگارد .
[illegible] — درجه رحم و مهربانی و مروت را در گیاهان
و ادویه و کارخانه عالم طبیعی عالم بانقلابات قوت جاذبه در اشیا و
[illegible] تشبیه نموده اند میگویند چنانچه تمام کاینات بقوه جاذبه متحرک
است و هرچه قوت جاذبه بیشتر باشد سرعت سیر و حرکت هر جماد
و اشیا زیادتر است و بر عکس بر عکس . همین قسم تمام این کارخانه
بزرگ دنیا بسته بقوت جذب و انجذاب و میل و رغبت و مهربانی
و محبت و رحم و مروت است که در واقع ریشه اینها همه یکی است و
نتیجه کل ناشی باتصال اجزا و اتحاد و افراد و تعمیر بلاد و ترقی عباد است
در جمادات و معادن این دو قوه را مقناطیسیه و در حیوانات میل و
شهوت و در انسان رحم و مروت میخوانند و نتیجه این قوه
بقا و نمو و زندگی و آبادانی و تمدن است هر جسمی که قوه مقناطیسیه
او بیشتر است جسم قویتر و صلب و سخت‌تر و محکم‌تر است و دوام و بقای
آن زیادتر مانند یاقوت و الماس و طلا و فولاد و سنگهای صلب دیگر

[illegible]

و در هر گیاه و درخت قوه جاذبه و دافعه زیادتر است قوی و برومند
و استحکام و خشبش زیادتر مانند درخت صندل و عود و آبنوس و سرو
و گردو و درختان قوی جنگل دیگر . و در هر نوع حیوان که مؤالفت و
مؤانست با یکدیگر و اجتماع و اتفاق و معاونت بیشتر است جنس و نوع
آن حیوان در بقاء و دوام و شوکت و قوتش بیشتر است از سایر
حیوانات مانند فیل و میمون و اسب و گاو و گاومیش چنانچه مکرر در
جنگلهای مازندران که بسیار دیده شده که گاومیشان برای
حفظ خویش برگرد یکدیگر جرگه دایره حلقه زنند و سرهای خود را
خارج حلقه نموده گاومیشان ضعیف و بچگان لاغر و نحیف را داخل دایره
نهاده و تا صبح در نهایت صولت و استقامت کشیک همدیگر را میزنند
و اگر ببر و درنده دیگر برایشان حمله نماید همه با هم برآن هجوم آورند .
و همچنین و بالذات انسان برای محافظت و معاونت یکدیگر و رفاه حال
و سعه عیش و اساس زندگانی و راحت و معیشت و معاشرت و ترقی
و تمدن و آبادانی مملکت محتاج صفت رحم و مروت و قوه سرمایه و ملیت
لهذا گفته اند و شده چنانچه هر پادشاه و فرمانروا و هر ظالم [illegible]
که بر تخت پادشاهی و اورنگ کامرانی خود بکمال عظمت و مناعت نشسته
باشد همینکه به بیند طفل شیرخوار در دامن مادر گریه و بیتابی مینماید
طاقتش طاق شده و تاب نیاورده و قوه رحم و مروتش حرکت و هیجان
آمده و بی اختیار از تخت فرود آمده و آن طفل را برداشته نوازش میکند .
هر دولت و ملتی که در عالم ترقی کرده اند در سایه اتحاد و اتفاق و قوه رحم

رحم و مروت بوده که اقویا درباره ضعفا و اغنیا در حق فقرا رحما
[illegible] رحم نموده و مروت بکار برده اند و هر ملتی که رحم و
[illegible] بکار نبرده با غلاظت و تنزل و ضعف و خرابی افتاده اند بواسطه
که قوه رحم و مروت و شفقت و سرمایه و ملیت و جمعیت و راحت و رفاه
یکدیگر است چنانچه این مسئله مشهور است که در ملل متمدنه اروپا
انصاف و رحم در حق نوع بشر بدرجه رسیده که فقط زنان و دوشیزگان
ملت انگلیس بالکمال خصوصیت و رقابت وجه اعانه جمع [illegible] و چندین
کیانهای [illegible] فقط در [illegible] تشکیل میگردد [illegible] زنان
[illegible] با مغایرت مذهب و ملت و دولت یهودان انگلستان و کاتولیکهای
فرانسه [illegible] آنان معاونت مینمایند . علمای [illegible] باتحاد
[illegible] از کمی اجرت و زیادتی زحمت [illegible] طفل [illegible]
[illegible] فقرا [illegible]
اقرمقام [illegible] در حق آنان بابیداری مینمایند . [illegible]
[illegible] که برخیهای بزرگ و کتابهای عجیب که در
[illegible] درجه عیش و راحت و آن بایدشان [illegible] مال و عیال
و جان گذشته و در طلب حقوق فقرای ملت با [illegible] مملکت
[illegible] دولت سخن میرانند و هرجا قحطی و بحران بارزی شود بی محابا
[illegible] کرده مینمایند [illegible]
[illegible] رسیده که خود [illegible]
یکدیگر را میدرند و همدیگر را قطعه قطعه و پاره پاره مینمایند .

[illegible] — کمتر کسی از اهالی ایران است که میرغضب
نداند یا ستم و تعدی نراند و ظلم و بی انصافی ندیده و در تمام سکنه آن
دیوان خرابه از طبقه علما، حکام، حکام و وزرا گرفته تا عمال و رعایا همه
ستمگر و بی مروت همه خونخوار بی رحمت، همه فریاد دارند که چرا ما میر
غضب باشی نیستیم، همه میرغضب ها و مفسد و حاکم هستند و همه
میرغضب باشی باشند. عجب تر اینکه برای میرغضبی و سرقت و غارتگری
اموال بیچارگان و ریختن خون درماندگان و بیگناهان باسم حکومت
و [illegible] و ضبط [illegible] ریاست و دولت [illegible] توان [illegible]
[illegible] که هم ذخیره [illegible] ایام [illegible] واسم این
[illegible] اشکالها و [illegible]
موافق حکومت و منافع ما است میگذارند. میرغضب
[illegible] ایران [illegible] شوکت و کفایت
[illegible] و شرافت و مزید هنر و شجاعت است. [illegible]
در ایران [illegible] که بدون استثنا [illegible]
نیاورد. یک پادشاه [illegible] یک ولایت را [illegible]
[illegible] مبلغ بیست هزار تومان [illegible]
[illegible] السلطنه [illegible]
[illegible] از ایران [illegible]
[illegible] هزار [illegible] اندیشه [illegible]
[illegible] که آیا [illegible]

زنده و پوست [illegible] توپ [illegible]
[illegible] تا اینکه مردم خوب [illegible]
[illegible] مگر [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
شرع است [illegible] شود. [illegible]
[illegible] حکومت [illegible]
[illegible] رعیت باید [illegible]
که [illegible] است.
این [illegible] هم [illegible]
است تا اینکه [illegible] حکومت
خود [illegible] گرسنه که [illegible]
[illegible]
ایام [illegible] وقت [illegible]
[illegible] حکومت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حکومت [illegible]
[illegible] —

تا بیاید کرا خواهد ، هیچ شکی که باشد .
و بقول خودشان تا بخت که بیش بود . حالا کدام جلو افتد اما من میدانم
هر کدام بیشتر تملق گویند و دروغ و نویدهای بی حقیقت
و سیر قطعی و جلوه ای اساتید [illegible] بر باد دادن آبرو و عرض و ناموس
و مال مردم [illegible] تر باشند مطبوع طبع مبارک سوسمار الدوله
خواهند شد — هر که زن جگیش بیشتر او پیشتر است .
و خود تر از همه در همان شب اول ورود کلانتر [illegible] دو بار [illegible] میرسد .
در ساعت دوم شب که سوسمار الدوله از خواندن نماز فارغ شده
و بر سر سجاده مشغول اندیشه و فکر [illegible] و ترتیب رشته های
ظلم و ستم است که [illegible] نشسته تا اینکه [illegible] قبله عالم و
[illegible] ذخیره عمر برای روز [illegible] . در
این اثنا [illegible] وارد میشود [illegible] که [illegible] کلانتر عرض
خصوصی حضور مبارک دارد . فرمان میدهند که بگو بیاید . پس از سجده
شکر خاضعانه برای [illegible] و بوسه [illegible]
نماید و طفلان و [illegible] مظلومان [illegible] خود کفش میخواهد
و [illegible] کلانتر [illegible] کلانتر [illegible]
آورده زمین [illegible] . سوسمار الدوله میگوید — کلانتر [illegible]
[illegible] . کلانتر از [illegible] سرکار [illegible] وجود مبارک که در
باره ما [illegible] است [illegible] و شب
و روز [illegible] . سوسمار الدوله — کلانتر اول [illegible] که

من از نوکرها ست دست خط [illegible] و او بیاید دوست میدارم
نوکر باید راستگو و درستکار و صدیق باشد خدمت آقایی را به
هر چیز ترجیح بدهد و هیچ از و پنهان [illegible] نداشته باشد و تا امور و اتفاقات
خاص و ترجیحات شخص ما بشود ، اگر خدای نخواسته [illegible] و خیانتی با یک
کلمه دروغ از [illegible] سر بزند [illegible] حضرت [illegible] مرحوم [illegible]
شده است که باید [illegible] چشم از [illegible] خوش بپوشد . کلانتر —
جان نثار از [illegible] خدمت دیوان [illegible] همه
[illegible] مرحومه مغفرت [illegible]
اگر حسن خدمت و کفایت و صداقت [illegible] از اعیان این شهر
استغنا فرمائید که نسبت بغلام [illegible] حضرت اشرف والا [illegible]
[illegible] جان نثار [illegible] سوخت مالیات دیوان را که زیاده
از [illegible] هزار تومان است [illegible] کرده ام . حال نتیجه این ولایت
که [illegible] است جان نثار [illegible] دیوان [illegible] که
همه وقت از اصل دفتر مالیات چهل هزار تومان کم است . [illegible]
[illegible] هیچکس [illegible]
[illegible] دیوان [illegible] . سوسمار الدوله [illegible] —
خوب کلانتر [illegible] دیوان [illegible]
کرده [illegible] این مسئله [illegible] . کلانتر — در زمان پادشاه
جنت مکان که [illegible] ایران [illegible] شهرها آباد تر
[illegible]

وگاه مواجب و ایلات بسته اند سالی یکبار اموال ایشان مواجب قطع و
مردم و سپاهی وجود وطن شده اعیان ایالات، مواجب سرکش تحمیل نموده
که مالیات دیوان اعلی را پایدار نموده باید دفعه دفعه تا اینزمان که کار
بدینجا رسیده که هر شاهی یکصد و بیست شاهی و یکصد و چهل شاهی شده
و در مدت چهل سال مالیات دو برابر گشته. دفعهٔ دیگر شهر ما را تقویم
سیصد هزار تومان قشون السلطنه چهار تومان و شرح الملک شصت هزار تومان
حال این شهر ویران را دفعی که قبول نموده بشکنی کرده و همه ساله بر
مالیات افزودند چنانچه مالیات این ولایت در عهد خاقان مغفور
یکصد و بیست هزار تومان بوده و الآن بیرون سرحضرت والا چهار صد و
شصت و سه هزار تومان شده و به باقی الحکومه، توفاقی و عباسی ضابط
و توفاقی یکعباسی با کلانتر، شریف کلانتر هم از جمله تحصیلدار و توفاقی
[illegible] و غیره نصف هزار تومان تقریبا میشود. سرجان ملکم که متعجبانه —
کلانتر چه میگوئی من از این جا حضور نصف هزار تومان مالیات وصول
نمایم. کلانتر میگوید — حضرت والا خود اشتباه باشند ما نوکران
شاه و چاکران خدمتگذار عمل دیوان اعلی را پایدار، بشکنی حضرت
والا نام سرپا و خواهیم کرد. سرجان ملکم که با وقار و خنده —
کلانتر معلوم میشود تو هم کرامت داری و هم معجزه بیان کنی. کلانتر —
اگر مرحمت و توجه حضرت والا باشد بیشتر از اینها هم خدمت میتوانم کرد
و در هر قسم جان نثار حاضرم — تفسیر اکه تو بر دانه [illegible]
سرجان ملکم که باواز بلند — چیا قلیان — پس بواش شروع

[illegible] (marginal note)

میکند برای رفتن تا از نزدیک بخدمت والاحضرت و نوکرها و سرشده
[illegible] از گوشه [illegible] مطلب [illegible] کلانتر نموده
انداخته [illegible] تا بستان شهر استقبال نماید
[illegible] اطراف [illegible] دیده [illegible] بخدمت ایشان نموده
که [illegible] بخدمت [illegible] کرد [illegible] وقت
کلانتر [illegible] که [illegible] بنشین بگو چه میخواهی
بگوئی. کلانتر تعظیم [illegible] نموده [illegible] ادب [illegible] مینشیند.
سرجان ملکم که — خوب کلانتر نصف هزار تومان وصول کردی [illegible]
بیکش که [illegible] گرفته [illegible] اعظم [illegible]
و [illegible] خراب وصول میکنند.
کلانتر — قربان حکومت در مملکت بعینه پادشاه است [illegible]
نایب السلطنه هم پادشاهان [illegible] ایران [illegible]
[illegible]
هرچه میخواهید میگوئید [illegible] میکنند [illegible]
[illegible] هرچه میکنند [illegible] سرجان ملکم که [illegible]
[illegible] میگوئید
[illegible] است گذشته از اینکه [illegible] صاحب این حکم [illegible]
شهر را [illegible] که حکومت اینجا را [illegible] داده بلکه [illegible]
[illegible] که هرچه بخواهم بکنم. کلانتر [illegible] — قربان
[illegible] — سرجان ملکم که [illegible]

تا بعد، قپان طلبید و قریب ده دقیقه ساکت و صامت نشسته با نقش
دست خود روی زمین بازی میکند. کلانتر هم سر بزیر انداخته بعضی
خوش خیالی میکند که خوب طرحی از برای سوال جسته و خوش خیالی را
بدست آورده و براین فرات خود داخلی باید سوال شد و شرف دقیقه بیان
مملکت اسب آخته، بعد بر همه مردم را سوخت که بدانند تا رسد هست
و معنی کلانتر چیست. سوسمار الدوله بعد از دو سه تغیر قپان بر
کلانتر نموده، میگوید: علمای این شهر کدام یک از همه مقدم‌ترند و فوق
مردم بکه بیشتر است. کلانتر – قربان، جناب ذات الشریعه در این
شهر شهرت و قبول عامه دارد، احکامش هم بر همین جاری است و پرده بازد
و قوت حکومت هر حکمی که بدهد همه اینها میاید، زیرا که با همه‌ها گویی نیز
برده خصوصیت بیجا نموده، همیشه میل اداره را رعایت نماید و طرفدار را
گرفته خواهش او را بپا نماید. سوسمار الدوله – معلوم میشود خیلی آدم
زرنگ و سالوس و مقدس نیست با او میتوان کار کرد. کلانتر – بلی قربان
بشخصه قپان را برده داد. سوسمار الدوله رو بکلانتر نموده سخن را
از سر میگیرد که خوب کلانتر بگو ببینم محل بلوکات و مقاطعات و دهات اینجا
چطور است و تحقیقات با انضباط و عمال از چه واقف است و چه باید کرد.
کلانتر – قربان عرض کردم محل این ولایت کلیتاً سوخت و کم است باید
از مالکین وکلا و جمع و نقد بادا کرده دیگر جای خیر از این نخواهد. سوسمار الدوله
– با معنی کوک و کلا را نفهمیدم چیست. کلانتر – قربان مثل مشهور است
که الناس علی دین ملوکهم مصداق، که فتنه‌ها هم در سایر شهرهای ایران را

علاج بشوند باید حضرت والا هم بزرگ ضابط تعیین این ولایت را با شال
دیوانی بایست علاج فرمایند. دیگران تکلیف دو کلیه و کوک و کلا بجا کردن
ما ترا داده است که برای بازار تجزیه خود و دولتی هم اسم آنها ضابط را
خوب استوار بکنیم، بعد بنا گذاری نماییم. سوسمار الدوله – کلانتر
درست معنی علاج و بازار تجزیه را بگو. کلانتر – فدایت گردم، یک
وقت چیزی که ما در اول عمرمان در قصبه خرابیان ضابط بوده است عریضه
بحضور مبارک عرض میکنم که جان نثار سالها در این بلد بیچاره مشغول
و [illegible] دولت ابد مدت آیت بوده و مظفرا بمختلف قصبه خرابیان
در دست ما چاکران بوده است. از خاکپای مبارک استدعا دارم آنکه
کالاغ الناس ضابطی آن محل را بدین خاکسار ان احسان و تفویض فرمایند
مبلغ دویست تومان هم تقدیم حضور مبارک است. الامر الاعلی مطاع
حضرت والا بعد از مطالعه عریضه جان نثار را احضار و دستورالعمل [illegible]
صادر فرمایند. – کلانتر معلوم است شما حکومت این ولایت را تعیین
را گشایش کرده [illegible] هم بایست کار را بگیرم که بار دیوان اقلا باره عوض
با دیوان گردد. ابتکار گدا اعلیحضرتان یک دویست دینار تومان از برای
بلوک خرابیان اضافه میدهد چون خیلی واقف است بدولت است
باید ما بر صلاح و صرفه دیوان را ملاحظه کنیم چون اگر وقت
این مملکت [illegible] دارای میدانیم [illegible]
[illegible] دویست تومان هست یا نه. [illegible] عرض میکنم [illegible]
اسب [illegible] تومان [illegible] و عمل دیوان را قبول میکند [illegible]

حضرت والا اما هم میل ندیگر را ے ملا ے بار کرده است . گویا
ایلخان بیچاره جرئت دیا تحاکات نه علاوه دارد و سالی پوست فروش
مردم و سوداگرها ے مواشی آن محل را خوب میداند حتی کم شده
فروش دو با نقد تومان اضافه محل خرابیان را قبول میکند . قرار نقص
ضابط از این ترتیب و انضباط است که حضور مبارک عرض شد محل هزار
تومان با حق الحکومه تفاوت محل پیدا میشود . اقدام بر سر ایلات .
ایل قاشقائی بواسطهٔ معاملات شیرو کرک با بندرات و داشتن مواشی
و فروش کرک و روغن و قالی و گلیم ایل دولتمندی است توضیح بیک قاشقائی
که سالها ریش سفید این ایل بوده و دوشق الملک او را از ریش سفیدی
معزول کرده و بسر عموش کلعلی بیک را ریش سفید کرده است
ده دو هزار تومان محل ایل را قبول خواهد کرد . فردا که مدت ارکینه
گرسنگان و برهنه قشقائی حتی رکاب که ترک هم خوب بود اند
با دو نفر سوار مامور میفرستید و دستخطی در اینقدر مینویسید که در این موقع
که رکاب مبارک را مملکت دیوان را آقای ایران فرمود قوچعلی بیگ
بدرس سوخته که سالها مال دیوان را پامال کرده و مصداق اتفاق
از ترس مؤاخذه سر دار بیشی برداشته و تحصن مانیان است لهذا
حفظه بیک خان از طرف ما مامور است او را تحصیل کرده و بشیراز بیاورد
و هرگاه تمرد نماید یا فرار شود تمام ما ملک حق دیوان خواهد شد
سایر ریش سفیدان ایل خاصه مالیات بیرون نشان کند و پیرمیگیرد
که سابقه تنها داشتن به دیوان معروف افتاده بشیراز تکلیف مقرری

استغنا نماید . حضرت والا اجاره هزار تومان جریمه از قوچعلی بیک
گرفته و ده هزار تومان پیشکش محل از کدخدا و قوچعلی بیگ و ایل را باید تفویض
فرمائید اینهم دستورالعمل مقرر با ایلات است . اقدام بر سر جرم
و جریمه شهرهای بزرگ قسم است حتی که از بحرانه و جنده و قمارخانه
گرفته میشود آن جزو محل فراشباشی است و باید تحمیل تومان پیشکش
به هفته و سالی بیایند با این گوشش هم کم خود او نیاید و دیگری که آ
جزو جریمه های بزرگ که از اعیان و اکابر و تجار شهر مطالبین خود
عنوان گرفته اگر هم داروغه است دارالحکومه باشند اینکار موافق بیشتر
برای حکومت دارد . سوء حالا هم که قصد این عنوان است – کلانتر
عنوان جریمه تا جرکه صحیح معامله دیگر او دیوان عدلیه دارند اما که
ثابت نه محبس ن جنس و نه محیا نه سیرونه و نه مجد و بازیمه میکنند
مگر نه میشود . کلانتر – قربان اگر داروغه استاد باشد لزوم این
شرودی حبس و بازجوئی کردن و نظم بازرگان تا جرین است اسبابش را جریمه
مرتفع میآورد . چنانچه درین آخر داروغه در زمان حکومت
مرغ الملک سالی بیست هزار تومان پیشکش میداد و خودش هم تفاوت ...
میکرد . سوء حالا هم که تغییرات – کلانتر این طور میشود . کلانتر
– قربان داروغه یکی از جنده های مشهور شهر را خواسته و با او گفته
بود که باید وقت طبر که حاجی .... تاجر ... ما را تراخانه
ببری و از تعقیب سر حق داد و فاحشه او شد و در کوزه ای شراب بدهد
البته خواهد پرسید که چکار دارد . بگو یکی از آقایان متمول ...

خدمت سرکار فرستاده، میخواهد اسباب و آلات و گوشوارهای
طلا و جواهر خود را پیش شاگرد گذارد یکصد تومان قرض و دو شاهی
تنزیل قرض میکند. ملا بدیع حاجی بدالا خواهد گفت بسیار خوب فکرش را
میکنم، شما خبر بدهید هم عصر بیایند در کاروانسرا جواب بگیرند. تو دلم فحش
بگو پس فرمایشی ندارید آب خوردن اذن دارند بعد بیا [illegible]
تو را تکلیف بداخل شدن اندرون خواهید یا بگوید اینجا باش تا آب
بیاورند در هر صورت مقصود ما حاصل است. دو نفر شاگرد داروغه
را خوب شناخت دارد [illegible] و تو را خواهند گرفت تو دست بدهد
بیاد گذارده و قرار دادند که حاجی بدالا از برای خدا [illegible]
حرمن حاجی بدالا از خانه بدر آید بدکار [illegible] سید [illegible] ریش
حاجی گیر آمده و کمتر از دویست تومان مرحمت [illegible] بازی در [illegible]
ریشش را از دست شاگرد داروغه خود [illegible] چرا که از افتضاح
میترسد و آبروی خویش را میخواهد. سبحان الله که با کمال التفات
بعض کلانتر — خوب اگر چه شد — صبح قربان حاجی بدالا دویست
تومان پیشکش حکومت [illegible] بیست تومان هم [illegible]
شاگرد گرفته [illegible] داروغه داد. سبحان الله و له — کلانتر حاجی
بدالا چرا نرفت این افترا را بمنبع الملک عرض نکرد. کلانتر — قربان
عقل کرد والا بایست هم جریمه بدهد، هم [illegible] تومان عرض دویست تومان
بدهد. [illegible] همانجا که میرزا بدیع بخت [illegible] کرد و شد.
سبحان الله و له [illegible] — کلانتر تفصیل آن چیست — [illegible]

از میرزا بدیع بخت [illegible] جرب کند [illegible] زیرا که او
و معقول در همه شهر مشهور و معروف بود عاقبت حوصله والله [illegible]
داروغه از سر بدر شد و بپیغام میرزا بدیع بخت فرستاد که تو باید هر
ساله ده خروار گندم و پنج خروار جو بخانه و هر ماه یک اسب برا
بدهی والا در خانه ات را بگل میزنم [illegible] اولا بدو [illegible]
دیگر خود دانی. میرزا بدیع بخت از غروری که داشت اعتنایی نکرد
نه جواب داد که شهر حاکم دارد داروغه ضامن مال مردم [illegible]
است. دو ماه از این مقدمه گذشت دستیارهای داروغه شب
جمعه جواهر آلات و اسباب طلای دختر میرزا بدیع بخت [illegible]
شنیدند میرزا بدیع بخت تفصیل دزدی را با حکایت پیغام داروغه
بمنبع الملک عرض نمود منبع الملک داروغه را احضار کرد و حکم کرد
[illegible] میرزا بدیع بخت را باید
[illegible] از عهده مال او برآیی والا [illegible] سیاست و
مواخذه سخت خواهی شد [illegible]
کرده با چند نفر شاگرد داروغه آلات [illegible]
داغ و درفش بخانه میرزا بدیع بخت [illegible] میرزا بدیع بخت میگوید
این دزد [illegible]
[illegible]
سفید [illegible]
بعد از گرفتن سیاهه [illegible] سفید [illegible]

[illegible] و آنها را متهم نماید و میگوید این عمل کار مو طیبه است و من جا [illegible]
[illegible] مقرر میدارم پس دست به خود را شکیلک باده و فرمان میدهد
که دو سه داغی هم در آتش نهند فولاد آن نهایت به بیرون [illegible] با آسمان بلند
میشود طاقت میرزا بدبخت طاق شده میگوید داروغه امان امان
من از سرمایم گذشتم دست از این بیرحمی و بیمروتی بردار.
داروغه میگوید جناب میرزا مردم را تا بدیوان اعلی [illegible]
[illegible] بدبستی و راستی در خانه حکومت سفید کرده اند تو میروی
[illegible] آن را نه دیگر میدهی اگر تو دست برداری من [illegible] بیا بگم
دست برمیدارم خلاصه کار به داغ کردن [illegible] باجی [illegible]
میرسد فولاد آن بلند میشود خبر این تفصیل بگوش زنان اندرون
میرزا بدبخت رسیده دفعه بر سرش هجوم آورده که تو چشم از آن
خودش بپوش هرچه داروغه میخواهد بده و این زنان بیچاره بیگناه را
از دست داروغه آقا خلاص کن. [illegible] سیصد تومان
[illegible] یکصد تومان پیشکش حکومت پنجاه تومان تعارف داروغه و ده تومان
[illegible] داروغه [illegible] از میرزا بدبخت گرفته که [illegible]
[illegible] موطیبه بیچاره [illegible] میدهد. تا این تفاصیل را
[illegible] میرزا بدبخت توسط مقرب الخاقان میرزا [illegible]
[illegible] عرض نماید. [illegible]
که [illegible] داروغه [illegible] اطلاع میدهد
[illegible] که میرزا بدبخت [illegible] جواب داده است

[illegible]

این مساعده ازاینجهت [illegible]
[illegible]
[illegible]

که هر وقت میرزا بدبخت مالش را از جای دیگر بیاورد و [illegible]
فقط عبرت بدهم [illegible] میگویم. از شنیدن این مقدمه ولد الزناکان
داروغه کینه میرزا بدبخت بیچاره را بدل گرفته که از کینه [illegible]
[illegible] و [illegible] فرمادگی را که همیشه چند نفرشان در [illegible]
داروغه بکار میخورند و برای [illegible] میکنند
ولد الزناکان مطلب میگویند قحبه خانم وقت [illegible] است [illegible]
دختر میرزا بدبخت عفت خانم را دست بسته مجلس شراب [illegible]
[illegible] در خانه میرغضب باشی [illegible]. الحق [illegible] این قحبه خانم
در سر این کار [illegible] که عقل جن را هم خیره ساخته و از
آنروز تا حال [illegible] شکست میگیرد.
[illegible] — خوب [illegible] دختر با عفت
و عقل را در خانه میرغضب باشی و مجلس شراب بردن و با [illegible]
[illegible] در یک اطاق کردن بسیار دشوار است بگو ببینم قحبه خانم چه حیله
و تقریب این کار را کرده است [illegible]. [illegible] — قربان قحبه خانم
از [illegible] داروغه [illegible] میرود در خانه میرزا بدبخت میگوید عفت خانم
[illegible] که [illegible] آمده [illegible] برایت آورده و عفت بیچاره
[illegible] شوق و شعف قحبه خانم را [illegible] بعد از خلوت کردن میگوید
[illegible] جواب [illegible] در خانه میرغضب باشی رفته
بودم سرکه [illegible] که سرکه یا شراب [illegible] خریده
و نتوانسته [illegible]. [illegible] عرض [illegible]

پول شراب دو تومان نقد می‌شود و تومان از قمار تومانِ یکقرانی
تحویل گرفتند و بعد آمدند که من اینجا بودم با تو خانم خانم میرغضب
باشی در سر تحویل بچه‌ها گفتگو داشتند و آخر قال و مقال و جدال
و جدال کشید و نه خانم برآشفته گفت بدبخت سوخته‌ها باید بخواهی
بگیرم این گل‌ها را از کجا دزدیده‌اید این گل‌ها مال دختر بیچاره میرزا بدبخت
است ای عفت خانم همینکه من اسم میرزا بدبخت را شنیدم مرا
باز شناختید یعنی شما دو بدیم اینکه مژده که مال شما پیدا شده حالا
بگویید چه مژده باید بدهی . ای عفت حالا از شنیدن این مژده
عقل از سر عفت خانم پرید و میخواهد زیاد کند که مژده و مژده چه
مراد حالا که من پیدا شده و تحفه خانم دست به هاش زده که حالا
زیاد تکیه میترسم انجیر شده منتظر شده و پول چیزی خانه میرغضب باشی
برده آن وقت من خبر کیسه دو روز بعد تمام شده و زن‌ها بچه‌ها پالان
و آنکه میرغضبان آنجا و دست شما هم پاک گرفته آنان نزد عفت خانم
میگوید دل تو باید . یک حیله آن گل‌ها را به بهتی که آنان
شما هست باشد . عفت خانم میگوید من که تنها نمیخواهم از خانه بیرون
بیایم و شما باید با این پاسی در خانه میرغضب باشی دیده و شناسند
باعث حرف شود و دیگر آنکه بیدست آورم با نه خطری میشود حالا
بیایم . تحفه خانم میگوید چاره هم آسان است شما با پاس
شیخ و چادر کرباسی آبی رنگ و چهار زنها با شما زیر بغل
حوطه کیسه سفید به عنوان اینکه او دلال رخت فروش

هستید شما را همراه گرفته است اینجا که بچه رخت را میآورید من هم علاوه
اینکه شما را میشناسم که دلال معتبر هستید خودم شما را پیش شما باید
بیاید زیرا که زن میرغضب باشی را راضی نمایم که همان گل‌ها را
برای عفت بیخبر بیاورد و قیمت بیاید آن وقت شما بوطیه را دلال‌ها
نمایند و بعد از اینکه بزرگ شما در زاده و قیمت نمایند گل‌ها را برداشته
خود بیدست میرزا بدبخت بیاید و مژده را بابا و حالا بیابید بگو
فروشی با معرفت که تا آن میرزا منتظر خان باشی دیوان را برداشته
برای آنکه اسباب دزدی خانه میرغضب باشی می‌آید و کار تمام
است . آنحضرت حالا جواب و عفت خانم غافل از شنیدن این
تدبیر عاقلانه تحفه خانم از شدت خرسند شده که بی اختیار یک ریال
فیروزه با تحفه خانم میدهد . قرار براین شده تحفه خانم میگوید
یک ساعت بعد از من شما خانه میرغضب باشی بیایید و آنجا انتظار
شما را دارم و از منزل میرزا بدبخت بگیرد و تجدد دارد و فعلاً میآید که
کار در دق و خواهد است . بعد از یک ساعت دیگر شما خانه میرغضب باشی
تشریف آورده و بوطیه را دست بسته با بچه رخت در دست و برای
گرگ آمدن نزد تو خانم و عفت خانم را با لباس بدکیش که آمده است
با رفیق خویش عمل میرغضب باشی به خانه میرغضب باشی بعضی حرفها
مشغول کسی بکار آمد بازار داده دیگری و از آنکه او آنان دارد
از شنیدن این خبر که آمده . اول دو هزار تومان شکار کرده و
دو بیست تومانی حرف چه و میرسد بسیار خرم و خرسند گردیده

دو قران بچه خانم انعام میدهد و میگوید خوب برو بلوند خانم از توی
من سوار ساینده و بگو ای گند و کس لوند اگر اسم و نه اهو گردان این
شکل شوی خوب عرب خورده قطعاً که سیرک خانه را توی
بخشم و من خود مرده ماتم . بچه خانم سلام و اگر آقایان را بلوند خانم
میرساند و میگوید جل‌خانه با زن را اعضا و خود و بگو اسم و میخواهم یک
دختر سفید چاق خوشگل خوب بدهم که بکار خوابم و اشتباه را هم برای
مسلمانان باز کنی . سر سپرده‌اند و که از غیرت از جای خویش حرکت
نمیدهد . کلاه‌نمدی هم را برای مسلمانان باز کنی نمیتوانم . کلاه‌نمدی —
قربان حالا جای اخیر دو قصه یک شخص دختران اشخاص شخص و
صاحب اسم در حضره از بد و بدها و شان میترسند و میخواهند سر بزنانه
گذارند — رفیق دو مجلس و وضع خوانی با تعزیه برای خود بیدا نموده
و چون در منزل خود شان مکن نیست قرار باید دیوانخانه و بیت جناب
ذب الترتیبه میدهند که اتفاقاً هم رفقا و عمل با آنان است و
جای عیش و عشرت خود و بانان است و بدون ترس و واهمه و بد چشم
و چرچه و ملاقات قبل الان و امن کامرانی میکنند . سر سپرده‌اند و نه —
کلاه‌نمدی دختران آخر صاحب اسم با زن خودن خان صاحبان و قرض
بچه و سیله و وضع خانه و بیت ذب الترتیبه میروند . کلاه‌نمدی —
قربان دختران بعد و مادر شی دزد با شرعی شب بانی قبل و مثال و بد
سفر که را جنید چون کار برده و خر و کشید به دیوانخانه سرکار آقا بست
میروند و دیگر اتفاقاً صاحب پاک است . مقصود حاصل هر کس هر که

جواهر هیچ بی‌ترس و لرزه و بودیانه جناب شیخ را مراجعت . و بیا
در همه اوقات عمل بیاید . قسم دیگر دختران فقیر و فقرا هستند که بعضی
رفع احتیاج و میل خواهشات و رضای غیر غضب باشی مراده و داده‌اند .
در صورتیکه دختر خوب و بالغ باشد هر کس که فتح الباب خیر و برکت
کند و راه کیف مسلمانان و کسب آن دختر را بکار بداند مخصوص و اجرت
معمول مخصوص خواهد داد . خلاصه قبل صبح تمام باشد که افزود
و جامه و سامان انگار بود و اند و مجلس و حضرت و فقط نه دم و جامه میر
غضب باشی که جنگل و خوبان و جنگل و قطان است مرتب و آماده شد .
از طرف دیگر بیا و رو بطیبه و عصمت خانم بیگناه با بچه رفته و این شد
بچه خانم بلوند خانم با ابرو انداز و مثل بود که ایک شکایت جای و لطافت آن
با لا نوبت اهو گرد انداز است . بلوند با کمال خوبی و گرمی از بطو
طیبه و عصمت خانم بچه را در گرده آنها را با بر سر دم دمیده و میشناسند
و یک از خوبان شکول و اگر دعا بیش دختر جنبه جای که بزار
دستش مشق فرمان میدهد که قلیان بیاورد و خودش هم
قدم و دختر سفید چاق قشنگ میرزا بد جنت را به هم عمل میبرد —
جامه‌ها را بیا باشد که طاق آن . و بر میگردد و چه از چاق و مشتاق چاق و مشتاق
اسم و رسم و کسب و کار بطیبه را استقبال نماید . بطیبه میگوید —
نه نه نجیب و لا اقل و ایشم شکل خانم دختر است بچه رختی آورده ام
شما به بینید . هر اسباب رخت سفید و هر همه قسم لباس و غیره
بخرم . بلوند خانم با قاه قاه خنده و کنان میگوید . جشم بد دور ماشاالله

دختر خوشگلی دارد که با پدرش هیچ شباهت ندارد باید مادرش
خوشگل باشد من چون تو و دخترت را دیدم بسیار بسیار دوست
داشتم اتفاقا اینکه شوهر خوبی برای دخترت نیز سراغ کنم که از
من ممنون گردد خوب بچه را نگاه بداریم با این کار من حرفت را نه .
بوطیبه خشک شده بچه را گرفته و با سیمای پائین رفته و تا اینکه در
این گیرودار در خانه را میزنی میگویند که از شما گروهای لونه خانم
میدود که ... داروغه شما را میخواهد لونه خانم
سراسیمه از خود رفته خانم و بوطیبه بیرون دویده که بپرسد داد
شود . و این اثنا داروغه و ظطفه (?) تایش وارد حیاط خانه میشوند
با و عرض گرده داروغه بلند بلند بله لونه خانم میگوید ما را ... چشم
بند بود تو در این ایام ... کرده هم ... می‌کنی و هم یک ساعت ...
که خیلی کار کنی لونه خانم جواب میدهد داروغه جان چه کرده‌ام
گرفته شده است . داروغه ـ تو دیگر با خود شاد ... فرصت
جناب ... اطراف ... کرم نمائید هر ما ... را
... ... تو ... گرفته شراب ...
است ... صدای است بیش گرفته . لونه خانم میگوید .
... دخترمان ... ما ... بدهیم
... ... داروغه ... شراب ...
... داروغه ... دیگر ... ستم .
داروغه ـ تحقیق این مسئله بسیار ... ... دقیقه ...

مگر ما ... قلیان بیاور که خودت هم مرد یک استکان شراب
بیاور که خیلی خسته و مانده‌ام . لونه خانم جابک خود را در ... جا بنده
آهسته بوطیبه میگوید نه نه جان دخترت را بگو برود تو این صندوقخانه
پنهان شود تا داروغه برود . بوطیبه چون اسم داروغه را میشنود
آن ... و عقل با خاطرش اندک عقل از سرش پریده و برعکس
عقیده که هرگز ... سر ... نرفته و چنین حرفها نشنیده و لرزه
دست میدهد قبول نموده داخل صندوقخانه میشود تا پنهان گشته
در مسلکه ... . اعلیحضرت والا ... فرمائید ...
که دو سه قدح شراب نوشیده و ... والیه و چشم برده که
معشوقه موعوده ... انتظار ... بیرون که ... لونه خانم
... در صندوقخانه را گشوده مضطربانه وارد میشود نگاهی بر بساط
نشاط و سفره و شراب چیده و مستی والیه ... ـ

چنگ و عود و دف و بربط
سبزه و نقل و گل و می و ریحان

وقت آنرا تو ... بریده میخواهد برگردد که قبل ...
از جای جسته و دامن ... میکشد چادرش را برداشته در کنارش
نشانده و دست بگردن ... برده این بیت را میخواند ـ

دیر آمدی ای نگار سرمست
زودت ندهیم دامن از دست

خلاصه داروغه در کنار ... که صفای صحبت و ...

صندوقخانه بند شده . داروغه و نونه خانم و نایب و مولطیبه و شاگرد
داروغه‌ها و سایرین هر یک در یک خانه و نفر یکه صبح سراسیمه وارد صندوقخانه
میگردید هیچی نی بقیه یکطرف سخاتکیده ولی ریخته و از طرف دیگر
عرق بر نقل و بادام و پسته ریخته و بهم آمیخته . مستی سرخوشی بادختری
سوسی که بند را سر انداختیه دل آویخته عقلها را حیرت دست
داده عقل از سر میرود . . الله‌قزافان که خود این خبر را بیه
و این اساس را بپا نموده فرمان میدهد رخت و حویه و کلک و چاق
دختر کاخانه خشن از مدیحه سیر بدکشند حیل حیوانی دست بسته
الماس دیگر به حبس برده مولطیبه را بزیر استنطاق میکشد در کوچه
بیناسد که مولطیبه است و یکدفعه دیگر را استنطاق و فردی خانه
میرزا بدبخت میدهد . داروغه بمولطیبه میگوید که بیا مرد فرهادکش
ونده خانه میرزا بدبخت تو را کفایت نکرد که حالا دختر مرا اصابت
نموده تحریف میری کرده حالا این بیاره را دست بسته بزندان جابرید
ببرید و بقیه بسته را که از فرزند دیده نگاهدارید تا صاحبش معلوم
شود و بیاره عفت خانم را با آن حالت نزد طاقی کشانده دختر را
نقل نموده . آنوقت الله‌قزافان با نفر و سلام بکام دل رسیده
در صحن خانه نشسته و ما او و وقی و همدم خبر شد که عفت خانم دختر
میرزا بدبخت را که با حیل حیوانی قاپان پادو مسافر نبوده در خانه
میرغضب‌باشی با مولطیبه گیس سفید دید که عصاز انگار است گرفتار
تکلیف چیست در سوال حال را معلوم نمایند . مادر و تا با بیشنانیک

فرستاده و یکنفر سرکرده را هم با جمعیل تمام با احضار میرزا بدبخت روانه
ساخته . بلافاصله هم ساعت میرزا بدبخت پریشان و آشفته وارد خانه
میرغضب‌باشی شده و الله‌قزافان را با شدتی هر چه بیشتر گرفته
و مشغول کشیدن قلیان دیده و سلام میدهد . ولله‌قزافان میرزا را
نموده میگوید میرزا که قرمساق من بگویان انگه تو حالا با اسباب جور کرده ی
حالا معلوم میشود کی دلالم داشته . میرزا بدبخت از شنیدن این
عبارت بقیه هوش را از دست داده که ای داروغه مگر شیره‌ام تو را دختر داده
بوده . ولله‌قزافان — اگر خانم داشت دختر تو را با حیل حیوانی قاپان
که میگرفت . میرزا بدبخت بیخبر از همه جا — اگر دختر مرا با کی گرفته‌اند
سر ش را بیرون . ولله‌قزافان دیگر این چه بازی است که برای
من بیچاره فراهم آورده و این چه گریه است که مرتکب شده .
والله‌قزافان — همه مردم میدانند تو و توست و بیاموزی در وعکوشی
اینکه این بقیه را بگذار و زنده گیس سفید را که این کاره را
گرفته تقل آن دست را باز نموده عفت خانم با عصمت را نیکو این گیردار
مرا خانه باشی بازده نفرها از جانب در خیمه شده
که میرزا بدبخت را با دختر گیس سفید با حیل حیوانی قاپان پانداند
میرنده وارد خانه میرغضب‌باشی میشوند . الحضرت از اول این
خبر در شهر جمعیت غریبی در اطراف خانه میرغضب‌باشی شده . شهرت
گرفت که داروغه دختر میرزا بدبخت را که با حیل حیوانی قاپان
رفیق و مسافر بوده گرفته و واسطه و وسیله اینکار هم مولطیبه گیس سفید

بوده، بعد تا مبلغها با هم دیده و صرف عیش و عشرت میکرده‌اند
اکنون هم بقدری نمکها از آن را بازگیر میفرستند تا بقیه، وقتی
که فراش باشی مواظبه دست بسته (و عفت خانم را با ادبار) فراش جو
انداخته بود، چوب چو را نبود دست بسته باده فراش [illegible] سر آقا
خود بی را نیز از افغان، میرزا به تحت با هم بازگیر مخفی اند و عام
مردم از برای تماشا ایستاده اند و هزار نظر [illegible] بود من با ایشان برخورده ام
حالت مرده و پژمرده و رنگ پریده و زبان کبود و دماغ بسته میرزا
به تحت را که مشاهده نمودم دلم بسیار سوخت عزم کردم که نزد شیخ
الملک وساطت نموده او را شفاعت کنم اما او نیز از افغان فرصت نی
نداده خود را نزد شیخ الملک رسانیده بود، او به سختی برای ایشان گرفته
بود که این شیخ الملک از من کوک و کلک دارد [illegible] و نمک را این دو کلاه
بیتوان حکومت مملکت را از پیش برد اینک من الان خود را کرده ام
شکار خوش [illegible] میرزا به تحت برایت [illegible] ام نیز هزار تومان
اتب برمیدارد ما لا دیگر نوبت تو است ـ وقت [illegible] پیرزا.
خلاصه پرسید [illegible] میرزا به تحت فضل و شیخ الملک بعد از قبض داده
خلق به نقد [illegible] و [illegible] چوب را با هم [illegible] کرده و دو سه هزار
جریمه شده و سه هزار تومان هم به حکومت و دویست تومان هم [illegible]
فراش باشی. بقیه تومان [illegible] فراش شد جریمه [illegible] چل تومان
هم بنا گرده اند و [illegible] با هم [illegible] شده و [illegible]
میدان [illegible] و سر زدند و بعد صورتش را [illegible] مالیده [illegible]

سوار کرده با ساز و نواز گردش در بازار گردانیده و اقوام شوهرش را
کردند. عفت خانم را هم واسطه شفاعت و الا بی عقوبت الخاقان
میرزا مطلب خان [illegible] اعتضاد [illegible] آن مرد بعد احترام و نقد
از افغان در نزد مردم شهر یک بر ضد شد و همه اعیان و اکابر را [illegible]
و [illegible] و مترسید نه با جا [illegible] تعقیبا میکردند. در
نظر شیخ الملک اتفاق با عرضه و فطانت و شأن و قابلیت هم [illegible]
که وعده صریح داده که اگر [illegible] با هم [illegible] تو را سرتیپ
بلکه سردار خواهم کرد.

[illegible] — [illegible] نماید که من این حکایت را جعل نموده
و از پیش خود درست [illegible] و زبان [illegible] که این قضیه من البدو
الی آخر به موقع من مشاهدت تام [illegible] شهر تبریز واقع شده است
اما مجلس [illegible] که [illegible] با [illegible] عرض شده و [illegible]
[illegible] صورت [illegible] مثل مشهور است که [illegible]
[illegible] الاسلام [illegible] که [illegible] است و [illegible] جایز
است یا نه. [illegible] که غیر [illegible] است حاضران [illegible]
که چرا [illegible] گفت [illegible] که [illegible] ایراد نمود که
[illegible] گفت بهتر از اینکه [illegible] را [illegible]
[illegible] بهتر از اینکه [illegible] شنیدم و در آن مجلس
حاضر بودم. خلاصه [illegible] که از این قضیه [illegible]
[illegible] که [illegible] از افغان [illegible] است [illegible] —

[illegible]

قربان بعد از عزل و نفی [illegible] الملک نصرة السلطنه که درجه کاردانی و
کفایت او را میدانست عنوان اتفاق بعد قوه او هم و لشکر [illegible]
دیوان سر شده و داخل سلک علما و عبا و گشته حالا چند سال است که
عبا به سر گذارده معمم پوشیده و شاید [illegible] جناب
ذب الشریعه از ثقات و معتبرین عدول مشهود و محترمین است
و [illegible] در خانه دیوان است زیرا که ناسخ و شرح
هر حکمی را که خواهد از ذب الشریعه [illegible] بگیرد مردم هم [illegible]
از او چشم میزنند چرا که بعد [illegible] حکم و دستخط سرکار اقدس والا [illegible]
و ناموس مردم همه را [illegible] است . دو ماه قبل زن دوست خان با شوهرش
نزاع کرده [illegible] توران برای [illegible] فرستاد
که ما و حیله شرعی از برای خود [illegible] دوست خان جسته او را
از خانگی برهاند . [illegible] فرستاد که [illegible]
دارد هر کدام را خواهی [illegible] در حضور جناب
ذب الشریعه بگذارم که [illegible] شهادت [illegible] شاهد
غلط است [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] حضور جناب ذب الشریعه
رده گفته [illegible] حرام شد .
سرکار اقدس والا [illegible] کلانتر [illegible]
مرحوم [illegible] بوده است . کلانتر — قربان [illegible]

[illegible]

و علما [illegible] که [illegible] عبارت [illegible] حکم [illegible] فرمایند .
سرکار اقدس والا [illegible] — کلانتر [illegible] احکام [illegible] احکام شرع
ایران [illegible] [illegible] که [illegible]
[illegible] حکم قتل [illegible]
[illegible] حکم [illegible] قتل [illegible] کلانتر [illegible]
[illegible] حکم قتل [illegible]
[illegible] است . کلانتر توبه و استغفار [illegible] —
قربان زن دوست خان در حضور جناب ذب الشریعه گفته بود که من
[illegible] مرحوم [illegible]
[illegible] است . جناب ذب الشریعه [illegible]
عبارت استغفار [illegible] که این زن [illegible] گفته
[illegible] حرام است . [illegible]
[illegible] دوست خان [illegible]
[illegible] حکم [illegible]
در حضور [illegible] که این زن [illegible]
[illegible] مرحوم [illegible]
[illegible] . جناب [illegible] حکم [illegible] که حکم اول [illegible]
[illegible] است . سرکار اقدس والا
[illegible] کلانتر [illegible]
است [illegible]

وماها چنین فکرت لازم و در کار است . شغل دیوان حکومت
بدون وجود این مردمان با کفایت خیلی تنگ و دیر کرد است میشود
و باید حکام در بودن این اشخاص و نیک شناسی یار میکردند من
یقین میدانم که در فرنگستان نیز این قسم آدمها کمتر یافت میشود چه
خدایرا که خود ایران از نیکی داشتن ... مثبت عجیا شود . کلونل
— قربان در همین شهر در حکومت حضرت والا اندره هزار نفر باشند
ملاوقد اکثر اما بیشتر است چرا باشد همه مسلمان و همه شیعه و دوستدار
آل بیت و همه پیروان مع مرتضی خصوص ایران که نظر کرده مولاست .
سوسمار الدوله — کلونل معلوم میشود که تو هم فقیر دوست درویش دوم
از خانواده ارشاد و تولا و مردان میرفت . کلونل — قربانت
بوسی برنجه در درویش و اهل فقر دوره و همه اداق و منظور نظر مولایم
که کار خانه و پیشرفت و حقیقی بیش و خیلی میشه هیچ خدمت دیوان
اعلی نمودند و بار حکامرا باز کرده و از ترس هرگز یک صدا از جیب
نیکو و شکایت بلند نشده است . سوسمار الدوله — کلونل
حالا در این ... این شهر با کیست و عمل گردش و سالی چند میشود .
کلونل — قربان دارو خصه مالیه ماهور تلگرافی است و حقش سالی
بیشتر از هشت هزار تومان میشود . سوسمار الدوله — کلونل
... گفتی ... اکثر اغاز در سالی بیست هزار تومان بدون
اهملک خدمت میکرد . کلونل — قربان در ایران عمل دیوان
حساب و میزان ندارد و نظم و قرار و قانون بر عکس است .

از هر جهة موقوف بکفایت و کاردانی کوکر و کلانتر عامل و کارپردازان
است همه عامل دانا و زرنگ و حیله و دسیسه را بهتر بداند بیشتر
خدمت بدیوان میتواند نمود چنانچه اینها را درست میکرد و اقربائی
با حضرت والا هم که عمل داشت تحقیق میگرفت وقتی در زمان حکومت
... الدوله بواسطه اقتدار بکار هیچ انبار شیرین شد ابوالفتح خان
قزاق ... با حضرت والا حق را تقدیم نموده و پانزده هزار تومان هم
پیشکش انبار داد و کت و کول ... هم از محاصل انبار خان بست کت و کول
که تا میرود ... را در ... . سوسمار الدوله — کلونل معنی
انبار و پیشکش را نفهمیدم بجا قربان . کلونل — حضرت والا میدانند
که اکثر املاک این ولایت خالصه است و مالیات دیوان چون دفاتر
میکرد و صاحب ... بدیوان اطلاع دادگان نموده اند
با اینکه ... ضبط ... دیوان ... مصادره
شده ... که الان سالی هزار خروار
محصول دارد ضبط دیوان و جزء خالصه است . سالی پانزده هزار
خروار جنس خالصه این شهر میشود آن املاک خالصه که قطع از شهر
دور است و شهر ... خالص ... خالصه مدار ... اند
قرار داده ... قربان ... مینمودند ... طرح
میکردند و آن املاک که نزدیک شهر است بامالیات و دو ... بار
... میکنند که ... تسلیم انبار
نمایند . اعلیحضرت والا ... هزار خروار جنس وارد انبار میشود و نرخ

حقه از انبار دار میگیرند و بو خروار که تومان عوده و بیگی
انبار دار عرض است که هر سال پانزده هزار تومان میشود این مبلغ
بحکومت باید برسد . سرکار اقدس که — معلوم میشود کشاهزان
ولد الزنا افغان کرامت داشته بلکه ابوالفتح خان قرساق انبار
دار معجزه کرده است چطور میشود در هر خروار که تومان
علاوه فروخت و انباردار هم چیزی علاوه اندوخت این باور
شدنی نیست ومن هرگز تصدیق نمیکنم مگر با دلیل دیگر . این انبار
گوشت نرخ ها برا انظار رعیت ونرخ وصدق نیست که پیغمبر سعید
هم را ازاو تصدیق نماید وما بدون دلیل صدق تصدیق نمیکنیم بعضی
انبار معلوم المقدار وصاحبی واضح واشکار است . کلانتر —
قربان چون انباردار ما مثل او پلیس طهران بوده از این سوداگر
اروپا و پولتیکهای فرنگستان خوب آموخته که باید مداخل را
عمومی و خارج را خصوصی کرد . مثلا هر گاه حضرت والا از
رعایای ولایت نفری فرد با آسانی سالی یک تومان بگیرند یکصد
هزار تومان میشود و خیلی کار بیش میافتد واز این پول میتوانید ده
خوبه نزدیک طهران بخرید که خانواده خصوصی حضرت والا را
اداره نماید . این بود که ابوالفتح خان قرساق هم پولتیک را
درباره مملکت بکار برده وراه مداخل عمومی رعیت را از خبازخانه
وانبار دانسته که احتیاج عموم مردم بنان است چون سبب
حیات تن وجان است همه دنیا گران نرخ شده در یکخروار

گندم که بخروار ده تومان آنرا میشود پانزده هزار تفاوت پیدا میگردد
این یک چشمه مداخل انباردار است . چون انتظام ملک این ولایت
ناقص است مردم برا عنان محتاج با انباردارند . سرکار اقدس والا یک
شهری دارد بقیاس آفرین گویان — کلانتر معلوم میشود این ابوالفتح خان
قرساق نکته کار درست و پولتیک را خیلی خوب فهمیده و بدست آورده
مرحبا بارک الله که خدمت بزرگ بعوام این ولایت کرده چون نان
نان که سرشته جان رعیت است بدست حکومت سپرده که هر قدر
بخواهد با رعیت بکند و هرچه بخواهد مداخل از ایشان بر وصول
احدی دم نیاید . کلانتر — بلی قربان حضرت والا هر گاه بخواهند
در مدت یکسال حق و شیخ رعیت را از دست آن بدین عنوان
بگیرند البته میتوانند و صد آن دهات را احدی در عالم جایزه در
عرض سه سال که اضافه انبار در این ولایت ابوالفتح خان
قرساق بوده چهار هزار کارخانه شال وقالی ورنگرزی بادرست و استادان
در بدر غربت شده شاگردان در کوچه ها گدا نشسته . سرکار اقدس که —
کلانتر بنا بود تو اغراق بکنی از کارخانهای کار خانها را بتحقیقت بیان کنی
در ایران که شال و فرش و صاحب آدم نیست چطور تحقیق کردی که
چهار هزار دستگاه شال و قالی برچیده و بسته گردیده . کلانتر —
قربان در زمان میرزا آقاخان صدر اعظم دو نفر فرنگی به یقیا آمده و در
عرض یکماه تمام وصدور و ... کوچک و بزرگ شهر اطلاع را ثانیا
نوشته ودر باب هر صنعت و کار و صاحب هر حرفت و شغل را اسم

[illegible]

در سه دفتر ثبت نموده . منتهی املاک که او وقت حکومت این مملکت را
داشت ما اعداد که صورت از دفتر ایشان برداشتم و الان افسوس
دارم چون آن فرنگیان خیال داشتند که از صنف مردم نیز عکس
بردارند و تفصیل هر دستگاه و کیفیت ترتیب هر صنعت را نگاشته
بفرنگستان برند . علما اجماع نمودند که عکس انداختن در حکم تصویر
کشیدن است و آن فعل حرام و انگهی عکس مسلمانان در دست کفار
خالی از اشکال و احتیاط نیست آنها را مانع شدند از این دیوان را
در دو سال قبل که جواهرخان گرگی ... سال با فقدان از کره نقصان
گرگ غایب کرده دو بار ... دستگاهها را از نو ...
نموده بوقت دیدم نصفه شده . سرهار الدوله — ... کلانتر
معلوم میشود که ... تفصیل انبار را خوب ...
... است . کلانتر — ...
... انبارها ...
حاکم هر آن ... حرکت ... شهرها ...
در ... امام محمد باقر ... شهر را خراب ...
... حرکت داده ... سرهار الدوله — کلانتر
... انبار ... گندم این شهر از برای ...
انبار ... و اسباب ... انبار دار میگیرند .
کلانتر — ... انبار دار ...
... شهر که باید ...

[illegible]

[illegible]

انبار دیوانی جنس جو و گندم ... و دیگر ... این شهرها
نیست مردم فقیر ... بیاید ...
حاکم انبار دار را طلبید و که چرا غله انبار جنس ... جواب میدهد
اما نه جنس غله ... رسیده و نقد ... کفایت ... سال در
انبار جنس نیست حاکم ... انبار دار میگوید چاره
اینکه از ارباب جنس مساعد و ... روز ... نوشته
... از ارباب ... گندم ... قصبه ...
... از ... باید ...
... الامام ... که معتمد السلطان
... خان نایب الحکومه ... در این خصوص معین نموده
که جنس ابتیاعی را از ... تفصیل ... شهر نمایند و ...
از ... خان انبار دار ... دیگر این ...
... جنس ... عاجز و ...
... که ... جنس ابتیاعی از ارباب ملک میگیرند
... از ارباب ... شده و ...
... ملک ... و ... میگردد
... سال ... انبار دار ... خان در این شهر ...
... جنس ... که ...
خروار گندم و ... هزار خروار ... از ارباب ...
... ملک ... . و ... سال ...

حکومت از ایلات و استفاده ابو الفتح خان نیز شصت هزار تومان
شد. سوسمار الدوله از شنیدن این مبلغ بسیار از جا حرکت کرده
دوباره بر صندلی نشسته. کلانتر گفتم اغراق گو از قرار تقریرات یکصده
هزار تومان از مردم مطالبه گرفته شده. کلانتر — قربان بنده قلم عاجز
و قاصرم که حضرت والا دروغ عرض نکنم اگر خواهید خود فرمایش
فقره را از میرزا کاظم رعیت آخر استفسار نمائید تحقیق صدق قول مرا از او فرمایید
خود — تفصیل او را اغلب نداشتم بطوری اینکه در هر خروار ارزن
که از ارباب دریافت میکردند حساب دقیق داشتند یک بار زرده تومان
فائده میبردند. سوسمار الدوله — حساب را درست بیان نما
تا بدانم. کلانتر — اولا امروز دیوان هر خروار مرو کت اگرچه
صاحب یک جبه ده پول دیگر بیان گرفته که باید ده خروار جنس بدهد
آن خروار ده تومان که مالکان رعیت خویش بود با اساس اتفاق
بیان مبلغ بیست تومان عنوان تفاوت با جرایم داده ریش خود را
خلاص میکرد و علاوه برآن که خاطر داده بود داشتند هر
صورت طومار حسابش ده بیست خروار تفاوت جنس بدهد
علاوه آن اینکه ده خروار ارزن داده بود سیزده خروار تسلیم
میداده ده خروار بر حسب طومار دو خروار تفاوت قپان یک خروار
کم و کسر انبار حق انبار دار بود. آنوقت ده خروار ارزن بدو داده
که از قرار خرواری بیست تومان قیمت بدهند حال از آن ده از بابت
تفاوت هفت و قره ارزن که دو خروار باشد آن را هم مطالبه

مینمودند هرگاه نداشت ده خروار را از قرار خرواری ده و ده
تومان نیز که بیست و پنج تومان است از قرار تومان قیمت دو قران
خلاص کرده میکردند یعنی سیزده خروار ارزن را در مبلغ بیست و پنج
از ارباب خریده و در مقابل هفتاد و پنج القرار مبلغ دو ده
تومان نیز بعوض یک خروار علاوه و نادرا سبقی و هفته ها لا اصاحب
زاینده در هر ده خروار ارزن انبارداران میشدند داخل میبرده
بهتر بود.

[illegible] — من از بیان و تقریرات کلانتر و تعلق ست
حکام بیرحمت و متحیر نشسته که حضرت والا بعد بیرون خود و فرمودند
نواب والا حضرت صاحب ارزن کلانتر درست شما را بیرون تلقی
فرمودند این حساب را معلوم بر کرده تا بدانم ابو الفتح خان
قرساق در ده خروار ارزن ماخذ میکرده تا بد احتیاج
بانوی [illegible] اینقدر [illegible] صورت
[illegible] این قرار فرستم.

ارزن سیزده خروار از قرار خرواری هفتاد و پنج قران [illegible]
داده شده هفده خروار و بیست و پنج خروار ده و ده
تومان نیز [illegible] گرفته دو بیست و سی [illegible] تومان و [illegible]
[illegible] شماره بیست و پنج تومان که ارباب صاحب ارزن داده
شده است الباقی یکصد و نود و یک تومان و سه هزار و پانزده [illegible]
داخل انبار داراست. و دو [illegible] خروار ارزن را [illegible]

بوده و مداخل کرده بود رعیت بیچاره و مجبور که بود سوخته با آتش زده —

افسانهٔ که کس نتوانسته شنید نش
یارب بر اهل بیت چه آمد و نش

سوسمار الدوله که بعد از دیدن فرح صاحب اسباب شد رو به کلانتر کرده گفت پس خوب است که ما امسال قدری جنگی شاه و قرض زمان حضرت و سکان شما از جنس ابتیاع می‌بود آورم . کلانتر — قربان دیگر کسی نیست ما بقی آن سال زنگ زده و ابنا در داخل مانده کسی را نفع نمانده بود . سوسمار الدوله — چرا نمی‌شود شهرهای رعیت همان نابت زهرمار الدوله که بنا شد سوسمار الدوله هم برادر او است در دستگاه ما هم شاید مثل ابو الفتح خان ابو الکفش هم پیدا شود . کلانتر — عرض فرمایشات حضرت والا درست و صحیح است و البته کون در فرج است الا بعد حضرت والا [illegible] از زهرمار الدوله با کفایت و درایت تر و الا . عرض اینکه آقا خیلی در سر رعیت است که زهرمار الدوله [illegible] زنگ زده و بواسطه [illegible] ضعف رعیت [illegible] گدا کرده خانه خراب و بینوا ساخته و در [illegible] جسم خویش [illegible] دیدم که هر وقت بخاطرم می‌آید دلم می‌سوزد و اشکم می‌ریزد .

سوسمار الدوله — کلانتر را [illegible] بگفت و ساکت شده و اشک در حلقهای چشمش بدر آمده و رنگش برافروخت حضرت والا

از این فقره در شگفت شده فرمودند کلانتر بگو تو هم در اقبال جنس ابتیاع می‌داده که دولت چون در عرض کرد قربان تفصیل غریب در اقبال دیدم که هرگز فراموشم نمی‌شود . سوسمار الدوله — حالا که چنین است شرحش را بگو . کلانتر — قربان همگی حق حضرت والا هم که گرسنگی ندیده‌اید و دست و پایتان در زیر سنگ [illegible] قلیان کشیده هم تاب شنیدنش را ندارید . سوسمار الدوله — البته بگو ببینم که چه دیده‌ای آدم کشتن [illegible] که چیز تازه [illegible] نخواهد . کلانتر — قربان وقتی در [illegible] آفتاب [illegible] بافرقه میگذشتم [illegible] خانه‌ها در بسته بوده [illegible] هم ویران و صاحب [illegible] افتاده گویا در آن قلعه [illegible] منزل نداشت و صدای [illegible] شنیده [illegible] دیدم که آیا مردم این قلعه [illegible] بیرون شهر برای [illegible] اموات رفته‌اند دقیقه چند متحیر ایستاده و ناگاه [illegible] دیدم که از خرابه بدر آمده [illegible] چیزی می‌جست و در کیسه [illegible] میکشید [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] گفت من [illegible]

که از بیابان سگی بیابد عیوضعلی شوهرم گفت بابا برویم بلکه
از بازار [illegible] چقدر بابا [illegible] برایت بخرم چون از آتش ظلم زهرمار آلوده
[illegible] را بیشتر نگیر بازهم نباید این کربلائی او دست رقیه را گرفته
از خانه بیرون رفت من هم آنگاه بطرف مطبخ خانه رفتم که شاید
گوشت و پوستی یا جگر و قلوه یا خون گوسفندی تحصیل نمایم تا لقمه
[illegible] مطبخ خانه از [illegible] عقب آنکه فرصت بمن نداد [illegible]
و التماس میکردم [illegible] گوسفند [illegible]
خورده بمن داد [illegible] غذای [illegible] خون گوسفند بود
الا خبر [illegible] از هیچ جا [illegible] مرض اسهال خونی گرفتار شده
و صرف مرگ و هلاک است [illegible] که نه نه بزنم میگفت
[illegible] اگر [illegible] آب گرم [illegible] با اسهال [illegible]
معالجه میشود برای این [illegible] که هسته خرما جمع نمایم [illegible]
بشود چون غذا [illegible] جمع کرده خورده [illegible] است
که شوهرم با رقیه بخانه برگشته و از [illegible]
است اگر [illegible] برایم بیاید که شوهر [illegible]
طفلکم [illegible] بلکه [illegible]
این [illegible] برایت [illegible] بحسین [illegible] آدم [illegible]
[illegible] برای این [illegible]
[illegible]
[illegible] با سگ [illegible]

از دهان [illegible] خرابه برگشت [illegible] رفته [illegible] و دست
[illegible] خرابه [illegible] برخاسته [illegible]
[illegible] که [illegible] بعد از آنکه [illegible]
خرابه [illegible] اطاق خرابه که طرف مشرق بود [illegible]
[illegible] شفق که از طرف مغرب [illegible]
[illegible] گوشه اطاق [illegible] دیگری بزرگ [illegible] دیدم
که [illegible] مشغول [illegible] از [illegible] عباس [illegible]
[illegible] که [illegible] خلاصه [illegible] خرابه بیرون
[illegible] که همیشه [illegible]
[illegible] خانه خرابه [illegible] که [illegible]
[illegible] معلوم [illegible] این [illegible] قریب [illegible] خانه رفته [illegible]
[illegible] که بخانه [illegible] برگردم
برگشته دیدم [illegible] مشغول آب گرم کردن برای [illegible]
[illegible] که [illegible] خرابه [illegible]
[illegible] آشنائی [illegible]
[illegible] کربلائی [illegible] است [illegible]
[illegible] این [illegible] ظلم [illegible]
[illegible] مقدس [illegible]
[illegible] است اگر [illegible] ضعف [illegible]
بیرون [illegible] خانه خرابه [illegible]

در دفعه سوم از توی صفه آواز شخص برآمد که کیستی و چه میخواهی
جواب دادم کربلائی ام کلثوم و ترا میخواهم شخص کربلائی هم با من
همراه است چراغت را روشن نما که [illegible]
گفت چراغ افتاده [illegible] بهوای صدای من آمده در لب صفه نشسته
تا چراغ بیاورم [illegible] رفتیم و در لب صفه نشستیم بعد از نیم
ساعت جستجو کرده چراغی از جای [illegible] که بیرون گرد و خاک بود
آورده [illegible] داد که فتیله [illegible] روغن دارد پس آتش را پف کرده آن
چراغ را افروخت در روشنی چراغ زن بیوه را دیدم که
مشغول کندن [illegible] پارچه پوست گوسفندی هستند پرسیدم
مادر چه میکنید گفت کربلائی بدانکه امروز شوهرم محض [illegible]
بیرون خانه رفته وقت ظهر [illegible] جگر با این تکه پوست آورده
جای [illegible] جگر را [illegible] خوردیم این پارچه پوست را در
آب جوشانیده [illegible] که شام امشب بچه ها [illegible]
نمایند بر من چه حالت دست داد که نمیتوانم آن حال و آن
حالت را بنویسم با عجله تمام آن پیر مرد با چراغ روشن و ام کلثوم
را [illegible] برداشته [illegible] شدیم باز دیدم همان سگ ها
در آن اطاق مشغول خوردن آن مردگان است الغرض من و
مشهدی قربانعلی [illegible] بالای [illegible] رفته چراغ [illegible] را
روشن کرده دیدیم مرد پیری افتاده و طفل را در آغوش گرفته
او را با دست [illegible] دیدیم دختری [illegible] هفت ساله [illegible]

پیراهن کهنه [illegible] را بیرون [illegible] خفه شده دیدیم و [illegible] یک [illegible]
سگ خورده و بود افتاده مرده قبای کهنه به پیراهن روی بدن
پوسیده و دو دست آن پیراهن کهنه نیز بگردن دختر بسته
[illegible] داده که خودش خفه گشته من و مشهدی قربانعلی
در حین تفتیش و تماشا [illegible] و حیرت بودیم که از عقب سر ما ام
کلثوم را [illegible] رسید و چون چشمانش برای تماشا افتاده هر دو بیکدفعه
صیحه و فریاد [illegible] وای خواهر وای شوهرم [illegible]
غش کرده [illegible] بعد [illegible] معلوم شد این کشته کربلائی
[illegible] و آن دختر [illegible] است [illegible] و در حال
جان [illegible] از خود بیخود شدم چون بخود آمدم
پیراهن حسین [illegible] دیدم که [illegible]
این قصه [illegible] از چشمانش [illegible] میکرد [illegible] بدست من
داد که این [illegible] در گوشه این اطاق دیدم ببینید چه نوشته
چون بیک نظر کردم [illegible] سطر [illegible] نوشته بود .
ای [illegible] ای خدا [illegible] خانه ما را
خراب کرده [illegible] خانه ات را خراب کند [illegible] کرده [illegible]
[illegible] نکرده [illegible]
[illegible] که [illegible] است نان نخورده ام و طفلم از گرسنگی خفه کرده
طاقت ندارم [illegible] خفه اش کردم که آسوده شود [illegible]
نتوانست [illegible] خودم را نیز خفه کردم [illegible] —

[illegible]

کلانتر ــ روضه خوانی بس است من از تو استغفار قصه اینها را
نخواهم تو برایم روضه ام کلثوم و رقیه و مرثیه کربلا و حضرت جعفر را
مخوان خوب بگو ببینم اقساط دیوان طهران چطور فرستاده میشود
و تحویلخانه را چه باید کرد و بکه باید داد . کلانتر ــ قربان عمل
دولا بازی دیوان اعلی فقط تحویلخانه است اگر تحویلدار
کهنه کار و کهنه کار و زرنگ و ناپاک باشد در سالی بجای تومان ‌ کهنه کار
عمل را با بیداد بنماید و بیشکش حضرت والا و مصارف خود را هم بجنبه
در میآورد . سبحان الله ده دولان عجب ــ کلانتر وجه مالیاتیکه
از بلوکات آورده و تحویل تحویلدار نمایند و او هم همان وجه را بطور
فقط بطهران میفرستد نابت هیچ [illegible] در تحویلخانه میماند دیگر
بجای هزار تومان هم دخل از کجا مگر اینکه در این هیچ [illegible] در تحویلخانه
بزاید . کلانتر ــ قربان تمام خانوادهای اینشهر جمیع اعیان
و اکابر سرهنگ و سرتیپ و ضباط و عمال خانه خراب و گدا شده تحویلدار
تحویلخانه اند و همه مقروض و تنزیل بده او و در اینبلده کم کسی است
که از بابت تنزیل پولی بکیسه تحویلدار نرفته و هر سال مبلغی تحویلخانه
نداده باشد ــ آن کیست که اینها را از نظر دور داشته است .

تحویلخانه ما نخ اینها است و آن هیچ دیوان و نان رعیت احتکار
میشود و در این نقد دیوان و مال مردمان و اعتبار و اختیار مال را برد
و عرض و ناموس مردم تا با در دست تحویلدار است [illegible]
[illegible] . سبحان الله ده ــ کلانتر در نقد و ابار صحیح [illegible]

که نان و جان مردمان در دست اینها دایر بود . اما مسئله تحویلخانه را
باید امتحانم بنمایم چراکه در دست تحویلدار کار [illegible] بیست پول
بود و داده و او نیز فقط آن پول را بطهران میفرستد . کلانتر ــ
قربان هیچ نیست فلان ضابط که فرد اعامل [illegible] و کیل شود تا چه
هزار تومان لازم دارد بیشکش حضرت والا [illegible] در دست هم سیصد تومان
مصارف متفرقه دیگر نوکری خرج باشی [illegible] پیشخدمت باشی فراش باشی و
سرویات ایندار باشی [illegible] باشی [illegible] باشی ناظر [illegible] باشی
[illegible] باشی [illegible] باشی [illegible] باشی [illegible]
[illegible] باشی باشی باشی .

[illegible] ــ کلانتر اینقدر فلان باشی بهمان
باشی گفت و شمرد که خودش خسته و من مانده و مغز حضرت والا
بطاقت شد و گفت بس است دیگر اینها را [illegible] . کلانتر ــ
حضرت والا علاج در خانه اشرار استحقاق تومان صاحب باید و وقت
تومان [illegible] مخارج خود از [illegible] [illegible]
کهنه شکسته و نوکران لات و لوت گرسنه و اسباب ابتدایی و
نقل و منقل گرفته تا فانوس باید [illegible] که همه حقیر و [illegible]
و مصارف لازم دارد . خوبست این هزار تومان را کسی جز تحویلدار
از قرار ماهی [illegible] تنزیل کسی دیگر بجز ضابط خان [illegible]
ضابط خان هم [illegible] و [illegible] از [illegible]
و [illegible] در [illegible] صحیح [illegible]

دو سفینه در جزیره و کیسه و اشتقاق بکار میبرد . هزار تومان
قحط اول را که از اضافهٔ تحویلخانه میفرستد بیوک خان تحویلدار
هزار تومان را گرفته صورت حساب از این قرار برای حفظ خان
ضابط میفرستد . از بابت حق الحکومه قحط اول دویست تومان
و مستمری اجزا میرزا عبدالله از قحط اول چهار تومان . از بابت تنزل
دو ماهه هزار تومان یکصد تومان . از بابت سورسات تحویلخانه
۲۵ تومان . از بابت صرف برات تجارت ۱۰ تومان . از بابت تفاوت
تسعیر جنس ۱۱ تومان . از بابت پول تلف ۵ تومان . الباقی پانصد
تومان از بابت قحط اول در کیک توسط فرستاده عالیجاه ساعت
همراه مقرب الخضرت الخاقانیه واصل شد فی تاریخ فلان . المبلغ سیاد
خان . الحقیقت و الا بالاتر ظلم و بیداد و ستم و بعدی که حفظ خان
بر رعیت گرسنه کرده و از خرابه در کیک هزار تومان چه نقد
و چه برات وصول نموده و فرستاده باز از قحط پانصد تومان باقی
است . باو دیگر از نوروز گذشته بیوک خان تحویلدار صورت
سیاهه حکومت داده که دو هزار تومان از قحط بلوک خرابان
و خیرات تومان . از قحط قصبه بزرگان ده هزار تومان . قحط
دشت خاوستان ، خیرات تومان بحق اهل در رو و تولات آنجا
زیر افتاده تکلیف چیست . حکومت حفظ خان مثل سنه ماضی
و رستان بکم افتاده ابوابوار باقی و اقامه خرجه جمع دار باقی رها نموده
تمره حساب را ماهی بنماید که از حفظ خان ضابط و امثال مثل بیک

در کیک و سرکی بیک با خبر و برخه خوشحال عامل فلان ویران اتفاق
می افتاده را وصول نماید . و این مأمورین هرچه مدت اقامتشان
طول بکشد از قرار روزی ده تومان بخود تومان سه تومان برحسب
شأن ایشان خرج جیب یک قرابه شراب یکرامی بره و ده قطعه
جوجه برای کباب دو من مرغ یکمن روغن یک خروار هیمه دو من
آرد ، صد دانه تخم مرغ ، چهار مثقال زعفران ، یکمن قند ، بیست
مثقال چای برای قلیان سفره وصف جای ، قهوه مامور دیوان
همه روزه از رعیت گرسنهٔ بیچاره ضابط آنچه خرابه توسط
باکار در یافت میدارد ، روز آخر هم بعد از دویست تومان تعارف
از رعیت گرفتن دو سه بیست نفر را داغ و درفش کردن و خانه فروشی
و لحاف و دوشک فروختن ضابط را برداشته از برای بقیه بشیر میآورد .
این ضابط حفظ که خانهٔ خود در غیبت را خراب نموده بیرون میدود
دیگر دنیای جرخش عیش هم چرا که عامل دیوان در نزد مردم
بشیر بعد یکمرده اعتبار ندارد آخر تاجار اسباب خانهٔ خود
و نقره از کلو بند و دست بند و گوشواره و خلخال زنش را با قباله
خانه وکیل با جنگلی نزد بیوک خان تحویلدار گرو داده از قرار هر
تومان یکصد دینار تنزیل قرض نموده باقی دیوان را پرداخته مانند گرگ
گرسنه عمل ضابطی خویش بر میگردد و آتش ظلمی بر میافروزد که
خاموش شدنی و فرو نشستنی نیست حالیه مردم ستوه آمده و از
از حکومت شکایت نمایند اما اگر با کفایت باشد حاکم با جمع دارائی

و بعضی اوقات از مردم جریمه و جرم میگیرد که صدا از احدی در
نیاید و کسی از او شکایت نمیکند . اما اگر قدری تو جرح و ملاحظه کرده
باشد از بیرون قریه مردم را غفلتاً دستاورده حاکم را مجبور برعزل خویش
میسازند . خلاصه زن میرزا خان ضابط رعیت نداراباد در زمان
حکومت شوهرش را که وقتی در بنه دوزی را گرفته بود که تو از
کاه دان دیوان دو من کاه برای خوراک زمستان بره خویش دزدیده
باید بیست تومان جریمه بدهی تا عبرت دیگران
شود هر قدر آن بیچاره داد و فریاد و التماس کرد و استکنک تنگ قرار
خورده انواع بلا را برسر آورده زیاده از ده تومان از عهده اش
بیرون نیامد . بالاخره از او پرسیده بود راست بگو چرا گفته بود
کربلائی محمد بنه دوز همسایه کربلائی علی قصاب است اگر این سرّ
واشکنه را درباره من بداند شاید دلش بسوزد و برای خلاصی من
چیزی بنماید . بالاخره پرسیده بود که در باب کربلائی علی قصاب
خاطرها است جواب داده بود نسبت بمن بادشاه است هر چه دارم
که شصت تومان جمع کرده میخواهد گوسفند بخرد . بالاخره میگوید که
علی بنه دوز اگر میخواهی خلاص شوی در حضور زن میرزا خان
ضابط حقیقت را بگو کربلائی علی قصاب درست از کار و بار من
اطلاع دارد استفسار دارد با حیثیت با من که ترا خلاص کنم . بالاخره بنه
دوز با حیثیت زن میرزا خان برده و حرامزاده تفصیل شصت تومان آماده
کربلائی علی قصاب را عرض میکند . زن میرزا خان سری تکان داده

که و بنه دوز همسایه ایست و باید از کار و بارش خبر داشته
از او بگیرم . بالاخره میگوید من دست آویز خوبی از برای جریمه
علی قصاب جسته ام گذشته از اینکه همسایه و هم اسم این بنه دوز
است از کار و بارش هم خوب باخبر است . با حقیقت را این
بنه دوز را طلبیده و از او پرسید چرا دزدی نموده و از جواب
خرج بنماید . خلاصه الحضرت والا زن میرزا خان بنه دوز را
طلبیده و بطور تفتیش بدو میگوید بدبخت چرا از کاه دان
دیوان کاه دزدیده . بنه دوز میگوید سرکار آقا و همه و با همه
من دزد نیستم از همه همسایگانم خصوص کربلائی علی قصاب که هیچ
از کار و بار من سیر و معقول من با خبر و اطلاع هست بپرسید .
زن میرزا خان علی قصاب را طلبیده و از او میپرسد تو از کار و بار
این بنه دوز با خبری و او را میشناسی جواب میدهد علی او همسایه
من است از کار و بارش با خبرم و او را میشناسم . زن میرزا خان
میگوید این دزد دیگری را هم بگیرید که شریک دزد اول از کار و
با خبر است شصت تومان آماده اش را گرفته طمع زن میرزا خان
راحتی بیچاره نمانده و چهل تومان دیگر میطلبد بیچاره قصاب هیچ
قسم میخورد و فریاد و داد میکند که نداشتم کسی از او نشنود آخر
کار بداغ کردن کشیده پاهای آن بیچاره را حکم بسته در روی آتش
زغال نه مانند سیخ کباب گذاشته و باد دهند و آن بیچاره را بطور
بیهوش کرده اند که شاید چهل تومان نیز از او وصول شود .

زن میرزاخان سرمست بربالای سر قصاب نعش زده ایستاده که
کی بلاشد قصاب شما رعیت [illegible] میخواهد بچشد و
پرواز میکند و میخواهد کشته کباب شراب نیاید است من شراب
نوشیده و کباب میخواهم [illegible] باشد پای قصاب باشد چه تفاوت
دارد شعر گوشتش . حالا من [illegible] شیرکباب آرزو کنم . حضرت
والاجمع نموده در زمان حکومت زهرمار الدوله [illegible]
با جوجت شب [illegible] رفته بودم زهرمار الدوله [illegible] حکومت
نشسته مشغول بکشیدن قلیان [illegible] شب بود که ناگهان
فریاد و فغان بزرگ برخاست بیست نفر رعیت [illegible] آباد
زنجیر [illegible] کنان آمده در برابر چشم زهرمار الدوله [illegible]
نهاده اند دست زن میرزاخان در وقت شیون و فغان [illegible]
نموده که اینک [illegible] آتش [illegible]
[illegible] آمده [illegible] زهرمار الدوله [illegible] این قصاب
است که [illegible] و جرم و تقصیر [illegible]
جریمه [illegible] تومان [illegible]
[illegible]
[illegible] زن میرزاخان [illegible]
[illegible] آباد [illegible] . زهرمار الدوله
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible] . حضرت والاول
زهرمار الدوله که [illegible]
[illegible] زن میرزاخان [illegible]
[illegible] زن میرزاخان [illegible]
من [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] . زهرمار الدوله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] زن میرزاخان [illegible]
[illegible] زهرمار الدوله که حکم کرد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] زن میرزاخان [illegible]
[illegible] حکومت [illegible]
[illegible]
[illegible]

میدهند خوب است . سوسمارالدوله — کلاه نمد راست میگوئی
دو دفعه از حرفهای تو را نفهمیدم یکی آنکه مال دیوان را دیگری بخورد
و از دیگری بگیرند . دیگری عداوت تو در حق دین میرزا خان چیست .
کلاه نمد — اما مالیات دیوان بجهة اینکه حضرت والا اعمال و عمال
را میدانند هر یک از پادشاهان ایران قرار ناحق و بدعت بیداد
و ماتم گذارده‌اند که الآن مستمر و پایدار شده است . مثلا
از زمان چنگیزخان در ایران قرار گرفته مالیات از این میرزا نیست
که تمام رعایا را مال دیوان کفیل و ضامن یکدیگر کند هرگاه
مال دیوان بر ذمه کسی باشد و فرار کند یا مفلس گردد از قوم و خویش
و کس و کار او خواهند گرفت . اگر آنها نباشند یا چیزی نداشته
باشند از همسایه و محله تا از شهر و مردم میتوانند
دریافت کرد این مال دیوان را مانند تاوان مردگان میدانند که در شریعت
اسلام واجب کفائی است و بر همه مسلمان غسل و کفن و دفن
میت واجب است هر که میخواهد باشد . سوسمارالدوله —
فلان ضابط یا عامل بدون سرشته مال دیوان را بخورد باید از
دیگری در آورد . این چه قرار و قانون است که تو میگوئی
یکی بخورد دیگری بدهد این هرگز نمیشود ظلم و بیانصافی از این
بالاتر نمیشود . کلاه نمد — قربان چطور نمیشود واجب کفائی تمام
احکام شریعت با همین منوال است من واجبات دیگری
از طرف تو میگیرم که در ایران برای مردگان

بخورند و غیره و غیره مگر غیر از این است خانه [illegible] را نمود
از برای مرحوم بوریش سقا ابن میرزا که در مدت عمرش هرگز
نخورده و شاید یکصد تومان بود به آغا رفته خود سال نان و سبزه
و ده پنج سیر نان میخرید بهتر از اینکه جناب ضابطه العلماء یکشب
اجاره تمام با هیچ معادل دو کرور تومان مظالم حق بیابد که بگردن
سقا ابن میرزا بود بجهت تومان مصالحه نمود و همان مبلغ را دست
بدست نموده یا آخرالامر خود ضابطه العلماء تملک کرده دو کرور حق
مسلمانان را از او ساقط ساخت . حضرت والا دولت حق ده
تابع شریعت و میتوانند ضابطه العلماء خدا نشناس دو کرور مظالم و
حقوق ناس را که بر ذمه سقا ابن میرزا است بمبلغ صد تومان
مصالحه نماید و بنویسد که دیگر احدی را بر آن مرحوم حقی نیست
حضرت والا هم حقوق دیوانرا که از فلان ضابط میخواهند میتوانند
از فلان ملاک بدون سرشته بگیرید و نوشته بدهید که دیگر از حقوق
دیوان هیچ دینار بر ذمه فلان ضابط نیست . سوسمارالدوله
باباه وای خفه و چاقیان . کلاه نمد شنیده بودم حاکم بلخ مقصر شد
مفلس سیاست امر داد که شیخی [illegible] بند و گفته که این شیخ
بزرگ بعوض فلان نمیرد گفت در شهر گردید هر که را دیدند
که شیخ بعوض نیست میرود بعد بطالب [illegible] دریا بند و قانون بلخ را
از تو میشنوم — گفته کرد و بلخ با شکوه [illegible] نمیگردید
کلاه نمد — قربان اگر غیر از این قانون رفتار فرمائید باید دیوان

بار نشود و خود حضرت والا هم صد هزار تومان باقی‌دار خواهند
شد . سوم حکام این مملکت اینست که مرخصی ایلات شاهسون را از ایل
بغیرت تو میگیرند و کوه گیلویه کارستان را از دشت بیابان
ز میکنند به تفرقه ما یا ده خرابیان را از جمعیت قصبه کردستان
دریافت و برد نمایند . مثل دزدی است — سوختم مرگ نزدیکیو
است . سوسیال دمکرات — کلانتر تو هم مثل ملا و دید آخوندان
آیا ذره الزامیستی هستی یا نه . کلانتر — قربان خدا نکند من
مثل ملا و نه آخوندان در کار شرع از هم مداخله داشته باشم چرا
که در خانه دیوان هم مال و جان مردمان در خطر است اما در
خانه شرع هم جان هم ایمان هم خانمان هم ناموس زیرا که اگر بیدین
را معطل بخواهند حکم بکفر کسی بکنند دیگران بیایند و مالک هیچ چیز نیست
مالش مباح نفسش باطل حرام خونش هدر است . سوسیال دمکرات
باشند — کلانتر مقصود من از ذره الزامیستی نه شرع و عرف
بود بلکه حل کنید و تکلیف مسئله نظام و سربازی این مملکت است [illegible]
که میدانی یا نه . کلانتر — اگرچه مجرد اطوع ندارم اما با اجمال
میدانم که چون قوچ خان لنگر توپچی باشی هر سال از بابت سه فوج
با نفر سوار این مملکت سی هزار تومان تعارف در حق اسکرت باید
حکومت بدهد . سوسیال دمکرات — کلانتر دیوان اینها سی هزار
تومان بر بابت سواران اینها مواجب و جیره میدهد حقوق میشود که از
سه فوج و پانصد سوار سی هزار تومان مداخل ببرند . کلانتر —

قربان فرمایش حضرت والا صحیح است آیا این مداخل فوج نه تنها
جان خوردن جیره و مواجب آنان است — هزار نکته باریکتر مو اینجاست
سوسیال دمکرات — من خوب میدانم که سربازان و سواران ایران نه باید
جیره و مواجب دارد که نه دولت توقع خدمت و جانفشانی از سربازان
و نوکر نظامی دارد نه آنان چشم جیره و مواجب از دولت .
[illegible] — خوب میگویید — توقع خدمت از کسی داشته باش که توقع
خدمت از تو داشته باشد . کلانتر — حضرت والا [illegible] کان —
قربان جان نثار که عرض نمود مسئله نه تنها جان خوردن نه از
جیره و مواجب نوکر نظام است حرف در جای دیگر است مداخل
یکفوج سرباز از سه دو شش کاخ بیشتر است . سوسیال دمکرات —
خوب فهمیدم چه میگوئی چرا قربان . کلانتر — ما لا عرض میکنم که
ما بهای مداخل نوکر نظامی از چه قبیل است . اولا ما و ایکه فوج
و سواره و مرخص خانه است جیره و مواجب است و افواج و سواره
این دیار تمام سال مرخص خانه اند مگر سیصد نفر سرباز که از برای قراولخانه
[illegible] نگاه داری میکنند و باقی آن از قرار [illegible] مواجب را میگیرند
[illegible] مواجب و جیره میدهند و باید سرباز قراولخانه
[illegible] سنگ آوردن خاک بردن و خشت کردن [illegible]
[illegible] حکومت و خانه سرهنگ و سرتیب را بجا آورند
[illegible] سعید [illegible] از قرار [illegible]
[illegible] سربازان داشتن هم [illegible] است . سوسیال دمکرات —

شده این علاوه برای ما ضرر نداره چرا که در این شهر تومن نان
نقره ارزان قیمت دارد. والتی حاکم باید تمام غله را که ارگ حکومت را
از دهات اطراف شهر نان و قوت بگیرد دولت بعوض [illegible] سیصد
نفر سرباز جیره و مواجب مفت بدهیم. کلانتر — قپان در مسئله
گرانی نان اداره دولت تدبیر خوبی برای اینکار نموده هرچه گندم
و غله به خرده   دیگر آن که [illegible] آورده [illegible] کرایه
و خرجی داده [illegible] داخل [illegible] نموده که سرباز [illegible]
آن شده و باخود [illegible] از [illegible] تعمیر نماید. سرهنگ [illegible] —
این باب بسیار خوب عمل شد. کلانتر — قپان باعث تومان [illegible]
است که هر سال از [illegible] سرباز حاکم و صاحب منصب گرفته [illegible]
[illegible] باید [illegible] الا [illegible] باید از هر سرباز و سوار
[illegible] تومان [illegible] و [illegible] تومان میشود. دیگر از [illegible]
عسکر [illegible] که حاکم حکم کند فوج سرحد [illegible] گرمسیر
برود و فوج گرمسیر [illegible] سرحد باید بیاید [illegible] حکم [illegible]
که هر سرباز صاحب [illegible] تومان [illegible] بدهد [illegible]
[illegible] سرحد [illegible] سال [illegible]
[illegible] تومان [illegible] دوهزار تومان
حکومت داد. دیگر از مداخل سرباز و سوار مسئله سرباز بگیری
است که این [illegible] است [illegible]
که حکومت [illegible] ایران [illegible] که باید سرباز و سوار

سرحد
[illegible] گرمان
[illegible]
سرحد میگیرند

این مملکت تعدیل بشود. [illegible] شهر [illegible] هر که ام [illegible]
[illegible] تومان [illegible] سرباز [illegible]
گرفته اخراج [illegible] فوج [illegible] سوار دو هزار تومان
[illegible] گرفت [illegible] سرباز [illegible]
دیگر از مداخل حکومت سرباز گرفتن از بلوکات و سوار از ایلات
است که حکم میشود [illegible] بلوکات و ایلات [illegible]
که [illegible] حکم دیوان [illegible] نفر سرباز [illegible] نفر سوار
[illegible] فوج سرباز [illegible] سوار [illegible] از بلوکات و ایلات
گرفت [illegible] حکم [illegible] است [illegible]
[illegible] باید [illegible] سرباز گرفت.
[illegible] باید [illegible] ارباب [illegible]
[illegible] است [illegible] سرباز
[illegible] باید سرباز و سوار
[illegible]
[illegible]
[illegible] سرباز [illegible] سرهنگ [illegible] —
کلانتر [illegible] اصطلاحات
[illegible] ارباب [illegible]
کرده [illegible] سرباز [illegible] کلانتر — قپان [illegible]
اصطلاحات [illegible] گرفتن [illegible]

خر کرم غل کردن. کو خفه از دیدن. پنج کباب، شیرینی‌ها که گرفتن،
شاهد پایش سفید آوردن (۱). مقصود جان نثار آن بود که اقرار [illegible]
چران آخر، ملوک با ارباب برای جایش از سربازی معادل
سه صد تومان تمام گرفت الوقت او را معاف دارند. حضرت
والا تصور فرمایند از هر ارباب صد تومان هم بگیرند جمع می‌شود.
خلاصه نوکرها الحمد لله دیگر سرباز، سوار بگو همه خرسواری غریب
کردند. حقیقتاً اینها [illegible] تومان مداخل بود [illegible] دیگر نوشیدنی
و [illegible] و سرهنگ و سرتیپ، مشرف، ضابط و [illegible] و غیره گرفتند
که از تمام مبلغ خطیری بشد. عمده مداخل نظامی حکومت قرار این چنین
عهده آفرین است که ما را عرض خواهیم نمود و از حضور مبارک عرض
خواهد شد. سبحان الله و [illegible] — کلانتر عین خسته شده [illegible].
کلانتر — خیر خیر قربان خسته نشده ام اما بسیار [illegible] در مرحله
در حضور حضرت والا فرموده اند [illegible]. سبحان الله و [illegible] —
من هرگز از کار [illegible] که [illegible] داشته باشد خسته، کسل نیستم [illegible]
مداخل عمده ما از فوج و سوار کدام است. کلانتر — قربان عمده
مداخل فوج در عزل و نصب و درجه و نشان گرفتن صاحب منصب است

(۱) از جمله این اصطلاحات شاهد [illegible] است که [illegible]
در [illegible] است.

خلاصه مشهور است می‌گویند. [illegible] که [illegible] است.
خود حضرت والا بهتر از همه کس می‌دانند که درجه و رتبه و نصب نشان
و منصب و امتیاز و ایران شرطش علم نظام و اطلاع یا از کتب حربیه
یا شهادت نامه بیرون آمدن یا خدمت بدولت نمودن یا استعداد
و قابلیت داشتن یا صاحب اسم و رسم بودن نیست. اگر چنین بود حضرت
والا درجه سرتیپی و نشان شیر و خورشید و لقب [illegible] برای
مشهدی [illegible] که از طهران فرستاده و [illegible]
بدون مطابقه و ملاحظه در حق اصحاب [illegible] فرمودند خلاصه الان
در [illegible] استاد زین العابدین [illegible] سرتیپ اول و دارای لقب
[illegible] و نشان شیر و خورشید است. و کربلائی [illegible]
سر [illegible] و دارای لقب [illegible] و نشان شیر و خورشید و حمایل سبز
دارا است. و مشهدی [illegible] سرتیپ اول صاحب نشان
شیر و خورشید است با نقد تومان [illegible] لقب [illegible]
[illegible]. [illegible] سرتیپ و سرهنگی [illegible]
از [illegible] شاهزاده طهران بیشتر است.

[illegible] — از شنیدن حضرت والا عبارت
[illegible] شاهزاده طهران [illegible]
[illegible] بکلانتر فرمود که [illegible]
[illegible] که هر کس [illegible]
[illegible] سر [illegible]

از اطراف ریخته و کلاه ترا گرفتند . در اینوقت من حضرت والا را
بجلال الدوله ادیب السلطنه عرض کردم که پادشاهان عجم تاجشان
و اقالیم کیان تضرع نمودم که از خون کلاه تو بگذرند . کلاه ترا چه
کار خواهند داشت بشوخی . بیخویش از عقب کلاه سرگشته خورد
گردید خانه را یکسر تاراج کردند و هزار تومان جریمه دادند و وقت
دوزیس ازان دور شتافته دو سیاه مستقر گردید . از
افزون بعد هیچ این عادت را شعرام من بعد بتهٔ لاجیه تقطیع
شد .

بجهت ادله — هرگاه بخواهم شرح حکومات ظالمه و
مستبدیه و ظلمهای بی حد و اندازهٔ ایران را بنویسم — مثنوی هفتاد من کاغذ شود
افلاطون اعدا باید تمام خطابه های خویش فریاد میکنند که ای برای
تمام ملل وحشی را هم پای بازهم در معیشت و حکومت و معاشرتشان
قاعده و قانون و نظام دیده ام حتی وحشیان اوایل امریکا و بیابانهای
افریقا و بیابان نشینان سیبریا . لکن از برای ملت شریف ایران ابدا
قاعده و قانون و قراری در حکومت و سلطنت ایشان ندیده ام -
مطلق که در خط نظامنامه یک بند قانون در دو قسم نوشته
نشده است . ابدا حد و پایه و درجه و رتبت از برای ظلم و تعدی
آن مملکت نیست محروم آن ملت مظلوم و چاره نمانده خدا میداند چگونه
تا حال اسم آنان باقی مانده و خیلی عجب است که تاکنون ملت
ایران بکلی از صفحهٔ جهان معدوم و نابود نشده اند و باز مانده

آنجاهای زمین بابل و مصر و سرم از زمان قدیم حکایت میکنند .
بنده عرض میکنم هر که گفته است در ایران درجه و میزان و قانون
حدی از برای دولت و حکومت نیست نداسته گفته درجه ظلم ظالم
در حق مظلوم و پایه ستم حاکم درباره محکوم بقدر حد قوت و قدرت حاکم
است هر قدر ممکن باشد و بتوانند در حق رعیت ظلم نمایند و هرچه بکنند
نتوانسته نه اینکه نخواسته است و بقوت طاقت و تحمل مظلوم و محکوم
مشروط بوده و نیست و هیچ درد بارهٔ او قانونی نداده که گفته ملت
ایران از جهان نابود شده است از یکصد چون ایرانی از قدم و توانا
و جانداری و بقا امید چنین جانورهای بهوت احق برتباهیه
شرف و ناموس در دنیا نه ایران بیشتر نیست اگر قدیمی که اگر
این ملک است و این روزگار تا بیست سال دیگر امتداد یابد و منقضی ماند
زیرا که موافق استاستیکی هر سال یکصد هزار نفر از اهالی ایران
از جور حکام ظالم جلای وطن نموده بمملکت خارجه میروند و در بدر
بیابانها و هلاکت و اعوجاج میگردند تا همه این همچو سنگ‌سنگان را و
نفقان دم سیاه و جالای بصره و بغداد سیاه و سوختگان آتش
آفتاب جزیرة العرب و مجاورین کربلا و نجف و پراکنده های پرکنده های
هند و مجوس ساکنان خطه مصر و خرگاهیان استانبول و ... ها و ... فارج
کرده‌اند تا در کنار ناحیه‌های پارسی اند که ما سوختم دستی
جدا دم کرده زمین شده دشت و بیابانها پر نموده اند و یکصد هزار نفر
برگ فوق العاده از مرض اینکه در درد کثرت (   ) با عیالجه

و دوای بیماری او را علاج و استقامت دیگر که در تمام عالم فقط ایران معالجه
می‌شود و باز از آن تلف میشوند و عجب تر اینکه اکثر اطبای ما [illegible] و واجب
جام هفت قل هو الله و تربت سید الشهدا هم فایده نکرده و
نیکه بجای هزار نفر هم زیر اشکنجه [illegible] اسکنک دو ساعت
[illegible] دست و پا [illegible] کان و با توپ و تفنگ [illegible]
[illegible] و سوختن در [illegible] داغ در [illegible]
و تفنگ [illegible] کشتن [illegible] و [illegible]
کردن [illegible] قتل [illegible] ایران تلف میشود . [illegible]
[illegible] نفوس ایران از طرفی [illegible] و [illegible] زبان
که [illegible] و [illegible] و عقاید [illegible]
[illegible] است که ایران از گورستان و شهرستان [illegible] گورستان
نموده است .

[illegible] از جمله [illegible]
[illegible] عبارات [illegible] و [illegible]
و [illegible] و [illegible] زیرا که اخلاق و عادات
و رسوم و اعتقادات و احکام و قواعد و علوم و معارف دینی [illegible]
ایران چنانچه [illegible] باید در [illegible] و [illegible] شده است
و [illegible] اخلاق [illegible] واقع در این صحایف [illegible]
دیگر اگر [illegible] با سجع و قافیه و کلمات [illegible]
سهل است زیرا که [illegible]

چنانچه الآن در اغلب [illegible] فرنگستان [illegible] کوشش دارند
که عبارات و کلمات و اصطلاحات خویش را ساده و خوش و عام فهم بنویسند
تا اینکه اگر بدست عوام و عالی و ادانی افتد بخوانند و بتوانند
بفهمند و از آن بهره برده باشند [illegible] که چنان
[illegible] آتش ظلم و ستم آن زبان ایران و ایرانیان را خراب و ویران
کرده و اساس هستی و ریشه درخت [illegible] که زبان ساده
ایرانی و زبان شیرین کتابهای ان الفاظ و کلمات دلنشین بوده و آن
سوخت و فصاحت زبان و [illegible] از میان رفته و در عوض آن
الفاظ غلیظ و کلمات مغلقه و عبارات معمای عربیه [illegible]
تازی اسباب شرف و افتخار و مصداق فضل و مایه اشتهار و امتیاز
شده که یک سطر از آن هیچ عقل [illegible] بدون [illegible]
خواننده و بعد از خواندن [illegible] مقصود و مطلب نویسنده و گوینده را
نفهمد مگر اینکه قرینه خارجی در دست باشد . مثل اینکه [illegible]
[illegible] شرح مفصل نگاشته و بعد از
برای شرح عبارات شرح خود [illegible] مرقوم داشته [illegible]
[illegible] نوشته و [illegible]
[illegible] معلوم نمیشود که چه گفته و چه کرده است . [illegible]
که [illegible] عربیه یا [illegible] است که
[illegible] عبارت دو قسم احتمال میرود [illegible]
[illegible] باید از قرینه خارجی [illegible] که [illegible]

افراط در قرآن و قرائت را قبیل پیدا شده چون که هم زبان
مشکل است ساده و طبیعی نیست و تمام حروف ناکی است و
محتاج باعراب نادرست بد نیز که حروف صوتیه ندارد و
تحصیل آن بسیار مشکل است بخصوص از برای اهالی ایران که بعد از
سی سال خواندن عربی باز دو سطر را آشکارا ترجمه نتوانند مانکه
حضرت صادق که خودش عرب بوده فرماید ان القرآن سبعین
بطناً الی سبعة ابطن پس ما ایرانیها چه باید بگوئیم ـ فی‌الحقیقت راهی ندارد

اعتراض الکوک ـ بی عرض است که اساس زبان ما
وابستن زبان ما با قافیه زیاد است و هم بدون تحصیل و کتاب
میسر نمی‌شود است و طریق کتاب هم اکثر بلکه همه بسته بکار
بیا شد و بس. هر طفل که ترک نمود و بعد از گذشتن مدت امروز
زبان و الفاظ خودرا نمود و اسباب سهولت خواندن و نوشتن را
فراهم آورد و چاپخانه سهولت خط زبان فرانسه بدرجه رسیده
که در عرض بیست و چهار ساعت هر کس خواند حروف کوچک و بزرگ
الفبای را بخواند و در بیست و چهار روز بخوبی بدون غلط خواندن را
دست آورده بلکه نوشتن هم بدانند و خود فرانسویان وارد
زیاد دارند که فرانسوی زبان ما بسیار است و حروف زیاد در
نوشتن دارد که خوانده نمیشود و لاکن دوسته حرف بخصوص را
الی یکدیگر در مقام تکرار استعمال میشود و باید اصلاح شوند.
اما زبان مشکل فارسی اکنون ایران اگر طفل تحصیل نماید از

میسر نمی‌شود است که کسی عبارتی را عربی یا فارسی بنویسد یا بخواند که
غلط را اشتباه نماید در آن نباشد. دلیل این مدعی آنکه هنوز در عرب
یکنفر پیدا نشده که زبان مادری خودرا بی غلط بگوید یا بنویسد حتی
همین صرف و نحو که ترتیب که برای عربی نوشته شده تا اینجا علمای
ایران نوشته اند. از برین علمای جاهل فاتیک ایران که تاریخ
امروز یک کتاب صرف و نحو و قاعده و قانون و میزانی برای زبان فارسی
اصلاح خودشان ننوشته اند. دلیل دیگر آنکه فصیح گفتن اتقدر در
زبان عرب مشکل و دشوار است که هر فصیحی را ماهر میگفته اند و
فصاحت را معجزه دانسته اند تا در زمان رسول خدا اتقدر فصاحت
و بلاغت قرب و قیمت بهم رسانیده که معجزه پیغمبر ما همین شد
حتی باید از این میزان قیاس مشکل زبان عرب را نمود.

اعتراض الکوک ـ البته هرچه زبان آسان تر است تحصیلش
هم سهل‌تر و هر طفل که زبانشان سهل‌تر بوده علوم و معارف و خواندن
و نوشتن در میان ایشان بیشتر رواج یافته خاصه از مردم باریس
بلکه هشت فرانسه اگر ده یک ایشان خواندن و نوشتن ندانسته آنها
به برهان معین است که ده یک اهالی ایران سواد خواندن
و نوشتن ندارند و این ناشی نشد مگر از مشکل زبان الآن را الآخر
کسی را که ملاحظه فرمائید در طفولیت بمکتب رفته و چندی هم مدام
نموده و هنوز چیزی نیاموخته یا فراموش کرده. و من بدرستی
شهادت میدهم که تمامی این سطح و زمین اهالی ایران از سیزده

زبان تازی بر فارسی ناشی شده که امروز فارسی دشوار گردیده
که تمام فارسی زبانان محتاج بدانستن اصطلاحات زبان دشوار عرب
هستند، این استیلای بر زبان شیرین پارسی هم از حکومت دین
و هم سلطنت حکمرانان آنان بر ایران حاصل شده، اگر اهالی ایران
خبردار و آگاه شوند که چقدر ملت ما را بواسطهٔ استیلای این
زبان شیرین پارسی هم از حکومت دین و هم سلطنت حکمرانان آنان بر
ایران حاصل شده، اگر اهالی ایران خبردار و آگاه شوند که چقدر
ملت ما را بواسطهٔ استیلای این زبان بر زبانشان از فنون و
دور انداخته و چه اندازه بپایه بر آنان ضرر وارد آمده، البته یک
کلمهٔ عربی در زبان فارسی بکار نخواهند برد و از آن زبان با اینهمه
زبان و آن لغت حیوان بی سنگینا خواهند گریخت . دوست گرامی
من شما هیچ شگفت نفرمایید از اینکه بگویم استیلای زبان عرب ایران
و ایرانیان را ده برابر قتل عام و خونریزی چنگیز خراب کرده، زیرا که
جان و روان هر آدم و انسان دانش و بینش است و تن و بدن دانش
و معانی و معقولات الفاظ و عبارات و زبان است . چنانچه حکیمی
از حکمای ما و پابونید از آن وقتیکه اختراع خط در عالم شد بقای
انسان در عالم پایدار گردیده چرا که هر آدمی را دانش مخصوص و
مخصوص است . و آن جان و روان عبارت از روح دانش و بینش
دانش است و بدن دانش و جسم دانش همان الفاظ و عبارات
است زیرا که معانی را جز در قالب و بدن حروف و کلمات نمایش

و ظهور و هیئت و خط است که حروف و کلمات و عبارات و اصطلاحات
هر شخص را که بمنزلهٔ بدن و جان اوست ابد الآباد و دائم الزمان نگاه
میدارد . همین است معنی اینکه میگویند بدن انبیاء و علما نپوسد
و خراب نشود . چنانچه قرآن محمد بدن و جان اوست . شاهنامهٔ
فردوسی روح او که بواسطهٔ خطوط و سطور محفوظ و مصون مانده و تا ابد
باقی خواهند ماند . خلاصه زبان و خط قدیم ایران را زبان و خط
تازیان بکلی محو و نابود کرده . البته ظلم و خرابی زبان تازیان بر ایران
و ایرانیان صد مرتبه از ستم و بیداد چنگیزیان بیشتر است . عقل
و دانش و علم و بینش که آفتاب و چراغ عالمتاب عرصهٔ آفرینش و بزم
دو گیتی است و دشواری زبان تازیان که زبان شیرین پارسیان را
مستور ساخته و بکلی مضمحل گردانیده .

عنوان الفقره — تأثیر عظمت و بزرگی زبان و بیان را ندانند
نمیدانم چه میگویم ... قوهٔ نطق و قدرت قلم تمام کارهای دنیا
و چرخهای عالم و کل اساس زندگانی بنی آدم را حرکت میدهد بطوریکه
اگر قوهٔ نطق و قلم در میان نباشد بکمال نرسیده و بر رونق دنیا نیفزاید
و هیچ برونق نیفزود زیرا که سخن نسبت تمام باشیاء و دماغ و افکار
آدمی نسبت حرارت است کارها هر چه تیزتر باشد شدت و رونق
زیادتر است چه بسا میشود ... یک خطابه با عنوان ... دو دولت
را به ترتیب داده و بنیاد ... جنگ ... مقاومت
و مقابله میکنند و ناتی ... چه بسیار اتفاق افتاده که یک مقاله

[illegible]

جان سوز بهیچ خون یک ملت را بهیجان آورده و آنرا بمقام فداکاری
وا داشته . و هیچ دیده نشده که جنگهای بزرگ پرخطر را که اگر وقوع
میرسید شعله آتشش دو مملکت را توده خاکستر و دو ملت را از جهان
گم میکرد و عبارت شیرین حکما نه یک امپراطور و یک جنرال آن آتش را جنرال
اطفا و آن ملک و ملل را ابقا نموده و از خطرها رهانیده . مختصر اینکه
عقول حکما و دانشمندان جهان بدین مقام بلند و پایه ارجمند نرسیده
مگر بواسطه ترتیب سخن و فصاحت کلام حسن . هرگاه در ایران قدر و
قیمت متاع سخن را میدانستند بدین درجه بدبخت و حتی نیز نمیشدند
و اینقدر سعی در نثر و معما ساختن و پرداختن از کلمات عربی و عبارات
نامه نمیکردند . عوض اینکه ادبای ایران و فضلای آن قوم خود را
مصروف فرمایند که عبارات ساده عامیانه برای فهم بسیار قوت سلیس
فصیح از زبان فارسی در اخلاق و غزل و فتوت و وطن پروری و مروت
و انصاف و همدردی و رحم و انسانیت و آزادی جمع آوری نمایند و بخط خوب
خوانا چاپ نموده در میان عامه ملت ایران منتشر نمایند . و بجای اینکه
جوانان مدرسه را از [illegible] ساختن و عفت [illegible] طبعاً
بند طریقانه و خرابات [illegible] تا اینکه [illegible]
ایرانیان نادره [illegible] نظم و نثر آورده و [illegible]
[illegible] و بجای اینکه و لاوریای
مردان بزرگ ایران و از جان گذشتگی ساکنین آن خاک پاک و وا
ستایش و تمجیدات و ثنا و تحمیدات کنند . اینقدر ادبا و فضلای

ایران در جمع و لفظ عبارات مغلق عربی کوشیده که مقصود بعضی از
بیان رفته و معنی بالمره پایمال لفظه عبارات گشته و الفاظ قلنبه شده .
خاتمه سعدان [illegible] افغان باصفهان و آن معامله که با سلطان
حسین صفوی ... ایرانیان آن سامان مفتون گشته آفتاب
[illegible] نادرشاه افشار از آن گرده واره تقریبا [illegible]
افراشته [illegible] ایرانیان را برداشت [illegible]
[illegible] ایران خاتمه یابد [illegible] جنگها [illegible]
[illegible] نگاشته اند که [illegible]
[illegible] چه وسیله [illegible]
[illegible] بدین درجه بلند و بزرگ امپراطور [illegible] در جنگ اول
اشرف غلجائی افغان طرح جنگ [illegible]
[illegible] توپ [illegible]
[illegible] سرباز [illegible]
[illegible] ترتیب [illegible] کدام طرف
[illegible] در کدام سمت [illegible] نظام [illegible]
[illegible] سرباز [illegible]
[illegible] نادر افشار [illegible]
در جنگ چه حالت داشته [illegible]
[illegible]
[illegible] بوده

خصوصه باعث این فتح چه شده و طول مدت جنگ چقدر بوده
و سبب عمده غلبه بر دشمن کدام گشته و از سردارها کدام یک در چه پایه
حرکت بموقع نموده و شرح حال دشمن و قشون او چه نوع و چطور بوده است
اصلاً ذکری از این چیزها که مفید برای سردار و فاتح بعد نموده که
سرمشق و دستورالعمل برای آیندگان باشد . میرزا مهدی خان در
تجه دادن وقعه چیزی ننوشته است — نادر در جنگ با ...
فیروز را یک قول قرار داده و تفنگچیان پیاده را با توپخانه در عقب بار
حیط ... کرد — تمام عمده این دو کلمه هم بتوان فهمید کدام
بالفطره ... خواهند بخشید . آنگاه خان فرنگ بنویسند —
کو ... خانه خراب ... ناپلئون را راست بود خاتمه بعد از
شکست دادن دشمن در جنگ اول با خوف تمام او را تعاقب نموده فرصت
چشم گشودن به سران را شناختن باو نداده و او را تا آخر تعاقب کرده .
انگونه تعقیب یک سر خطی است که طبیعت مردمان ... امام ... خاتمه
براین نکته دقیقه جز ناپلئون هیچ سردار سپه‌سالاری واقف نبوده
که باید دشمن را در جنگ همراه بعد از شکست دادن تا آخر تعاقب نموده
فرصت بعقب نگریستن یا مجال خویش گرفتن باو نداد ... لا بیاید
ملاحظه فرمایند که این حکمت بزرگ را که طبیعت در موقع جنگ الهام
بنادرشاه افشار که در هیچ مکتب حربیه درس نخوانده الهام نموده
که هرگونه فایده از عدم اطلاع براین نکته دقیقه برای سردار فاتح
مترتب است . میرزا مهدی خان استرآبادی بدون اطلاع بدین

نکته چه مزخرفات بیحاصل چه عبارات لاطائل نوشته ، بگوید —
ناحق خود بوده که در میدان رزم سپهبد فرصت بکوشش نمایان باید
مزاج نگران از طوفان شود ، هنگامیکه حقیقت که گران مرض باید حوزه‌ها
سکندر انگیز مردان گردد و دمار نکین جوش تیغ آتش افروزی کند .
برقانی رفت رفت جهان افروزی باشد . وقت سنگین خواهش
فرمان فرماید هیچ را جرئت نفس کشیدن نباشد — خانه در فکر خراب
باد این اغراقات گزاف که هیچ هیچ و لاف است هر طفل خود
مقصد که غرض افشار کمالات خود بوده و همین گونه نادرشاه را
نموده و البته مقصود تاریخ نویسی بوده بلکه تاریخ نویسی‌اش هم
نبوده است . از خواندن و شنیدن این مزخرفات برای ملت ما و دولت
چه فایده ... جز اینکه از طرف حاضر ساده مردم بیچاره را این
عبارات مغلق و ترهات مسجع ناسخ و سرشق داد که هیچ مناسبتی
بشیوه تاریخ نویسی و عبارات نگاری ندارد . هرگاه میخواست
تقیدی از نادرشاه افشار هم نماید بهتر آن بود که آن تعداد بیشمار
نامبرا که در فتوحات خویش بکار برده با ثبات عقل و ابتهات مراتع
استقامت یا ... با ... که در جنگهای بر ضد افغانها نموده یا آن قوه
فوقه جهانگیری او که از خروج تا آخر ... کرده بود را
بدرجه که در عبارات بسیط و بطنانه در ... و ... هم ... میداده
تا مناسب با آیه کریمه و ... را بیان کند .
بعون الله تعالی — هرگاه بدقت ملاحظه فرمایند خوانندگان

از زبان عرب بسیار بیان وارد شده از تمام علم و مستعمات زبانی
لغت آن بیشتر است زیرا که اساس تمدن و ترقی هر ملت روی [illegible]
علم است و ترقی علم موقوف بر تکمیل زبان تا زبان گذشته از اینکه
زبان ایرانیان را مشکل و مبهم کرده یکی معطل و نابود نموده و از
زبان ایرانیان برده است بطوریکه شاید در دو سطر فارسی یک کلمه از اصل
زبان پارسی نتوانید پیدا نمائید و اغلب الفاظ و کلمات عربی
استعمال میشود و حال آنکه مقصود از لغت اصلی است که یک زبان
سخن میگویند مثلاً لغت عربی یعنی عرب زبان لغت ترکی یعنی
ترک زبان لغت فارسی یعنی پارسی زبان و لغت عبارت از
همان زبان است از اینجهت میتوان گفت که ادبای ایران باصرار
خود خورده خورده زبان پارسی را بزبان عرب تبدیل نمایند و خود
بدست خویش ملتشان را از صفحه روزگار نابود میکنند خاصه اهل
شامات که قوم [illegible] بوده اند و زبان مخصوص داشته اند چنین کرده
و معرب شده اسم ملت خود را که بسته بزبان ایشان بود از گردش
بعربان خورده خورده محو کرده اند چرا که قوام هر قوم و ملت بقوام
زبان آنان است .

[illegible] — بهترین تاریخهای عالم زبان است
میتوان تاریخ هر ملت را از زبان استنباط کرد که چه بوده و چه شده
اند مثلاً شما میخواهید کیفیت تمدن و ادب عرب را در ۲۲۰۰ سال

قبل از این ملاحظه فرمائید باید قصص و حکایات و امثال و عادات
و اشعار و تشبیهات و الفاظ و کنایات و استعارات و کلمات آنوقت
مراجعه نموده و خوب بدقت نگاه نمائید قصص عرب مرکب از دو سه
قصه بی سر و ته مختصر که در کتب سابق مسطور است خاصه قرآن
شهادت میدهد نحن نقص علیک احسن القصص و الحق [illegible] آن
از افسانه و جز افسانه چه بوده است که خدا در قصه ذو القرنین
که عرب اسم او را شنیده و حکایتش را خواسته اند ویسئلونک عن
ذی القرنین قل ساتلوا علیکم منه ذکرا [illegible] تا آنجا که فرموده حتی اذا
بلغ مغرب الشمس وجدها تغرب فی عین حمئة که عرب تصور میکرده
است که زمین کره ایست در جو معلق و آسمان عبارت از
طاق مینائی و آفتاب ثابت است و زمین سیار بلکه گمان
میکرده اند آفتاب در زمین چشمه گل آلود فرو میرود و امثال این
افسانه ناقص دیگر معاد و جزء النفس بوده که [illegible]
[illegible] دیگر احتیاج بتمام نداشته [illegible]
و بدین صفت ما قصه خدا ایشان قطع فرموده و [illegible]
[illegible] را وصل نموده
[illegible] تمام این آیات و حکایات و امثال در کتاب کریم گواهی
میدهند که عرب را عقل کوتاه و ناقص بسته بوده و [illegible]
[illegible] معلوم میگردد که عرب از حیث فرهنگ [illegible] و دیگر نداشته
و تنها است و از نعمت عقل محض و بی [illegible]

سلیقهٔ عرب در ماکولات و مشروبات معلوم میشود . و ...
خیلی معظم و گرامی بوده اند که قسم بدانها خورده شده . زیرا که کلام
قدیم الهٔ بلسان عرب نازل شده و حکایت از مدارک وطبیعت و
عادات و رسوم و اخلاق هزار و دویست سال قبل از این عرب مینماید
و اینها بیان که «وما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه» برهان ماست . اعم
ما عون که پاره ای از علوم و فنون و صنایع یونانیان پارهٔ مترجمین از
علما داخل شده و سوسیه زبان عرب گردید دو لفظ از اصطلاحات
هندسی یا معادله یا جبر و مقابله یا اصحاب نجوم در زبان عرب خواهید
یافت حتی جبر و مقابله که جابر جعفی ترجمه نموده عربیه و مقصود از تخریج
مجهولات حسابیه است از معلومات عددیه عربها تحصیل نموده
گمان کردند که مجهول را از علم جبر و مقابله میتوان استخراج کرد و آنچه
زخرف و کتاب سحل در علم جفر نوشتند . ماخذش همین کلمهٔ الجبر بوده
که جابر از یونانیها عربیه ترجمه نموده . خلاصه در هزار و دویست سال
قبل در زبان عرب هیچ لفظ از علم شرح و طب جمع خواهید دید .
یک اسم از آلات و ادوات هرا نقال خواهید یافت . حتی تحقیق هم
... است و جز عربی و بربر و یک دو سه پارچهٔ مخصوص بالبسه
و عامیانه و سامانش هیچ نوع پارچه معمول نبوده است . چنانچه
اگر بیود اسمی معرب یافته میشد . طریقهٔ خیاطی و بریدن لباس را عرب
نمیدانستند و اگر لباسهای مختلف میبریدند . هیچ وقت لابد نام
آنها در زبان عرب معروف بود اصول برش و خیاطی را نمیدانستند

چنانچه ... لباس عرب تمام چاک دوخته است که اعرابها گویند
شهادت میدهد که خیاطی را هیچ نمیدانسته اند و اگر لباسهای مختلف
در از منه بیان آنان بود اسامی یافته میشد چنانچه در هیچ یک از لغات
لباس تازیان را که مخصوص بایشان ساخته بودند اعراب جزو تازه
بوده و اسم آنرا لطیفان که عرب تازیان و یا لسان است نامیدند .
بالجمله چهار کلمه اصطلاح دو تن و نظام و لشکر کشی و قانون گذاری در
در زبان قدیم عرب خواهید یافت . چهار دفعه محاربه یا جنگهای
اسود کثیر و تاریخ داستان تازیان هست فقط عمر و معدیکرب کجا
جنگ بدون ... و یک تنه با ... قسم جنگید . و عمرو بن
عبدود تا فقط خود را از جنگ ده سوار دیده حرب فهمانید . و شتر
امرء القیس در کجا خواهید . و اسب ... در جهه عقل میترسد .
و دلاوران ... تیغ تا پیش . یا مغیره ... بود . و عیسی ...
بقتله . یا سهل بن عمیر در مقابل فضل بن عمیر چه رجز خواند .
مختصر اینکه تاریخ از ابتدای حل دائم زیادی آن که از تمام اساسی
آنان حکایت مینماید . حتی عادات و رسوم و جزئی و اخلاق و عوامل
آن ملت را مو بمو بیان خواهند کرد . چنانچه لفظ اسکلنک و لیقانق
و قوتیه که در مقام اسکنجه و رقبه و مقابلات ایران استعمال
میشود ترکی است و حکایت از ظلم و ستم چنگیزیان و سایر ترکان مینماید
و قتل سر زنده و ... این است که هر گز خود در دل
خیلی عجیب بوده است . همه الفاظ ترکی و سوارهای مغلقات

است از قبیل قوشقون و قفاق و یورغه و قوشغه و سایر اسامی
زین و یراق که بزبان ترکی است و دلالت دارد که این ملت سواره
و اسب‌دار و جنگ‌جو بوده اند و مدتیکه در ایران حکومت کرده اند .
هرگاه کسی به دقت و بی غرض در الفاظ و اصطلاحات و استعارات زبان
یک ملتی کنجکاوی و جستجو نماید . مقدار قسم آنچه میخواهد از اخلاط
زبانها استنباط و استخراج نماید که استفاده از آنها از آنچه‌کاه بعضی
و بایل بیشتر باشد . مثلا در زبان عرب از برای آلت صید زیاده از
جا ، صد اسم و لفظ و کنایه و لقب و کنیه و تعبیرات . و از آنجا نیز
نیز بهمین طور حتی نفس که مشتق از نفاست و نفیس اشیاء و انسان
تعبیر آمده و شود عربها در مقام استعاره برآن اطلاق مینمایند .
حالا تصور فرمائید که شهوت پرستی و هوسی و هوس پروری
و بی‌ناموسی و فسق در عرب بچه درجه بوده و هست که اشرف اعضاء
خود را آن محل آخرین میدانند . و در تمام زبان فارسی یک اسم
از برای آن شیء کلیک نخواهید یافت . چنانچه سابقا اشاره شده
که عصمت باین بیان بچه درجه و بی‌ناموسی آنها بچه اندازه
بوده است — تفاوت از زمین تا آسمان است .

[illegible] — باید دانست که از اخلاط زبان فرانسه
با تمام زبانهای ملل عالم در هر قوم و ملتی این نشان اساسی پیدا نماید
و این نیست مگر از اثر [illegible] و معاهداتیکه در ترویج زبان خود
دارند و بعد تفاوت را از درجه ترقی و تمدن ملت فرانسه بچه دلالت

و اطلاق بچه در صنایع و فنون و بچه در حرف و علوم از همان الفاظ
و عبارات و اصطلاحات فرانسوی که در میان ملل معمول است استنباط
خواهند . چنانچه اکثر اصطلاحات بحریه و نام فنون بحری و اغلب
اسامی اطلاق ادویه و غالب اصطلاحات جنگی لشکرکشی و بیشتر
نامهای پارچهای البسه و اسبابهای جنگی مالیه و اثاث البیت و
سایر تزیینات و نظامات سواره و پیاده اصطلاحات تجارتی بلکه تمام
معاهده نامهای دول همه بزبان فرانسه است . جمیع دنیا دلالت
بر اقتدار و ترقی تجارت و صناعت و علوم و فنون لشکری و کشوری
و غیره و غیره ملت فرانسه میکنند . آنها هرگاه در
فن اشتقاق الفاظ و لغات فرانسوی نگاه کنید زیاده از هزار
کلمه خواهید دید که دلالت خواهد که ریشه زبان فارسی و فرانسوی
یکی بوده در شیوه زبان و طرز بیان خودشان اختلاط دارد و این
دو ملت از یک ریشه و نژاد واحد زائیده شده اند چون . [illegible]
[illegible]
[illegible]

که مقصود شهر است باشد اردبیل و تاویل که نازل شده است
وغیره وغیره . این قبیل نکات زیاده از حد که اصل آن با ایران
فارسی یکی بوده اما آن برادر بطرف مغرب سیر فرموده و مانند
زمانه بهان درجه ترقی و تمدن و ثروت و دولت و شوکت انقاذیه
نائل گردیده . و این برادر که پارسی باشد در مشرق گرفتار کینه
دزدان خونخوار و شترچرانان نابکار و سوسمارخواران جرادآکل
اسیر افتاده که تمام شئون و مدنیت عقل و جواهر دانش و بینش و آثار شباهت
آداب و کمال و علیاء اخلاق و ... و مرایای عصمت و جلال را
از دست کند . و لباسهای کهنه مندرسه و پوسیده و بی‌معنای
ترحش باید بار . و پر وصله و سنگین کند . و ته کیفی عربیها برای پوشانیدن
تن خیر شریعت را بخود داد . و علم حقیقت را اسیر کرد و بکردن بار
و بستن جان لطیف و تن نازک شرفی اعراب با آنها نه مفاصله
در مقابل کرده و دقایق لاتجوز و فقه احتیاط . شدید خسته و زبون
نکرد . ذالت . بو ... جزئی جان ... عقل عربها فربه ابلهی خود تو را نقدی
اندکی از منع و اقتن و دوزخ و نکیر و منکر و عقبات و فشار و صراط
و عرصات . گرز حسن حسن و هاه فشار گرز و عقرب سی ... در دم
جان این مردم بیچاره ایرانیان ترسانیده و لرزانیده که بکلی هم
زندگی و طرق معاشرت و معاش و اسباب ترقی و سعادت و نیک
بختی و راحت خود را فراموش شده باشد مردگان گورستان ماکنده
خرکیف ... که هر قدر خرابه باشد تنگ و سوده مرده و گونه و هضا می‌فرموده

گردیده و که از اسلام غریب التعمر و در اختیار ... رفته است و بیچارگی
و راستی مردگان متحرک شده اند .

ضرر اول دوم — با تمام من از عهده تحریر و تقریر برآمد
و فساد اخلاق ایرانیان برنیام . حقیقت عرض میکنم که دوزخ با آن
همه شدت و حیثیت و همه با ... و دهشت که بعضی در حلیة المتقین وصف
نموده نسبت عیالت و ماهیه ایران یک قطعه رضوان و مالک جهنم نسبت
بعطفه شکل و هیات و بیرحمی و قساوت که شیخ طوسی بیان مانند
نموده نسبت با هالی حکومت ایران خود غلمان رضوان و غلمان
جان است آفرین بر ده ... که سعدی و قاضی شاعر ... ایران
را کو که امروز بعد از هزار و دو دویست و هشتاد و سال عمر ایران ...
نتیجه اسلام ایرانیان ظاهر شده که از تمام امم بنی آدم و ملل و دول
عالم از هر جهت و هر حیثیت بدون استثنا فرومایه تر و دون تر و وحشی تر
نیست نهایت خرابه ایران و ایرانیان هزار دلیل و برهان از ظلم و
ستم و جور بر ایرانیان است — نفرت جان هر فرقه اسلامیان است .
اشکال عرض خود را ختم نمود از شخص حضرت اعلی استدعا میجو ... که
که اصلاح حال ایران و اخلاق ایرانیان را باید دائم بنویسد که در میدان
جان شرافت و اتفاق ... برتر را الا تر از این مقصد که کسی واقف هست
بگوید . و اصلاح یک ملت را باید در واقع دانست . جان حقیقت الوهیت
که اعلی مقامات آدمیت است . و بزرگترین مقصد و آمال گرامی است
که تا ابد نام نیک خویش را بسعادت و بزرگواری و اتفاق بزرگ

نقیصه ... ایران ... اینکه ... الا افغت علی ...

... در صفحهٔ روزگار باقی و پاینده دارند. اینک از جهة مرداند و قوت یاتریوت که دست قدرت در طبیعت ساحی گذارده توقع دارم که شاهزاده‌ها نگاه‌ها در ایران نموده پیدا و سیونه بر پا نمایند و این زنده بگورها ایرانیها بقوت الکتریک کتور خود و قدرت اتحاد و اتفاق قوم خویش از قبر ذلت و قید اسارت رهانند و خویش فرمایند و از چنگ این علما ناتالیک و سلاطین و حکام دیسپوت آزاده و مستخلص دارند نباده برای باصطلاح ایران برای کنه گورستان نامند والسلام

در شهر ربیع‌الاول بعد از استنساخ بتمامه مطالعه نموده بودم ثانیاً مطالعه نموده امشب که شب یکشنبه هفدهم ذیحجه ... انشاء الله ... سید ... چه ... ۱۳۲۳ ۱۷ ذیحجه

انتهی

۵ ذالحجة الحرام سنه ۱۳۲۲ در طهران نگارش یافت.

انجزا از اهل الحساکتا ستفید ... اسم ایشان میرزا عبدالحسین خان معروف بمیرزا آقاخان ثم بن میرزا عبدالرحیم بوده سیوشغل او او در نزد ... دیوان ... میرزا عبدالحمید میرزا ناصرالدوله ... پسر ... میرزا نصرالدوله بهتان که با بعض مباشرین املاک خالصه دیوان ... داراخانه و او ... معلوم آنکه ... دارانه در ایران جهت قسم ... ماده ... نقد ... سلطنت ناصرالدین از کرمان باسلامبول روزنامه اختر را با ... شیخ ... قلمی ... بوده و ... پنج ... سال ... ثانیاً باسلامبول با سید جمال‌الدین ... بعد از واقعه ... قتل ناصرالدین شاه بدست میرزا رضای کرمانی و ... اتحاد ... از سید جمال‌الدین و یاران او و دانسته سید جمال‌الدین و میرزا آقاخان و شیخ احمد که از مخلصین و حاجی میرزا حسنخان خبیرالملک را

سلطان
علاءالملک سفیر ایران از باب عالی خواسته که بایران روانه نماید. عثمانی از تسلیم خود سید جمال‌الدین ابا نمود اما نقره را اسلامبول بتعجیل نمودند سه ماه در طرابوزان توقف بودند از آنجا ایشان را بتبریز برده که ... در ... میرزا آقاخان ولیعهد در بین راه ... لایق مقام نیست میرزا آقاخان و شیخ احمد و میرزا حسنخان را به غضب مخصوص که از طهران بتبریز رفته بود ... و ... ایشان ... نمودند سید جمال‌الدین
در یکی از عمارات سلطانی ... داشته ... ابدا تفویض نموده ... تصنیف و تالیف نماید ... باکسی داشته باشد ... سلطان ... اتفاق ... دید چون بیان ... دو ... نفوس ... سلطانی ... بدو چون ... عروه ... از سابق هم ... داشته ... علی الظاهر محض احترام ولی در باطن ... مخصوص سلطان ... تا اینکه زخم ... از ... دادند او ... طبیب ... دانسته ... استعمال نموده زخم را ناسور ... نمود ... طبیب ... شد که ... نماید سید قبول نمود طبیب ... نموده و در ... فک اعلا و اسفل او را ... بعد از ... روز ...

[illegible]

۷۹۱

خط

ارالله جعفری

۸۶,۱۲,۲۰

بخانهٔ
شورای
لامی
۱۸